قلبت را پس بگیر

نویسنده: یاسمین مجاهد

مترجم: سمیرا کنعانی

براساس منابع اهل سنت

به نام خداوند بخشنده و مهربان

“

این کتاب را تقدیم می‌کنم به پروردگارم که من را آفرید، در کالبد من روح دمید و به من راه و رسم زندگی کردن را آموخت. امیدوارم با تمام کاستی‌ها از من بپذیرد. همچنین تقدیم می‌کنم به خانواده‌ام که همیشه حامی و یاور من بوده‌اند.

”

سرشناسه : مجاهد، یاسمین
عنوان و نام پدیدآور : قلبت را پس بگیر / نویسنده یاسمین مجاهد؛ مترجم سمیرا کنعانی.
مشخصات نشر : تهران: نشر احسان
مشخصات ظاهری : ۱۹۲ ص
شابک : ۸-۴۳۹-۳۴۹-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : عنوان اصلی: [Reclaim your heart : ۲۰۱۲]
موضوع : ابراز وجود - جنبه‌های مذهبی - اسلام- خود یاری- معنویت- دین- الهام
موضوع : Self-help techniques- Religion- Inspiration- realization
شناسه افزوده : کنعانی، سمیرا، ۱۳۶۶-، مترجم
رده بندی کنگره : ۶۳۷ الف۳۱۳۹۸۲ م/ BF
رده بندی دیویی : ۱۵۸/۱
شماره کتابشناسی ملی : ۵۶۳۸۷۱۴

قلبت را پس بگیر

نویسنده: یاسمین مجاهد
مترجم: سمیرا کنعانی
ناشر: نشر احسان
چاپخانه: چاپ سامان
نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۸
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان
شابک: ۸-۴۳۹-۳۴۹-۶۰۰-۹۷۸

فهرست مطالب

فصل اول

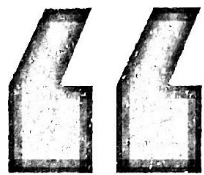
فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم



فصل اول

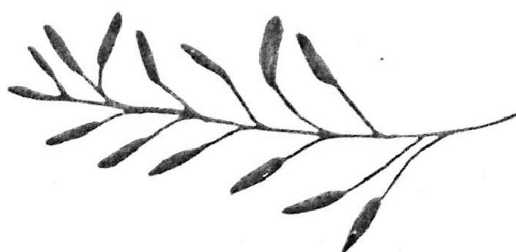
- وابستگی و تعلقات /
- چرا آدم‌ها مجبور به ترک یکدیگرند؟ /
- آیا کسانی که ترک‌مان می‌کنند، روزی به زندگی ما بر می‌گردند؟ /
- پر کردن خلأ درونی و بازگشت به خانه /
- تهی کردن ظرف وجودمان /
- عشق و علاقه به هدیه /
- آرامش حضور یار /
- اقیانوس دنیا /
- قلبت را پس بگیر /



وابستگی و تعلقات

این جهان نمی‌تواند تو را در هم شکند و بر تو غلبه کند مگر زمانی که خودت بخواهی و چنین اجازه‌ای به او بدهی. و تنها زمانی می‌تواند به قلب تو راه یابد و آن را به تصاحب خویش درآورد که در را به رویش بگشایی یا کلیدها را به او تقدیم نمایی. پس اگرچه مدت زمانی‌ست کلیدهای قلبت را به دنیا سپرده‌ای، آن‌ها را پس بگیر و به خاطر داشته باش که محکوم به پذیرفتن شرایط فعلی‌ات نیستی و این پایان راه تو نیست. قلبت را پس بگیر و به دستان صاحب حقیقی‌اش "خداوند" بسپار.







چرا آدم ها مجبور به ترک یکدیگرند؟

دخترکی درخواب به سویم آمد و پرسید: -چرا آدم ها مجبورند یکدیگر را ترک کنند ؟- شاید به نظر برسد که این سوال، سوال دخترک است اما برای من، که آن زمان هفده ساله بودم کاملا واضح بود که چرا **من** با این سوال مواجه شده‌ام.

شاید بتوان گفت وابستگی یکی از ویژگی های بارز اخلاقی من از همان دوران کودکی بود. و این وابستگی با گذر زمان شدت گرفت، به طوری که به هرچیزی در اطرافم به شدت وابسته می شدم. همیشه - حتی از همان سال اول مدرسه- به یک دوست صمیمی نیاز داشتم و به مرور زمان به هم خوردن رابطه ها و یا جدا شدن از دوستانم به شدت به من آسیب می زد و مرا در هم می شکست.

نمی توانستم به آسانی آنچه که دلخواهم بود را رها کنم؛ آدم ها، مکان ها، اتفاقات، عکس‌ها و خاطرات منجر به یک وابستگی شدید می شدند. با هرچیزی که باب میل من و یا طبق سلیقه ی من پیش نمی رفت، پریشان می شدم. بعد از هر شکست و ناامیدی، به طور کامل بهبود نمی یافتم. ناامیدی برای من تنها یک حس گذرا وموقت نبود، بلکه یک فاجعه و حسی مخرب بود. فراموش کردن وقایع تلخ از توانم خارج بود، گویا همیشه در افکار و انتظاراتم حبس بودم.

همچون گلدانی بودم که بر لبه میزی قرار دارد و همیشه در معرض شکسته شدن است، و پس از افتادن و شکسته شدنش هرگز به شکل اولش باز نخواهد گشت. اما مشکل از گلدان و یا شکسته شدن آن نبود، بلکه مشکل قرار دادن مجدد گلدان ها بر لبه ی میز و در معرض شکسته شدن بود.

به دلیل وابستگی های شدیدم به روابط، برآورده شدن نیازهایم را در آن‌ها می‌دیدم . به آن روابط اجازه می دادم که شادی و ناراحتی، کمال و پوچی و حتی ارزش های مرا تعیین کنند. بنابراین مانند گلدانی که به واسطه ی قرار گرفتن در مکان نادرستی به ناچار سقوط خواهد کرد و خواهد شکست، من نیز به واسطه ی آن وابستگی ها خود را در معرض ناامیدی وشکسته شدن قرار می دادم و آن چه از آن دوران آموختم این بود که «ناامیدی، آغاز راه شکست است».

و صادقانه بگویم کسانی که مرا می شکستند بیش از تاثیر جاذبه ی زمین در شکسته شدن گلدان، مقصر و درخور سرزنش نبودند. همان طور که ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که اگر به شاخه نازکی چنگ زدیم، آن شاخه بتواند وزن ما را تاب بیاورد و ما را نگاه دارد، آن شاخه به جای نگاه داشتن ما خواهد شکست، زیرا هرگز به منظور تحمل وزن ما خلق نشده‌است.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿... فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۵۶)

«... بنابراین، کسی که به طاغوت (بت، شیطان و هر موجود طغیانگر) کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، (بداند) که به دستاویزی (بس) محکم چنگ زده است (که) گسستنی ندارد و خداوند شنوای داناست.»

این آیه نکته بسیار مهمی را بیان می‌کند : تنها یک دستاویز و نگه دارنده وجود دارد که فرو نمی ریزد، تنها یک مکان امن جهت اجابت نیازهای مان، تنها یک رابطه ی راستین جهت ارزش بخشیدن به وجودمان و تنها یک منبع جهت یافتن شادی، کمال و امنیت ابدی وجود دارد و آن **خداوند** است.

اما این جهان چنان ما را می فریبد که جایگزینی برای خداوند بیابیم. بعضی از ما آن را در شغل، بعضی در ثروت و بعضی نیز در جایگاه و مقام اجتماعی مان می‌جوییم . و بعضی ها مانند من، آن را در روابط مان جست و جو می‌کنیم.

الیزابت گیلبرت[1] در کتاب خود، به این نکته اشاره می‌کند که شادی اش را در »غذا خوردن«، «دعا کردن» و «عشق ورزیدن» جستجو کرده است و توضیح می‌دهد که چگونه روابط مختلف، مدیتیشن و حتی سفر به دوردنیا را در جستجوی کمال آزموده و در رسیدن به آن ناموفق بوده است. واین دقیقا همان مسیری است که من نیز زمان زیادی را صرف پیمودنش کردم: جستجوی راهی برای پر کردن خلأ درونی ام.

بارها جستجو کردم وهیچ نیافتم، چنانکه گویی سطحی سخت را با دستانی خالی حفر نموده‌ام و تنها عایدی‌ام از این تلاش نافرجام، انگشتانی زخمی و حتی شکسته بوده است.

بنابراین عجیب نبود که چرا دخترک درخواب چنین سوالی را از من پرسید. چرا که سوال در مورد از دست دادن، ناامیدی و درمورد ناامید ماندن بود. من بارها چنین سوالی را در مورد حقیقت دنیا به عنوان مکانی پر از لحظه های آنی و وابستگی های موقت از خود پرسیدم، به عنوان مکانی که انسان ها امروز با تو هستند و فردا می میرند و یا به شکل دیگری ترکت می‌کنند و این خاصیت دنیا ما را می آزارد زیرا که خلاف طبیعت ماست.

ما به عنوان انسان، درطلب و تمنای آنچه که بی عیب ونقص وجاودانه است خلق شده‌ایم. ما در جستجوی جاودانگی هستیم زیرا برای این دنیا خلق نشده‌ایم. خانه ی اولیه و حقیقی ما بهشت است، سرزمینی که کامل و بی عیب ونقص، و جاودانه است.

بنابراین آرزوی داشتن چنین زندگی و مکانی بخشی از وجود ما و بخشی از طبیعت و خلقت ما است. اما مشکل، جستجوکردن آن در اینجا، در این جهان

1- Elizabeth Gilbert

است. شاید به همین دلیل است که دست به ساخت کرم های ضدپیری می زنیم و تن به جراحی های زیبایی می‌دهیمو درواقع تلاش می‌کنیم این جهان را به آنچه که «نیست» و «نخواهد بود» تبدیل کنیم. به همین دلیل است که اگر ما با قلب مان در این دنیا زندگی کنیم، این دنیا می‌تواند ما را در هم شکند و خاطرمان را بیازارد.

خداوند خلأیی در وجودمان نهاد که تنها با آنچه جاودانه و بی عیب و نقص است پرمی‌شود. درصورت پر کردن این خلأ با مادیات فانی و گذرا، مسیر ما به سوی سراب تغییر خواهد کرد و شروع به حفرکردن زمین سخت با دستان خالی خواهیم نمود! آنچه موقتی و فانی است، جاودانه و ابدی نمی‌گردد و تلاش جهت تغییر ماهیت آن مانند این است که تلاش کنیم از آتش، آب استخراج کنیم که در نهایت، تنها خود را می سوزانیم.

زمانی این زندگی دست ازشکستن قلب ما خواهد کشید که ما از امید بستن به دنیا و تلاش در جهت تغییردادن دنیا به آنچه که نیست و قرار هم نبوده که باشد_بهشت_ دست بکشیم.

وهمچنین باید به یاد داشته باشیم که هیچ چیزی، حتی شکسته شدن قلب ما و یا دردی که می‌کشیم، بدون دلیل و بی حکمت نیست. ما به واسطه ی دردهایی که می‌کشیم، درس های بسیاری می‌آموزیم، به اشتباهاتی که ممکن است در کارمان باشد و یا به نیاز تغییر در رفتارمان پی می بریم؛ مانند درد ناشی از سوختن که هشداری برای عقب رفتن و فاصله گرفتن است، دردهای روحی نیز به ما اخطار می دهند که نیاز به تغییر درونی و فاصله گرفتن داریم.

در واقع درد دلیلی بر فاصله گرفتن اجباری است. هرچه دنیا ما را بیشتر بیازارد، ما نیز بیشتر از او فاصله می‌گیریم و به ناچار دست از عشق ورزیدن و دوست داشتنش خواهیم کشید.

گاهی آن چنان وابسته می‌شویم که تنها در خور وابستگی به خداوند است و درست همان جایی که بیشتر وابسته‌ایم، بیشتر درد می‌کشیم و همان وابستگی‌ها راه ما به سوی معبود را سد می‌کنند. درد، وابستگی های دروغین را آشکار می‌کند

و شرایطی را در زندگی ایجاد می‌کند که اگر چیزی باب میل ما نیست دست به تغییر زنیم. چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ...﴾ (رعد: ۱۱)

«... خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آن‌چه را در خودشان است تغییر دهند...»

بعد از سال ها اسارت در گرداب ناامیدی و دل شکستگی، درنهایت به حقیقت بزرگی پی بردم! تا به حال تصور من بر آن بود که عشق به دنیا، عشق به مادیات است و من به گمان خود به مادیات وابسته نبودم. من به مردم، لحظه ها، احساسات و عواطف وابسته بودم و گمان نمی کردم قلب من نیز در بند عشق به دنیا باشد در حالیکه همان مردم، لحظه ها و احساسات بخشی از دنیا هستند و دلیل دردها و رنج هایم، همین عشق به دنیا بود.

به محض درک این حقیقت، حجابی از مقابل چشمان من کنار رفت و مشکل خود را به وضوح دیدم. من انتظار داشتم این جهان چیزی باشد که نیست و قرار هم نبوده که باشد: کامل و بی عیب و نقص.

آرمان گرا بودن من باعث شد که با هرسلول بدنم به منظور کامل ساختن این دنیا تلاش کنم. همه چیز باید کامل و بی نقص می بود و من دست از تلاش بر نمی داشتم تا به خواسته خود برسم. من تمام وجودم را در این راه، یعنی تبدیل این دنیا به بهشت، به کار گرفتم. به این معنا که انتظار داشتم اطرافیانم و روابطم بی عیب و نقص باشند و این یعنی انتظار داشتن بیش از حد از اطرافیانم.

اگر تنها یک دلیل برای غمگین بودن وجود داشته باشد، آن دلیل "انتظار داشتن" نابه جا است، البته اشتباه من انتظار داشتن نبود چرا که ما به عنوان انسان هرگز نباید امیدمان را از دست دهیم، بلکه مشکل مکانی بود که آن انتظارات و امید را بدان بسته بودم. امید من به مردم و انتظاراتم از اطرافیانم بود .

و چنین بود که آیه ای از ذهن من گذشت که بارها آن را شنیده بودم اما برای

اولین بار احساس کردم که وضعیت من را توصیف می‌کند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾ (یونس: ۷)

«و آنان که به لقاء با ما امید ندارند و به زندگانی دنیا خشنود گشته‌اند و به آن آرام گرفته‌اند و آنان که از آیات ما غافلند.»

درواقع با این طرز فکر که می توانم هرچیزی را اینجا، در این دنیا داشته باشم، به دیدار باخداوند امید نداشتم، امید من به دنیا بود. اما امید نبستن به دنیا به چه معناست؟ و چگونه می توان از بند آن رهایی یافت؟

امید نبستن به دنیا به این معناست که امید نداشته باشیم دوستان مان یا شریک زندگی مان همه‌ی نیازهای ما را برطرف و خلأ درونی مان را پر کنند. زمانی که دست به انجام کاری می زنیم، تمام امیدمان را به نتیجه نبندیم و در زمان مواجه با مشکلات، متکی به خودمان یا اطرافیان مان نباشیم، تنها به خداوند تکیه کنیم.

از دیگران کمک بخواهیم اما توجه داشته باشیم این دیگران نیستند که می‌توانند از ما محافظت کنند و حتی خود ما نیز قادر به انجام این کار نیستیم. بلکه تنها خداوند است که می‌تواند از ما محافظت کند و مردم تنها وسیله هایی هستند که توسط خداوند به کار گرفته می شوند. مردم منبع کمک و یاری رساندن و یا هر لطفِ دیگری نیستند، بلکه آن منبع خداوند است.

مردم حتی نمی‌توانند مگسی را خلق کنند.[1]

بنابراین حتی زمانی که با مردم در ارتباط هستیم، باید قلب و روی خود را به سوی خداوند و تنها او بگردانیم. همان‌طور که خداوند در قران از زبان حضرت ابراهیم علیه‌السلام به زیبایی می‌فرماید:

---

۱. براساس آیه ۷۹ سوره حج که خداوند می‌فرمایند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾ «ای مردم! مثلی زده شده‌است، بدان گوش فرا دهید: کسانی را که غیراز خداوند می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند، هرچند برای این کار دست به دست هم دهند! و هرگاه مگس چیزی را از آنان برباید، نمی‌توانند آن را باز پس گیرند! هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، هم آن معبودان!)» (مترجم)

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (انعام: ۷۹)

«من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید، من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.»

اگر همچون حضرت ابراهیم امیدمان را تمام و کمال به خداوند ببندیم و به او اعتماد کامل داشته باشیم، می‌توانیم به آرامش و ثبات قلب برسیم. تنها آن زمان است که می‌توانیم مسیری را که برایمان تعیین شده‌است تا انتها طی کنیم.

اگر ما حالات درونی خود را به امیدی بی‌ثبات و موقت وابسته کنیم، حال ما نیز بی‌ثبات، آشفته و بی‌قرار می‌گردد. به عنوان مثال اگر شادی ما تابعی از امور متغیر باشد، لحظه‌ای شاد و لحظه‌ای غمگینیم؛ مرتب بین دو نقطه‌ی شادی و غم در نوسان و سرگردان خواهیم بود؛ در حالی که خود ما نیز علت این سرگردانی را درک نخواهیم کرد.

ما این نوسانات احساسی را دائما تجربه می‌کنیم تا زمانی که وابستگی های خود را تحت تأثیر آنچه پایدار و ماندگار است قرار دهیم. درغیر اینصورت هرگز به ثبات نمی رسیم. چگونه می توانیم امیدوار باشیم به ثبات برسیم در حالی که آنچه به آن آویخته و متصل‌ایم بی ثبات و فانی است؟

به عنوان مثال می‌توانیم به سخنی از حضرت ابوبکر رضی الله عنه اشاره کنیم که این حقیقت را به شیوه‌ای عمیق بیان می‌کند. پس از فوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم شوک بزرگی به مسلمانان وارد شد و آنان نمی‌توانستند خبر فوت رسول الله را باور کنند. اگرچه هیچ کس به اندازه‌ی ابوبکر، پیامبر صلی الله علیه وسلم را دوست نداشت، ولی ابوبکر مکان درستِ قرار دادن وابستگی‌ها را یافته بود. او خطاب به دیگران فرمود: «اگر شما محمد صلی الله علیه وسلم را می پرستید، بدانید که محمد فوت کرده است. اما اگر خداوند را می‌پرستید بدانید که خداوند زنده است و هرگز نمی‌میرد.»

به منظور رسیدن به این سطح از یقین هیچ‌گاه نباید کمال خود را به چیزی یا

کسی غیر از خداوند وابسته سازیم. اجازه ندهیم معیار موفقیت، شکست یا ارزش وجودی ما، چیزی جز جایگاه مان نزد خداوند باشد، چنانچه خداوند در سوره حجرات آیه ۱۳ می‌فرمایند:

﴿... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...﴾

«...همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست؛...»

اگر چنین کنیم، شکست‌ناپذیرخواهیم شد زیرا نگه‌دارنده‌ی ما شکست‌ناپذیر است. هرگز به پوچی نخواهیم رسید زیرا منبع تکامل ما پایان‌ناپذیر است و دچار نقصان نمی‌گردد.

جوابی که در خواب به سؤال دخترک دادم، حاصل سال ها سختی کشیدن بود. چنانچه به او گفتم: «زیرا این زندگی کامل و بی‌عیب‌ونقص نیست؛ که اگر بود جهان دیگر را چه می‌شد بنامیم؟»







آیا کسانی که ترکمان می‌کنند، روزی به زندگی ما بر می‌گردند؟

ترک کردن سخت و از دست دادن سخت تر است. جواب این سوال که "چرا آدم ها ما را ترک می‌کنند؟" عمیق‌ترین درک های حاصل از کشمکش های زندگی ام را به من یادآوری کرد. چنانچه بعد از آن، سوال های دیگری به ذهنم خطور کرد، آیا افرادی که ما را ترک می‌کنند بازمی گردند؟ زمانی که محبوبی را از دست می دهیم، دوباره به دستش می آوریم؟ ازدست دادن، یک رویداد عادی است یا به منظور و هدف والا تری روی می‌دهد؟ از دست دادن خودِ پایان است، یا یک درمان موقت برای قلب های رنجور و بیمار ماست؟

زندگی یک خاصیت فوق العاده دارد که هم درد ما و هم درمان ما از آن است: در این دنیا هیچ چیزی همیشگی نیست. جوانی من همچون گل زیبای در گلدان که روزی پژمرده خواهد شد، خواهد گذشت؛ غم و ناراحتی و رنج های من ماندگار نخواهد بود همان طور که خنده و شادی من تا ابد به درازا نخواهد کشید.

خداوند در آیه‌ای بسیار زیبا و عمیق از قرآن می‌فرماید:

﴿ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴾ (شرح: ۵)

در ابتدا گمان می‌کردم که خداوند در این آیه می‌فرماید: «بعد از هر سختی،

آسانی است.» بر همین اساس تصورمن به گونه‌ای بود که گویا این دنیا یا کاملاً خوب یا کاملاً بد است، اما درک من از این آیه اشتباه بود.

در واقع خداوند می‌فرمایند: " با هر سختی، آسانی است ". به این معنی که آسانی همزمان با سختی می آید و هیچ چیز این زندگی کاملاً خوب یا کاملاً بد نیست. در هر موقعیت بدی که قرار می‌گیریم، همیشه دلیلی جهت شکرگذاری خواهیم یافت و با سختی ها، خداوند به ما قدرت و صبر عبور از مشکلات را نیز عطا می‌کند . اگر ما زمان‌های سخت زندگی مان را بررسی کنیم متوجه خواهیم شد که همیشه با خوبی های بسیاری همراه بوده اند. اما سوال این است که ما چه چیزی را برای تمرکز کردن انتخاب می‌کنیم؟

به تصور من، دامی که ما در آن گرفتار می‌شویم این طرز فکر است که این دنیا کامل (کاملاً خوب یا کاملاً بد) است. در حالی که این خاصیت دنیا نیست، بلکه خاصیت جهان آخرت است. این آخرت است که برای کمال هر چیزی در نظر گرفته شده‌است. بهشت به‌طور مطلق خوب است و ذره‌ای بدی در آن یافت نمی‌شود. جهنم هم مطلقاً بد است و ذره‌ای خوبی به آن راه ندارد.

من با درک اشتباهی که از این واقعیت داشتم، تحت تاثیر شدید هر موقعیت آنی و زودگذری (چه خوب چه بد) قرار می‌گرفتم و هر احساسی را در شدیدترین حالتش تجربه می‌کردم، گویی همیشگی و دائمی است و هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد. نگرش من تمام جهان اطرافم را تحت تأثیر قرار می‌داد؛ اگر خوشحال بودم، گذشته و حال، دور و نزدیک، تمام جهان در آن لحظه خوب بود. در اوقات ناراحتی نیز تمام جهانم بد بود و هیچ چیز خوبی در آن یافت نمی‌شد. اگر کسی در حق من بدی می‌کرد، از دید من به این دلیل بود که دیگر ارزشی برای من قائل نبود، نه به این دلیل که این تنها یک اتفاق بوده است و این زندگی دارای نقص و کمبودهایی است.

اما اعتقاد به کامل نبودن دنیا چه کمکی به ما می‌کند و چه تاثیری بر نگرش ما خواهد گذاشت؟

درواقع با درک این حقیقت که هیچ چیز در این دنیا کامل نیست، از " اسیر در لحظه بودن" نجات می یابیم. با درک این حقیقت که هیچ چیز ابدی و مطلق نیست، خداوند ما را قادر می سازد که قدمی به عقب برداریم و به درستی به آنچه که در حال وقوع است بنگریم و به این حقیقت پی ببریم که این اتفاق تمام جهان، گذشته وحال ما نمی‌باشد بلکه تنها لحظه‌ای در کنار لحظاتِ نامحدود زندگی است و این لحظه نیز همانند تمام لحظات خوب و بد گذشته خواهد گذشت.

و باید در زمان ناراحتی، از دست دادن و یا تحت فشار بودن به یاد داشته باشیم تا زمانی که زنده ایم، به پایان راه نرسیده ایم و تا زمانی که فردا و لحظه ی دیگری وجود دارد، تا زمانی که امید و فرصت تغییر هست، فرصت رستگاری نیز هست.

درواقع آن‌چه از دست رفته، تا ابد از دست نرفته است.

آیا یوسف به پدرش بازنگشت؟ یا موسی به مادرش؟ یا هاجر به ابراهیم؟ آیا ایوب ثروت، سلامتی و فرزندانش را دوباره به دست نیاورد؟ از این داستان‌ها می‌توان حقایق بسیار زیبا و عمیقی را آموخت: آن‌چه توسط خداوند گرفته شود ، هیچ وقت از بین نمی‌رود. در حقیقت آن‌چه نزد خداوند است، باقی می‌ماند و بقیه‌ی چیزها از بین می‌روند.

چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (نحل: ۹۶)

«آن‌چه نزد شماست فانی است، اما آن‌چه نزد خداست باقی است. به کسانی که صبر و استقامت پیشه کنند مطابق بهترین اعمالی که انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.»

همان‌طور که پیامبر عزیزمان ﷺ نیز فرموده‌اند: «و شما هرگز به خاطر

رضای خداوند چیزی را از دست نخواهید داد مگر این‌که خداوند آن را با چیز بهتری جایگزین کند.»[1]

گاهی خداوند به منظورِ «دادن» می‌گیرد. اما درک این قضیه بسیار سخت است؛ زیرا بخشیدن‌های خداوند با آن‌چه ما تصور می‌کنیم یا انتظارش را داریم، متفاوت است. او به خوبی می‌داند چه چیزی برای ما بهترین است. چنان‌که خود می‌فرماید:

﴿... وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۱۶)

«چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است و چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شرّ شما در آن است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

اما اگر قرار است چیزی جایگزین شود یا برگردانده شود، چرا از ما گرفته می‌شود؟

خداوند در این دنیا هدایایی را به ما می‌دهد، اماغالباً به جای خداوند به آن هدایا وابسته می‌شویم. خداوند به ما ثروت، خانواده، دوست و سلامتی می‌بخشد و ما به آن‌ها وابسته می‌شویم و حواس مان با آن‌ها پرت می‌شود. ما چنان به هدیه های خداوند عشق می ورزیم که تنها باید به خداوند عشق بورزیم. آن هدایا را پس از دریافت به قلب مان تزریق می‌کنیم تا جاییکه تمام قلب ما را فرا می گیرند و بدون آن‌ها نمی‌توانیم زندگی کنیم. هر لحظه را با فکر کردن به آن‌ها، اطاعت و یا پرستش شان می گذرانیم، قلب و ذهنی که توسط خداوند و برای او آفریده شده‌است، به مالکیت کس و یا چیز دیگری درمی آید. سپس هراس از دست دادن آغاز می‌شود که برای زمین گیر کردن ما کافی است. طولی نمی‌کشد که آن‌چه در ابتدا هدیه‌ای بود، در دست ما به سلاحی برای شکنجه و عذاب ما تبدیل می‌شود؛ زندانی می‌شود که خود ساخته‌ایم.

---

۱. امام احمد.

چگونه می‌توانیم از آن زندان رهایی یابیم؟ خداوند، بارها و بارها با رحمت بی‌کرانش، با گرفتنِ آن‌ها، ما را رهایی می‌بخشد.

با از دست دادن آن‌ها، رو به سوی خداوند می آوریم و در آن ناامیدی، بیچارگی و نیازمندی، از خداوند تمنا می‌کنیم، به او توکل می‌کنیم و به سطحی از خلوص و تواضع دست می‌یابیم که اگر آن هدیه از ما گرفته نمی‌شد، شاید به آن درجه از خشوع دست نمی یافتیم.

به واسطه‌ی از دست دادن، قلب ما به‌طور کامل به سوی خداوند می‌چرخد و متوجه او می‌گردد. مهم‌ترین اتفاقی که طی روندِ از دست دادن رخ می‌دهد، این است که غفلت، وابستگی‌ها و تمرکز به هر چیزی غیر از خداوند را می زداید و آن را با یاد و خاطر خداوند و تمرکز بر او جایگزین می سازد. درواقع از دست دادن و به دست آوردنِ مجدد «هدیه» بی‌اهمیت و ناچیز است. هدیه‌ی واقعی یاد خداوند است که حاصل می‌شود. بنابراین گاهی، یک چیز بهتر، بزرگ‌ترین هدیه یعنی نزدیکی به خداوند است.

چنانچه خداوند حکیم، جان دختر مالک ابن دینار[1] را گرفت و و آن را با محافظت مالک از آتش جهنم و پایان بخشیدن به زندگی پر از گناهش جبران نمود و چنین بود که با از دست دادن دخترش زندگی او با نزدیکی به خداوند برکت داده شد. و آن چیزی که از او گرفته شد، تا ابد در بهشت با او باقی خواهد ماند.

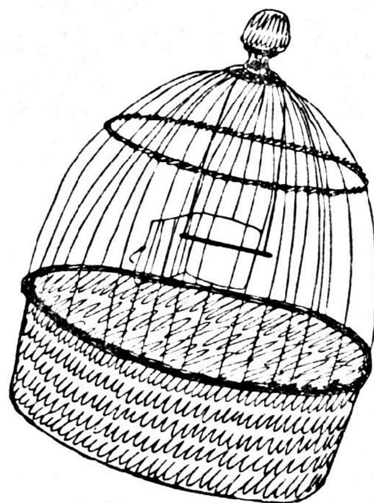
ابن قیم رحمه‌الله در کتابش «مدارج السالکین» می‌گوید: «در حکم و فرمان الهی برای مؤمنان همواره خیرو برکت است، حتی اگر به ظاهر منع کردن مؤمن از چیزی مطلوب باشد و یا به نظر برسد که رنج یا مصیبتی به مؤمن رسیده است. در هر مرض و ناخوشی برای مومن به حکم خداوند شفاست.»

---

۱. مالک ابن دینار مردی شراب‌خوار بود که اوقات خود را در مجالس شراب و رقص و رباب سپری می‌کرد [نقل از کتاب«مختصری از احوالات و واقعات مالک ابن دینار»، نویسنده: محمد حسن سعیدی پور]. مالک شیفته‌ی دخترش بود که فوت او در ۲ سالگی برایش غم و اندوه فراوانی در پی داشت. یک شب جمعه که مصادف با شب پانزدهم شعبان نیز بود، در حالت مستی که نماز عشاء را نیز نخوانده بود، به خواب می‌رود و نتایج اعمال دنیوی خویش را می‌بیند و بعد از بیداری توبه می‌کند. (مترجم)

و درجواب این سؤال که " آیا آن چیزی که از دست می رود، به دست خواهد آمد؟" باید گفت: بله، گاهی اینجا، گاهی جای دیگر و گاهی به شکلی متفاوت و بهتر به دست خواهد آمد.







پر کردن خلأ درونی و بازگشت به خانه

تصورکنید درخانه ایم ولی ناگهان ناخواسته و با بی میلی از اصل‌مان جدا می‌شویم و با وارد شدن به دنیایی دیگر، دنیایی کمتر و کوچکتر، اتفاق دردناکی را تجربه می‌کنیم، ما دیگر به طور فیزیکی با خداوند در یک دنیای واحد نیستیم. دیگرنمی‌توانیم خداوند را با چشمان فیزیکی خود ببینیم و با او سخن بگوییم و دیگر آن آرامشی که پدرمان حضرت آدم علیه السلام تجربه کردند را احساس نمی‌کنیم و در اثر آن جدایی، زخمی در وجودمان به جا ماند که همگی با آن متولد می‌شویم.

با رشد کردن و بزرگ تر شدن ما، درد ورنج ناشی از آن جراحت نیز رشد می‌کند و عمیق‌تر می‌شود. و با گذر زمان، ما از پادزهری که به طور طبیعی در وجود ما قرار داده شده‌است بیشتر فاصله می گیریم و آن پادزهر، نزدیک بودن با تمام وجود - با تمام قلب، روح و ذهن مان - به خداوند است.

هر سالی که می گذرد بعضی از ما در پرکردن آن خلأ بیشتر و بیشتر مستأصل می‌شویم. در تلاش جهت پر کردن آن خلأ بسیاری از ما (و هر یک به نحوی) دچار لغزش شده و به بیراهه می رویم و هستند کسانی که به جای پر کردن آن خلأ به

دنبال تسکین بخشیدن به آن، به مواد مخدر و الکل چنگ می زنند، بعضی نیز به دنبال تسکین دهنده های دیگری می روند. بعضی ها وابسته به لذت های مادی و یا ثروت و دارایی شان می شوند. بعضی ازما خودمان را در جاه و مقام مان و یا وابستگی به دیگران گم می‌کنیم.

لحظه‌ای بیاندیشیم آیا ممکن است هر لغزشی، هر چالشی و هر تجربه ای در زندگی تنها به یک دلیل و آن هم برگشت به اصل‌مان باشد؟ وچه می‌شود اگر هر پیروزی و شکستی؛ هر زیبایی وزشتی، هرظلمی و هرلبخندی و... فقط به منظور از میان برداشتن مانع بین ما و خداوند باشد؟ بین ما و جایی که از آنجا آغازشده‌ایم و جایی که به شدت خواهان بازگشت به آن هستیم. آیا ممکن است هدف پنهان در هر اتفاقی، ملاقات با خداوند باشد؟

باید متوجه باشیم که در هر رویداد و اتفاقی هدفی نهفته است و این ما هستیم که باید آن دلیل و هدف را شناسایی کنیم. به عنوان مثال "زیبایی" را در نظر بگیریم: هستند کسانی که حتی زیبایی پیش‌روی شان را نمی‌بینند. آن‌ها می‌توانند در یک غروب زیبا و یا در باغ فوق العاده زیبایی از درختان پرتقال قدم بزنند و متوجه آن همه زیبایی نشوند.

سایر مردم زیبایی را می بینند، درک می‌کنند و از آن لذت می برند ولی ممکن است همین جا متوقف شوند. این افراد همچون کسانی هستند که اثر هنری را ستایش می‌کنند اما در پی شناخت خالق آن اثر هنری نمی‌کوشند. در واقع اثر هنری وسیله‌ای جهت انتقال پیام از طرف هنرمند است ولی اگر شخص هنر دوست متوجه پیام نهفته در هنر نشود هنر نتوانسته است به هدف اصلی اش برسد. هدف از خلقت خورشید با شکوه، اولین بارش برف، هلال ماه و اقیانوس مواج فقط زیبایی بخشیدن به این سیاره نیست بلکه هدف عمیق‌تری در آن نهان است.

چنانچه قرآن آن هدف را چنین بیان می‌کند:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الألْبَابِ ۱۹۰- الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىَ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ

وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴾ (آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱)

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است. همان‌طور که خدا را در حالت ایستاده و نشسته و آن‌گاه که به پهلو خوابیده‌اند یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند) بارالها این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای، منزّهی تو! ما را از عذاب آتش نگاه دار.»

همه‌ی این زیبایی‌ها، نشانه اند اما فقط گروه مشخصی می‌توانند آن را درک کنند، کسانی که تأمل می‌کنند (تفکر می‌کنند، درک می‌کنند، ازهوش خود بهره می برند) و خداوند را در هر موقعیت و حالتی، ایستاده، نشسته و یا خوابیده به یاد می‌آورند.

بنابراین حتی در تماشای غروب نیز باید به چیزی فراتر از آن زیبایی و شکوه رنگ ها بنگریم و زیبایی حقیقی نهفته در آن و منبع آن همه زیبایی را بیابیم. درواقع تمام آن چه که در نگاه اول می بینیم یک بازتاب و انعکاس است و باید در ستاره ها، درختان، کوه های پوشیده از برف به منظور فهم پیام نهفته در آن، بیاندیشیم، اگرچنین نکنیم همچون شخصی خواهم بود که پیامی را درون یک بطری زیبا و تزئین شده دریافت کرده است ولی چنان شیفته‌ی بطری گشته که هیچ گاه پیغام درون آن را نمی خواند.

اما نشانه پنهان در تمام زیبایی‌های هستی چیست؟

این نشانه ها در واقع نشان دهنده‌ی وجود خداوند، زیبایی، عظمت و اقتدار او هستند. پس باید در آنچه خلق شده‌است بیاندیشیم و در لذت زیبایی‌ها خود را گم نکنیم و در آن نقطه متوقف نشویم، بلکه به فراتر از آن بنگریم و این نکته را درک کنیم که اگر مخلوق به این اندازه با عظمت و به این اندازه بزرگ و زیباست، پس خالق آن به چه اندازه می‌تواند باشکوه، عظیم و زیبا باشد؟ با درک این حقیقت با تمام وجود اعتراف خواهیم کرد که "بار الها این ها را بیهوده نیافریده ای ! منزهی تو" (آل عمران: ۱۹۱)

همیشه از خداوند می‌خواهیم با ما سخن بگوید در حالیکه ایشان با نشانه

هایی که ما را احاطه کرده‌اند، به طور دائم در حال سخن گفتن‌اند، نکته‌ای که شاید بهتر باشد کمی در آن تأمل کنیم این است که آیا خود ما گوش شنوا داریم یا خیر؟

خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ لَوْلاَ يُكَلِّمُنَا اللّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (بقره: ۱۱۸)

«افراد ناآگاه گفتند چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا چرا آیه و نشانه‌ای برای خود ما نمی‌آید؟! پیشینیان آن‌ها نیز همین‌گونه سخن می‌گفتند. دل‌ها و افکارشان مشابه یکدیگر است، ولی ما (به اندازه‌ی کافی) آیات و نشانه‌ها را برای اهل یقین (وحقیقت جویان) روشن ساخته‌ایم.»

اگر بتوانیم فراتر از هر اتفاقی که برای ما رخ می‌دهد را بنگریم، خداوند و هدف نهفته در پس آن را خواهیم دید و دقت کنیم که منظور از هر اتفاقی، وقایع خوشایند نیز می‌باشد. سپس در شادی ها و خوشی‌های زندگی، چشم بر روی پیام فرستاده شده نبندیم. به یاد داشته باشیم که هیچ رویدادی بدون دلیل نیست، آن دلیل را بیابیم. در جستجوی هدفی باشیم که خداوند در هر اتفاقی قرار داده است و در غم و ناراحتی، در پی درد و سختی گمراه نشویم، بلکه به فراتر از آن بنگریم. پیام درون بطری را بخوانیم و اجازه دهیم ما را به سوی شناختن حتی ذره ای بیشتر از خداوند هدایت کند.

حتی اگر در دین و عقیده مان نیز دچار لغزش شدیم، به شیطان اجازه ندهیم که ما را فریب دهد و ناامیدمان کند، بلکه از آن لغزش راهی به سوی بخشش خداوند بسازیم. اگر با مشکل غیر قابل حلی مواجه هستیم، نا امید نشویم وتمام امیدمان به فتاح باشد، کسی که هر در بسته ای را برای بندگانش می گشاید. و به یاد داشته باشیم آن زمان که همه‌ی مخلوقات نابود می شوند وهیچ چیزی غیر از خداوند باقی نمی ماند، خداوند خواهد پرسید:«**حکومت امروز برای کیست؟**» چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید:

هایی که ما را احاطه کرده‌اند، به طور دائم در حال سخن گفتن‌اند، نکته‌ای که شاید بهتر باشد کمی در آن تأمل کنیم این است که آیا خود ما گوش شنوا داریم یا خیر؟

خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ لَوْلاَ يُكَلِّمُنَا اللّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (بقره: ۱۱۸)

«افراد ناآگاه گفتند چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا چرا آیه و نشانه‌ای برای خود ما نمی‌آید؟! پیشینیان آن‌ها نیز همین‌گونه سخن می‌گفتند. دل‌ها و افکارشان مشابه یکدیگر است، ولی ما (به اندازه‌ی کافی) آیات و نشانه‌ها را برای اهل یقین (وحقیقت جویان) روشن ساخته‌ایم.»

اگر بتوانیم فراتر از هر اتفاقی که برای ما رخ می‌دهد را بنگریم، خداوند و هدف نهفته در پس آن را خواهیم دید و دقت کنیم که منظور از هر اتفاقی، وقایع خوشایند نیز می‌باشد. سپس در شادی ها و خوشی‌های زندگی، چشم بر روی پیام فرستاده شده نبندیم. به یاد داشته باشیم که هیچ رویدادی بدون دلیل نیست، آن دلیل را بیابیم. در جستجوی هدفی باشیم که خداوند در هر اتفاقی قرار داده است و در غم و ناراحتی، در پی درد و سختی گمراه نشویم، بلکه به فراتر از آن بنگریم. پیام درون بطری را بخوانیم و اجازه دهیم ما را به سوی شناختن حتی ذره ای بیشتر از خداوند هدایت کند.

حتی اگر در دین و عقیده مان نیز دچار لغزش شدیم، به شیطان اجازه ندهیم که ما را فریب دهد و ناامیدمان کند، بلکه از آن لغزش راهی به سوی بخشش خداوند بسازیم. اگر با مشکل غیر قابل حلی مواجه هستیم، نا امید نشویم وتمام امیدمان به فتاح باشد، کسی که هر در بسته ای را برای بندگانش می گشاید. و به یاد داشته باشیم آن زمان که همه‌ی مخلوقات نابود می شوند وهیچ چیزی غیر از خداوند باقی نمی ماند، خداوند خواهد پرسید: «**حکومت امروز برای کیست؟**» چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿يَوْمَ هُم بَارِزُونَ لا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ (غافر: ۱۶)

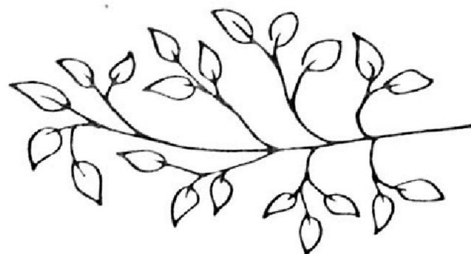
«روزی که همه‌ی آنان آشکار می‌شوند و چیزی از آن‌ها بر خدا پنهان نخواهد ماند، (و گفته می‌شود:) حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهار است.»

بهتر است چنین سوالی را پیش از فراخوانده شدن به سرای آخرت نیز از خود بپرسیم، حاکمیت و پادشاهی امروز از آن کیست؟ چه کسی توانایی محافظت از ما را دارد؟ و چه کسی می‌تواند ما را شفا دهد و قلب ما را علاج بخشد؟ چه کسی، در صورت بروز مشکلات پناه و یاور ماست؟ "خداوند یکتای قهار"

رفتن به سوی هر کس و هر چیز دیگری غیر از خداوند، قد علم کردن در مقابل اوست و طلب کردن از غیر خداوند یکتا، نتیجه ای جز پریشانی در پی نخواهد داشت. چگونه می توانیم پی به مفهوم یگانگی ببریم در صورتی که قلب و روح و ذهن ما تکامل شان را در جایی غیر از خداوند می جویند؟ در راه بازگشت به مبدأ و اصل‌مان، به سوی چه کسی می توانیم برویم؟ چه چیز دیگری را می توانیم بجوییم؟

و به یاد داشته باشیم همگی ما دارای هدف مشترکی هستیم: برگشت به "خانه" و اصل‌مان که با تکامل یافتن مان طی مسیر زندگی میسر خواهد شد.







تهی کردن ظرف وجودمان

قلب همچون یک ظرف است و مانند هر ظرف دیگری قبل از پرکردنش باید آن را خالی کنیم. و تا زمانی که قلب ما با چیزی غیر از خداوند انباشته و اشغال شده‌است نمی توان امید به پر کردنش با وجود خداوند داشت. آغاز روند خالی کردن قلب را می‌توان در قسمت اول شهادتین یافت. شهادتین با یک نفی قاطع آغاز می‌شود. قبل از اعتقاد داشتن به توحید و حتی ادعای اعتقاد به خداوند، ابتدا بیان می‌کنیم: «لا الهَ» یعنی خدایی نیست. اما «اله» چیست که مرحله‌ی اول شهادتین بر شناخت آن بنا شده‌است؟

«اله» به معنای معبود است و معبود فقط آن چه می پرستیم نیست، بلکه معبود شامل هر آنچه که زندگی ما حول آن می چرخد نیز می‌شود. چیزی که در تسلیم او هستیم و بیشترین اهمیت را برای ما دارد، در واقع معبود هدفی است که برای آن زندگی می کنیم. بنابراین هر شخصی با هر اعتقادی، چه بی دین، چه مسلمان، چه مسیحی و چه یهودی معبودی دارد. هرکسی معبودی را می پرستد و اکثر مردم معبودی دنیوی را می‌پرستند؛ بعضی ثروت و دارایی شان، بعضی مقام، شهرت،

خرد و عقلشان و بعضی مردم نیز مردم دیگر را می‌پرستند، و خیلی ها چنانچه خداوند در قرآن توصیف می‌کند خودشان و آمال و آرزوهایشان را می‌پرستند:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (جاثیه: ۲۳)

«آیا دیده‌ای کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده است و خداوند او را با آگاهی (بر این‌که‌ای‌که شایسته‌ی هدایت نیست) گمراه ساخت و بر گوش و قلبش مُهر زد و بر چشمش پرده‌ای افکند؟ با این حال چه کسی می‌تواند پس از خداوند او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟»

این معبودان در واقع همان وابستگی‌ها و دلبستگی‌های ما هستند که نه تنها مواردی را که دوست دار و خواهان شان هستیم بلکه نیازهای ما را نیز شامل می‌شود که از دست دادنشان باعث از دست رفتن‌مان به طور مطلق می‌شود.

همچون زمانی که دوستدار کسی یا چیزی به جز خداوند هستیم که هرگز نمی‌توانیم بدون داشتنش زندگی کنیم و یا با از دست دادنش قادر به ادامه راه نیستیم. چرا به حضرت ابراهیم فرمان قربانی‌کردن پسرش داده شد؟ درواقع این فرمان برای آزادسازی او از یک دلبستگی اشتباه بود. و زمانی که از این وابستگی آزاد شد، محبوبش، نه معبودش و یا وابستگی اش را بازیافت.

دلبستگی‌های اشتباه ما همان مواردی هستند که هراس از دست دادن شان، دغدغه روز و شب ماست که اگر حس کنیم طی یک پیشامد ناخواسته از ما دور می‌شوند، به شدت برای حفظ شان تلاش می‌کنیم. تلاش می‌کنیم زیرا به تصور ما از دست دادن شان، باعث نابودی مطلق ما می‌شود و شدت آن تخریب و نابودی با درجه‌ی اهمیت آن در دل ما ارتباط مستقیمی دارد. ممکن است به موارد مختلفی مانند پول، دارایی، لذت‌های جسمانی، مواد مخدر، مقام و شغل، ظاهر و چگونه دیده شدن‌مان در نظر بقیه، و یا هوش‌مان وابسته باشیم، اگر نتوانیم این دلبستگی‌های دروغین را بشکنیم، نمی‌توانیم ظرف وجودمان را خالی کنیم. و تا زمانی که این ظرف را خالی نکنیم نمی‌توانیم به طور حقیقی آن را با خداوند پر کنیم.

تلاش برای آزاد سازی قلب مان از دلبستگی های دروغین و اشتباه و خالی کردن ظرف وجودمان، والاترین مبارزه در زندگی دنیوی ماست. این مبارزه، در واقع ماهیت توحید است که با بررسی کردن ۵ ستون دین اسلام به خوبی بدان پی خواهیم برد:

■ **شهادتین:** به طور شفاهی شهادت می‌دهیم که تنها دلبستگی مان به خداوند است. اقرار و بیان می‌کنیم که تنها معبودی که می پرستیم، به او عشق می ورزیم، ترس و امید ما بر اساس آن تعریف می‌شود، تنها و تنها خداوند است. رها شدن از تمام وابستگی‌ها به جز وابستگی به خالق، توحید واقعی است.

■ **نماز:** پنج بار در روز، از هرچه که درگیر آن هستیم فاصله می گیریم و روی به سوی خداوند می آوریم. نماز خواندن می توانست فقط یک بار در روز مقرر شود ولی این طور نیست و زمان‌های مختلف شبانه روز را شامل می‌شود. بنابراین اگر کسی نمازهایش را ترک نکند و در وقت معین به جای آورد، فرصتی برای دلبسته شدن به دنیا نخواهد داشت. زیرا به محض اینکه جذابیت‌های دنیا نظرش را جلب کند، با مشغول شدن به شغلش یا برنامه تلویزیونی مورد علاقه‌اش، آماده شدن برای امتحانی که پیش رو دارد، یا شخصی که نمی‌تواند از فکر کردن به او دست بکشد، یا هر مشغله دیگری، نماز خواندن فرصتی را جهت بازگشت به سوی خداوند و تمرکز مجدد بر هدف راستین آفرینش و خلقت بشر فراهم می‌کند.

■ **روزه:** روزه سراسر زهد است، زهد و عدم وابستگی به غذا، نوشیدنی، رابطه‌ی جنسی و سخنان عبث و بیهوده. با مهار کردن جسم‌مان درواقع روح‌مان را پاک و متعالی می‌کنیم.

■ **زکات:** زکات به معنی جداسازی ما از دارایی‌مان در راه خداوند و جلب رضایت اوست که باعث می‌شود علاقه و وابستگی ما به ثروت و دارایی‌مان شکسته شود.

■ **حج:** حج نمونه ی کامل زهد است چرا که زائر خانه ی خدا همه چیز زندگی اش را، خانواده اش، خانه اش، رختخواب گرم و لباس های مارک دار و کفش های

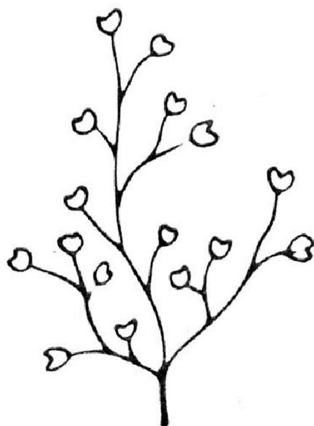
راحتش را، تماماً با خوابیدن روی زمین، در چادری پر هیاهو و شلوغ و پوشیدن لباس های ساده احرام معاوضه می‌کند .

(هتل‌های۵ ستاره در سفرهای حج امروزی فقط قبل و یا بعد از ایام حج مورد استفاده قرار می گیرند. در ایام حج شما در چادرهای منا و یا زیر آسمان بر زمین مزدلفه می‌خوابید).

خداوند نه تنها از ما می خواهد که دلبسته به دنیا نشویم، بلکه چگونگی آن را نیز به ما می آموزد. علاوه بر پایبندی به پنج ستون دین، از ما خواسته شده‌است که حتی لباس پوشیدن ما نشان دهنده‌ی بی علاقگی ما به دنیا باشد. حتی اگر اعتقاد ما باعث می‌شود که از نظر ظاهر با جامعه مان متفاوت باشیم و متفاوت در انظار ظاهرشویم و به نوعی در آن جامعه غریب باشیم. چنانچه پیامبرﷺ می‌فرمایند: « اسلام در ابتدا غریب بود و طولی نخواهد کشید که همانند ایام آغازینش دوباره غریب گردد. اما خوشا به حال غریبان» [۱]

با غریب بودن در این دنیاست که می توانیم بدون اینکه جزئی از آن باشیم در آن زندگی کنیم. و در نتیجه آن کناره گیری و عدم وابستگی است که ما می توانیم ظرف قلب مان را خالی کنیم و برای تقویت کردن و زندگی بخشیدن به آن آماده شویم. در واقع با خالی کردن قلب‌مان آن را برای پر کردن با اصل و سرچشمه اش خداوند، آماده می‌کنیم.





۱. صحیح مسلم.



عشق و علاقه به هدیه

همه ما هدیه گرفتن و تمام آن نعمت هایی که زندگی مان را زیبا می‌کنند مانند فرزندان، همسر، والدین، دوستان، جوانی، سلامتی، دارایی و یا زیبایی مان و ... را دوست داریم. اما چه اتفاقی می‌افتد زمانی که یک هدیه ارزشی فراتر از یک هدیه به خود می‌گیرد؟ زمانی که خواسته تبدیل به یک نیاز می‌شود؟ زمانی که لطف و مرحمت تبدیل به یک وابستگی می‌شود؟ زمانی که یک هدیه دیگر فقط یک هدیه نیست؟

ما از خداوند درخواست می‌کنیم که هیچ گاه ما را از نعمت (هدیه)هایش محروم نکند. ولی در کنار خواستن از خداوند و بخشش های مکرر ایشان همواره باید به یاد داشته باشیم که این هدیه ها می آیند و می روند و دلیل و هدف زندگی ما دست یابی به آن‌ها نیست. درواقع اگر آن‌ها را به دست نیاوریم و یا نداشته باشیم، نمی‌میریم چون حکم هوا و یا غذا برای ما ندارند.

هم‌چنین به یاد داشته باشیم که هر چیزی را می‌توان یا در«قلب» یا در «دستان»مان نگاه داریم. اگر هدیه ای را از دست دهیم که جایگاهش در دستان ما بوده است، درد ناشی از آن هرگز مانند درد از دست دادن آنچه در قلب ما جای

داشته است نخواهد بود. با از دست دادن هدیه ای که در دستان ماست و یا حتی با به دست نیاوردن آن دردی طبیعی را احساس خواهیم کرد، اندوهگین خواهیم شد، خواهیم گریست، اما درد تنها در دستان ما باقی خواهد ماند و قلب ما آسیب نخواهد دید و به تپیدن، بدون شکسته شدن ادامه خواهد داد.

حال بیندیشیم که جایگاه هدیه‌های ما کجاست؟

اگر مواردی که در زندگی باعث بیشترین درد یا ترس ما می شوند را بررسی کنیم، می توانیم هدایای قرار گرفته درمکان اشتباه را شناسایی کنیم. اگر ازدواج نکردن، دور بودن ازکسی که دوستش داریم، بچه دار نشدن، عدم دست یافتن به هر موقعیت مشخصی که دلخواه ماست ما را از پای در می آورد، نیاز به تغییرداریم. تغییر در محل نگه داری "هدیه" و برگرداندنش به دست مان، جایی که به آن تعلق دارد.

طبیعی است که به عنوان انسان داشته هایمان را دوست بداریم، اما آن زمان که "هدیه" را در قلب و خداوند را در دستان مان نگاه داریم مشکلات ما آغاز خواهد شد، زیرا به راحتی می توانیم از آنچه که در دستان ماست بگذریم اما با از دست دادن آنچه در قلب ماست قادر به ادامه دادن نخواهیم بود. و این بدین معناست که در زندگی به راحتی می توانیم خداوند را کنار بزنیم و بدون خداوند زندگی کنیم اما با از دست دادن "هدیه" به راحتی درهم خواهیم شکست.

بنابراین به دلیل حضور در جلسه کاری و یا کلاس مان، از دست ندادن تماشای فیلم و یا فوتبال، خرید، مهمانی و... به راحتی می توانیم نمازمان را به تاخیر بیاندازیم. به آسانی دست به دادن بهره و یا گرفتن آن و یا فروش مشروبات الکلی و دخانیات می زنیم تنها به این دلیل که از سود مالی بیشتر محروم نشویم و یا اعتبار شغلی مان به خطر نیفتد. در چنین شرایطی به دلیل بودن با کسی که دوستش داریم به راحتی تن به رابطه ی حرام می دهیم. به مُد روز و زیبا بودن، و اهمیت چگونه دیده شدن‌مان نزد دیگران دلیلی بر ترک حجاب و یا کنار گذاشتن حیا می‌گردد، همان حیایی که خداوند می‌فرماید زیباست. تمام این ها به این دلیل

است که **هدیه** در قلب ماست و خداوند در دستان ما، و آنچه در دست است به آسانی می‌تواند کنار گذاشته شود ولی نمی توان بدون آنچه در قلب است زندگی کرد و حاضریم هرچه را برای حفظ و داشتنش فدا کنیم.

اما دیر یا زود باید ازخود بپرسیم که واقعا چه چیزی را می پرستیم؟ هدیه های دریافتی مان را یا منبع آن خیر و برکت را؟ درک زیبایی پیرامون ما تنها به تحسین زیبایی منجر شده‌است یا ما را به خالق آن زیبایی رسانده است؟ دل در گرو خالق داریم یا به عبادت مخلوق دچاریم؟

فاجعه ی انتخاب اشتباه این است که ما گردن خود را با وابستگی های اشتباه و دروغین زنجیر می‌کنیم و سپس از احساس خفگی شکوه می‌کنیم. هوای واقعی مان را پس می زنیم و سپس متعجب می‌شویم که چرا نمی‌توانیم نفس بکشیم. ازغذای واقعی مان چشم پوشی می‌کنیم و زمانی که از گرسنگی درحال مردن هستیم، ناله سرمی دهیم. به چاقوی فرو رفته در سینه مان می چسبیم و دل می بندیم، سپس از درد ناشی از آن می‌گرییم، به سختی می‌گرییم و درد می‌کشیم.ما چه کرده‌ایم؟ ما باخودمان چه کرده‌ایم؟ خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ﴾ (شوری: ۳۰)

«هرمصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید و (خداوند) بسیاری را نیز عفو می کند!»

بله، هرچه کنیم به خود کنیم![1] اما بنگرید که خداوند آیه را چگونه به پایان می‌رساند: «وخداوند از بسیاری در می‌گذرد.» کلمه‌ای که این‌جا مورد استفاده قرار گرفته، **یعفوا** است که از **العفو**، یکی از صفات خداوند، گرفته شده‌است، که تنها به معنای بخشش یا آمرزش نیست، بلکه کاملا پاک کننده «محو کننده» نیز معنی می‌شود. بنابراین اهمیتی ندارد که چند بار چاقو را در سینه‌ی خود فرو کرده‌ایم، خداوند ما را شفا می‌بخشد چنانچه گویا از ابتدا هیچ زخمی وجود نداشته است. خداوند ما را شفا می‌بخشد اگر او را بجوییم تا زمانی که معتقدیم با از داست دادن

---

۱. هرچه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی.(مترجم)

هدایا قادر به ادامه دادن نیستیم، تنها خود را می فریبیم زیرا فقط از دست دادن خداوند و گم کردن او است که توان ادامه دادن را از ما خواهد گرفت. بسیاری از ما خداوند را گم کرده‌ایم و تصور می‌کنیم زنده ایم، درواقع وابستگی های نا به جای ما به هدیه و نعمت های اعطایی از سوی خداوند است که ما را می فریبد. در حالی که این خداوند است که نجات دهنده‌ی ماست، نه هدیه های ارسالی او؛ خداوند تنها حامی وتنها نیاز ماست. چنانچه خداوند درقرآن می‌فرمایند:

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ (زمر: ۳۶)

«آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟ اما آن‌ها تو را از غیر می‌ترسانند و هرکسی را که خداوند گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد!»

همه‌ی ما نیازها وخواسته‌هایی داریم. مشکل از زمانی آغاز می‌شود که تصور می‌کنیم خواسته‌هایمان، همان نیازهایمان هستند. در این حالت تنها نیازِ حقیقی ما، خداوند، به گزینه‌ای تبدیل می‌شود که گویا بدون آن می‌توانیم زندگی کنیم.

عذاب واقعی ما زمانی آغاز می‌شود که ما «اسباب و وسایل» را با «هدف و پایان» اشتباه می‌گیریم. خداوند تنها هدف و پایان است و باقی وسیله‌اند. زمانی که چشم از پایان برداریم، به هدف مان نخواهیم رسید و عذاب خواهیم کشید.

در حقیقت، هدف واقعی هدیه گرفتن، نزدیک کردن ما به خداوند است. به عنوان مثال پیامبر ﷺ فرموده اند ازدواج نصف دین است. زیرا اگر ازدواج درستی صورت گیرد می‌تواند تأثیر گسترده ای بر توسعه ی شخصیت فرد داشته باشد. سایر هدیه ها نیز همچون ازدواج وسیله‌ای برای نزدیک کردن ما به خداوند هستند. البته تا زمانی که در دستان مان باقی بمانند نه اینکه به قلب ما وارد شوند. به یاد داشته باشید آنچه در قلب است ما را کنترل می‌کند ، به همین دلیل است که آنچه در قلب ماست باید ابدی و جاودانه باشد و هیچ گاه از بین نرود، درهم نشکند و ما را ترک نکند. و تنها خالق است که این خصوصیات را دارد.

■ ■ ■



آرامش حضور یار

همه ما سختی های زیادی را در زندگی تجربه کرده‌ایم، و من هم زمان با تجربه سخت ترین لحظات زندگی ام سفری به خانه خداوند داشتم. مقابل دیدگان من آسمان بود و زیباترین منظره از کعبه، اگرچه با جمعیت فراوانی که در هیچ جای دیگری نمی‌توان نظیرش را یافت احاطه شده بودم، اما برای من چنان بود که گویا در مقابل خدای خود تنها ایستاده ام.

من با کوله باری از اندوه، گیجی، پریشانی، گمان و دودلی به حج رفته بودم. ضعف و درد فراوانی به همراه داشتم. بین دو نقطه ترس و امیدواری سرگردان بودم، ترس از آنچه به من رسیده بود و امید به آنچه که امکان آمدنش بود مرا احاطه کرده بود. زمانی که رو به کعبه ایستاده بودم داستان حضرت موسی علیه السلام کنار دریای سرخ را به یاد آوردم که در مقابل چشمانش دریای بی کران بود و توسط ارتشی از پشت به دام افتاده بود، اما چشم بصیرتش خداوند را دید، و با الهام شدن راه فرار اگر چه ناامیدی و بی اعتمادی و هراس همراهانش را می دید، از اطمینان به خداوند صرف نظر نکرد.

در آن لحظه در میان هراس ها و نگرانی های ناشی از تلخی اتفاقات از سر

گذرانده، قلب من این آیه را شنید: ﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ (شعرا: ۶۲)

«چنین نیست، قطعاً پروردگارم با من است. به زودی مرا هدایت خواهد کرد.»[۱]

پایه و اساس دین اسلام توحید است و توحید علاوه بر بیان شفاهی یگانگی خداوند معنای عمیق‌تری نیز دارد. درواقع توحید در مورد یگانگی هدف، ترس، پرستش و عشق نهایی ما است. همچنین یگانگی بصیرت و تمرکز بر یک نقطه مشخص و رسیدن به همان نقطه است. با متمرکز کردن قلب مان است که می توانیم به فراتر از درد و پریشانی بنگریم و از غم ناشی از مشکلات رهایی یابیم. اما قلب مان را چگونه و بر چه چیزی متمرکز کنیم؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: «هرکسی آخرت را بر هر چیزی مقدم شمارد، خداوند او را از خواسته‌های نفسانی اش رهایی می‌بخشد و بی نیاز می گرداند، امورش را جمع می‌کند و دنیا به او روی می آورد در حالی که آن فرد نسبت به آن بی میل است. وکسی که دنیا را بر هر چیز مقدم بدارد، خداوند ضعف و پستی او را در مقابل چشمانش می آورد، و امور او را پراکنده می سازد و پوچی دنیا به سوی او می آید مگر آنچه که حکم شده‌است.»[۲]

این سخن بدین معناست که هرچه بیشتر مرکز توجه ما دنیا باشد و هر چه بیشتر به دنبال دنیا و برآورده شدن نیازهای دنیوی مان بدویم دنیا بیشتر از ما دور می‌شود. هرچه بیشتر خواهان ثروت و دارایی باشیم بیشتر احساس نیاز و بی پولی خواهیم کرد. اگر پول مرکز توجه شخصی باشد آن را به دست خواهد آورد، اما همیشه ترس از دست دادنش را خواهد داشت. درواقع این تمایل و شیفتگی، خود ضعف است و این است منظور پیامبر که پستی و خواری آن مقابل چشم چنین مردمی خواهد بود و همچنین طمع بیشتر به دست آوردن و ترس از دست دادن جایگزین قناعت خواهد شد.

۱. در سوره‌ی شعرا که خداوند داستان حضرت موسی علیه السلام را نقل می‌کند، در آیه‌ی ۶۱ زمانی که یاران موسی و لشکر فرعون یکدیگر را می‌بینند، یاران موسی می‌گویند: ما در چنگال فرعون گرفتار شدیم! و آیه‌ی ۶۲ جواب حضرت موسی به آنان است. (مترجم)

۲. ترمذی.

اما کسانی که خداوند را در مرکز توجه شان قرار می دهند دنیا به سمت آنان می آید و خداوند قناعت را درقلب شان قرارمی‌دهد چنان که در صورت از دست دادن دارایی شان، در قلب شان احساس بی نیازی خواهند کرد. چنین افرادی همیشه خواهان بخشش و کمک به دیگران اند حتی اگر خود دارایی فراوانی نداشته باشند. هنگامی که با نیاز مالی، درد، تنهایی، ترس، دلشکستگی و ناراحتی مواجه اند و یا زمانی که توسط زندگی به دام افتاده‌اند رو به سوی خداوند می‌آورند و امیدشان به خداوند را هرگز از دست نمی دهند. این نوع تفکر تنها یک نظریه برای شادبودن نیست، بلکه وعده ای از سوی خداوند است. چنانچه خداوند در قرآن می‌فرمایند:

﴿... وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا ٢ - وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ٣﴾ (طلاق: ۲-۳)

«... هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را ازجایی که گمان نمی‌کند روزی می‌دهد و هرکس بر خدا توکل کند کفایت امرش را می‌کند...»

بنابراین خداوند برای کسانی که او را دغدغه‌ی اصلی خود قرارداده‌اند، کافی است و هر اتفاقی برای آن‌ها آرامش به همراه دارد زیرا از نظر آن‌ها هر اتفاقی، خیر و به اراده‌ی خداوند است.

این وضعیت معتقدان و مؤمنین است، رسول اکرم ﷺ در مورد ایشان می‌فرمایند: « امور معتقدین و مؤمنین حیرت آور و شگفت انگیز است، برای آنان در هر چیزی خیر و خوبی است و این تنها مختص به آنان است، زمانی که اتفاق خوشایندی رخ می‌دهد، سپاسگذارند که برای آنان خوب است و در صورتی که اتفاق ناخوشایندی برایشان رخ می‌دهد، صبوری پیشه می‌کنند که این (نیز) برای آنان خوب است.»[1] بنابراین در قلب مؤمنین نوعی بهشت است که ابن تیمیه رحمه‌الله در موردش می‌فرمایند: «حقیقتاً بهشتی در این دنیا وجود دارد که هرکس به

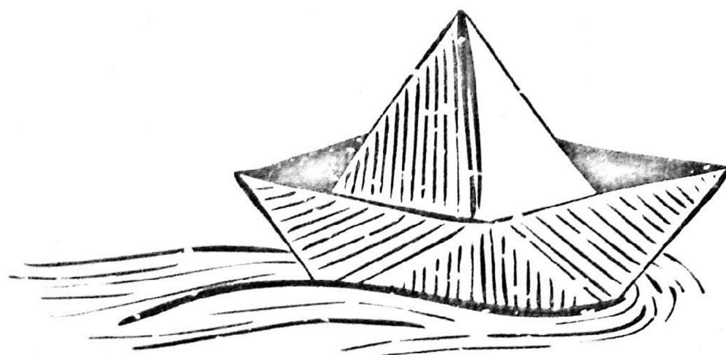
---

۱. مسلم.

آن وارد نشود، وارد بهشت آن جهان نیز نخواهد شد.»

در چنین بهشتی آرامش کامل، حسی گذرا نیست بلکه حالتی همیشگی و جاودانه است.

■ ■ ■





اقیانوس دنیا

زیبایی اقیانوس چشم گیر و شگفت آور است و با تمام آن زیبایی‌ها، ممکن است کشنده نیز باشد. همان امواج خیره کننده که ما از لب ساحل آن را می ستاییم می‌تواند ما را به کام مرگ بکشاند. آب، مایع حیات مان، می‌تواند با غرق کردن ما پایان بخش زندگی مان نیز باشد، همان اقیانوسی که کشتی‌ها را به طور شناور نگه می دارد، می‌تواند آن‌ها را در هم شکند و غرق شان سازد.

این دنیا نیز دقیقاً مانند اقیانوس است و قلب های ما همچون کشتی است. اقیانوس می‌تواند نیازهای ما را برآورده و ما را در رسیدن به مقصدمان یاری کند؛ اما باید همواره به یاد داشته باشیم که تنها یک وسیله است و تصور نگه داشتنش را نداشته باشیم و گمان نکنیم که ماندگار است.

چه می‌شود اگر تصور کنیم که اقیانوس مقصد و پایان و چیزی فراتر از "وسیله بودنش" است؟ تا زمانی که آب اقیانوس خارج از کشتی است، کشتی به حرکتش ادامه خواهد داد و تحت کنترل ما خواهد بود اما چه اتفاقی می‌افتد زمانی که آب به درون کشتی نفوذ کند؟ زمانی که دنیا فقط اقیانوس خارج ازقلب ما نباشد؟ چه اتفاقی می‌افتد زمانی که دنیا به قلب ما وارد شود؟ این همان زمانی است که کشتی

غرق می‌شود.

زمانی که آب اقیانوس وارد کشتی شود و آن را در برگیرد، آن کشتی دیگر تحت کنترل ما نخواهد بود بلکه تحت کنترل اقیانوس است و این همان زمانی است که دنیایی که باید تحت کنترل ما باشد، ما را به کنترل خویش درمی آورد. برای شناور ماندن وغرق نشدن، باید دنیا را همان طور که هست ببینیم و بپذیریم. چنانچه خداوند می‌فرمایند:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الأَلْبَابِ﴾ (آل عمران: ۱۹۰)

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های روشنی برای خردمندان است.»

ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که برای استفاده ما خلق شده‌است نه وابستگی و دلبستگی ما به آن، و توجه داشته باشیم زهد و عدم وابستگی به دنیا به معنای عدم تعامل با آن نیست. به منظور درک بهتر، می توانیم به داستانی از الگوی زندگی مان، پیامبر ﷺ که انس روایت کرده است، نگاهی داشته باشیم: سه نفر به خانه ی همسران پیامبر آمدند و از عبادت پیامبر سؤال نمودند. وقتی که از آن خبر یافتند مانند این بود که آن را کم و ناچیز دانستند و گفتند: "ما کجا و پیامبر کجا، در صورتی که ایشان، گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده شده‌است. یکی از آن‌ها گفت: من تا زنده‌ام تمام شبها را نماز خواهم خواند، دیگری گفت من تمام روزها را روزه خواهم گرفت و آن یکی گفت من از زنان دوری می کنم و هرگز ازدواج نخواهم کرد. سپس پیامبر ﷺ تشریف آوردند و فرمودند: "شما بودید که چنین و چنان می گفتید؟ به خدا سوگند من بیشتر از همه‌ی شما ازخداوند می ترسم و پرهیزگارترم با این حال روزه می گیرم و افطار می کنم، عبادت می کنم و می‌خوابم، با زنان هم ازدواج می کنم؛ کسی که از سنت من رو برگرداند ازمن نیست.»

پیامبر به منظور زهد و رها سازی از دنیا، از دنیا صرف نظر نکرد بلکه زهد او عمیق‌تر و ناشی از آزاد سازی قلب ایشان از دنیا و مادیات بود. ایشان به درستی

سخنان خداوند را درک کرده بودند چنانچه خداوند فرموده اند:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (عنکبوت: ۶۴)

«این زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست؛ وزندگی واقعی سرای آخرت است، اگر می‌دانستند.»

زهد حتی به این معنی نیست که نمی‌توانیم صاحب دارایی های دنیوی باشیم چنانچه بسیاری از صحابه بزرگ پیامبر ثروتمند بودند، بلکه به این معنی است که این دنیا را همان طور که واقعاً هست ببینیم و با آن در تعامل باشیم. بپذیریم که این دنیا تنها یک وسیله است نه هدف و باید در دستان ما باقی بماند نه درقلب ما جای بگیرد. همان طور که حضرت علی رضی الله عنه به زیبایی بیان می‌کند : «**زهد به این معنی نیست که چیزی نداشته باشید، بلکه به این معناست که آن‌چه دارید شما را تصاحب نکند.**»

همچون زمانی که آب اقیانوس وارد کشتی می‌شود، لحظه‌ای که اجازه دهیم دنیا وارد قلب ما شود ما نیز غرق خواهیم شد. اقیانوس هرگز به قصد وارد شدن به کشتی خلق نشده‌است، بلکه به این منظور خلق شده‌است که تنها به عنوان یک وسیله و ابزار در خارج از کشتی باقی بماند. و به همان شکل یک وسیله نیز نباید وارد قلب ما شود و یا ما را کنترل کند. چنین است که خداوند بارها وبارها در قرآن از دنیا به عنوان«متاع» یاد کرده است که می‌تواند به عنوان «منبع زودگذر و فانی لذت‌های دنیوی» معنی شود.[1]

درواقع دنیا یک منبع، یک وسیله، یک ابزار و یک مسیر نه مقصد و هدف نهایی مان است. این همان مفهومی است که پیامبرﷺ بسیار شیوا بیان نموده اند: «من در دنیا همچون سواری هستم که ساعتی زیر سایه‌ی درختی استراحت و سپس کوچ می‌کند.»[2]

---

۱. متاع/matā'/ در فرهنگ فارسی عمید: کالا، اسباب و... و در فرهنگ قرآنی به عنوان «کالا و هر چیزی که از آن تمتع و بهره ببرند» معنی شده‌است. (مترجم)

۲ . امام احمد ترمذی.

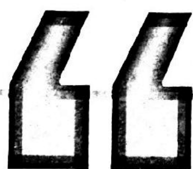
گذران زندگی شما زمانی که مسافرید و یا می دانید درمکانی به طور موقت ساکن هستید، چگونه است؟ به شهری در میانه راه که تنها شبی را در آن اقامت دارید، چگونه وابسته می‌شوید؟ زمانی که رئیس تان شما را برای مأموریتی به شهر یا کشور دیگری می فرستد، و شما نمی دانید چه زمانی سفرتان به پایان خواهد رسید، آیا مبلغ کلانی را برای وسایل زندگی و یا تمام پس اندازتان را درآنجا هزینه خواهید کرد؟ مسلماً خیر. شما طوری در آنجا زندگی خواهید کرد که هر لحظه آماده بازگشت باشید.

طرز فکر یک مسافر چنین است، به طوری که نوعی عدم وابستگی با علم به موقتی بودن شرایط در قلبش ایجاد خواهد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی خطر مجذوب و اسیر دنیا شدن را به نحوی بیان می‌کنند که گویا از هیچ اتفاقی بیش از آن برای ما نمی‌ترسیدند. ایشان می‌فرمایند: «به خدا سوگند من از فقر برای شما نمی‌ترسم، بلکه ترس من از آن است که دنیا همچنان که به روی پیشینیان شما باز شد، به روی شما نیز باز شود و همچون آنان برسر آن به رقابت برخیزید. در نتیجه دنیا شما را نیز همانند آنان به نابودی افکند.»

پیامبر صلی الله علیه و آله حقیقت دنیا را به خوبی می‌دانستند، که در دنیا بودن بدون جزئی از آن بودن به چه معناست. ایشان دریایی را پیمودند که ما نیز باید بپیماییم با این تفاوت که ایشان به خوبی می‌دانستند که کشتی‌شان از کدام سو آمده و به کدام سو در حرکت است. ایشان می‌دانستند اقیانوس پر تلألو در نور خورشید، می‌تواند قبرستانی برای کشتی‌های شناور در آن باشد.







قلبت را پس بگیر

هیچ کس به انتخاب خود سقوط نمی‌کند و یا غرق نمی‌شود. اما گاهی اوقات بسیار سخت است که هنگام عبور از اقیانوس زندگی، از قلب مان در مقابل دنیا محافظت کنیم و گاهی دنیا به قلب ما نفوذ می‌کند و قلب ما را نیز درهم می‌شکند.

اگر شما اجازه دهید دنیا به قلب تان نفوذ کند و بدان راه یابد، آن را تصاحب خواهد کرد و شما را در عمیق‌ترین قسمت دنیا به دام خواهد انداخت و کف اقیانوس را لمس و پایین‌ترین نقطه‌ی ممکن را تجربه خواهید کرد. در آن نقطه گمان خواهید کرد که شکسته شده‌اید و توسط گناهان تان و عشق به این دنیا به دام افتاده‌اید و توسط تاریکی احاطه گشته اید.

با این حال، این مکان تاریک، نقطه پایان نیست. به یاد داشته باشید که تاریکی شب، سپیده دم را به دنبال دارد. تا زمانی که قلب شما می تپد گواه آن است که زنده اید و مجبور نیستید در آن نقطه بمیرید. گاهی اوقات کف اقیانوس تنها توقفی طی مسیر است. زمانی که در پایین‌ترین نقطه هستید با دو انتخاب مواجه اید؛ می توانید کف اقیانوس بمانید تا زمانی که غرق شوید، یا می توانید دست به جمع آوری مروارید بزنید و به سطح آب شنا کنید و بالا بیایید که اگر

چنین کنید قوی‌تر و ثروتمندتر از قبل خواهید بود. اگر خداوند را بخوانید، قادر خواهد بود تاریکی دنیا را با نور جایگزین کند، می‌تواند بزرگترین ضعف شما را به بزرگترین توانایی تان تبدیل کند و وسیله‌ای را برای رشد کردن، تطهیر و رستگاری شما به وجود آورد.

گاهی دگرگونی و تغییر با یک **سقوط** آغاز می‌شود. هیچ گاه از افتادن نهراسید، بلکه از آن درس فروتنی و تواضع بیاموزید و قوی‌تر از قبل و با آگاهی به نیازتان به خداوند، دوباره به پا خیزید. با افتادن، ضعف خودتان را ببینید و به عظمت و بزرگی خداوند پی ببرید.

بازنده و فریب خورده‌ی واقعی کسی است که خودش را می‌بیند اما خداوند و نیازش به خداوند را نمی‌بیند، بر توانایی ها و ابزار و وسایلی که در اختیار دارد متکی است و فراموش می‌کند که آن وسایل، توانایی هایش، روحش و هر چه که در جهانِ هستی است از وجود خداوند است.

خداوند را طلب کنید که شما را برگرداند و زمانی که چنین کند کشتی شما را دوباره خواهد ساخت و قلبی را که تصور می کردید برای همیشه آسیب دیده است را بهبود خواهد بخشید. آنچه شکسته بود را ترمیم خواهد کرد، و بدانید که تنها خداوند می‌تواند چنین کند. زمانی که خداوند شما را نجات بخشید، بابت سقوط تان از او طلب بخشش کنید و بابت بازگشت تان سپاسگذار او باشید. همان طور که ابن‌قیم رحمه‌الله می‌گوید: «زمانی که حضرت آدم از بهشت خارج شد، شیطان به وجد آمد و شادی کرد، اما نمی‌دانست زمانی که غواص به عمق اقیانوس فرومی‌رود، دست به جمع آوری مروارید می‌زند و سطح آب باز می‌گردد.»

خاصیت شگفت انگیز توبه و برگشت به سوی خداوند این است که توبه همچون صیقل دادن قلب است. به طوری که صیقل فقط تمیز نمی‌کند بلکه آن چیزی که صیقل داده شده‌است براق تر از قبل از کثیف شدنش می‌گردد. اگر به سوی خداوند برگردیم، بخشش او را طلب کنیم و زندگی و قلب مان را مجدداً بر خداوند متمرکز کنیم، امکان آن را خواهیم داشت که غنی تر از قبل گردیم و یا حتی

چنان شویم که گویا هرگز سقوط نکرده‌ایم.

گاهی اوقات افتادن و سقوط کردن و دوباره بالا آمدن و برخواستن، چنان فضیلت و فروتنی به ما می‌بخشد که هرگز نداشته‌ایم. چنانچه ابن قیم به نقل از یکی از بزرگان سلف می‌نویسد: «به راستی بنده ای عمل گناهی مرتکب می‌شود و با آن وارد بهشت می‌شود و کس دیگری با عملی نیک وارد جهنم می‌شود. پرسیده شد: چگونه؟ جواب داد: کسی که گناهی را مرتکب می‌شود و مدام به آن فکر می‌کند و سبب می‌شود بترسد و از انجام آن پشیمان گردد و بابت آن اشک بریزد و با قلبی شکسته و با سری که از تواضع به زیر افکنده است در مقابل خداوند بایستد، آن گناه باعث وارد شدن او به بهشت می‌شود. در مقابل کسی که کار نیکی انجام می‌دهد و تشخیص نمی‌دهد که آن مرحمت و توفیقی از سوی خداوند بوده است، سبب می‌شود که متکبر شود و با خود بگوید من به چنین و چنان دست یافتم، در نتیجه خودپرست و مغرور می‌گردد به طوری که آن عمل باعث تخریب و ویرانی او می‌گردد.»

خداوند در قرآن به ما یادآوری می‌کنند که هیچ گاه امیدمان را از دست ندهیم:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (زمر: ۵۳)

«بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

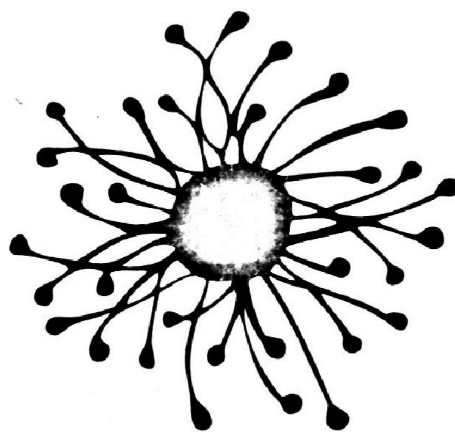
در واقع این آیه برای تمام کسانی که به خودشان ظلم و ستم کرده‌اند و در زندانی از خواهش های نفسانی گرفتار شده‌اند، دعوت بازگشت به سوی خداوند است. این آیه برای تمام آن‌هایی که به اقیانوس دنیا وارد شده‌اند و با امواج شکننده‌ی آن احاطه گشته اند و یا در کف اقیانوس به دام افتاده‌اند راه نجات و امیدواری است.

پس بالا بیا، به سوی هوا، به سوی دنیای واقعی خارج از اقیانوس و به سوی آزادی‌ات شنا کن و بالا بیا. به زندگی برگرد. پرده ای که با گناهانت دوخته ای

کنار بزن. حجاب بین خود و زندگی را، بین خود و روشنایی وبین خود و خداوند را کنار بزن. حجاب را کنار بزن و بلند شو و بدان آن لحظه‌ای که تصور می کنی همه‌ی درها بسته است، همیشه یک در باز وجود دارد. آن در را بجو. خداوند را طلب کن که تو را در گذر از امواج اقیانوس بی رحم به سوی رحمت و روشنایی هدایت خواهد کرد.

این دنیا نمی‌تواند تو را در هم شکند مگر زمانی که به او اجازه دهی و نمی‌تواند وجودت را تصاحب کند مگر زمانی که کلید ها را به او دهی و قلب خود را به او تقدیم کنی. اگر مدت زمانیست که کلید ها را به دنیا سپرده ای، آن را پس بگیر. این نقطه‌ی پایان نیست و مجبور به مردن در این مکان نیستی، قلبت را پس بگیر و در دستان صاحب حقیقی اش، خداوند، قرار بده.



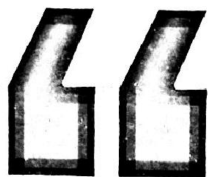




فصل دوم

- عشق /
- رهایی /
- آیا احساسی که تجربه می‌کنم، ....؟ /
- در جستجوی عشق /
- حقیقت عشق /
- یافتن معشوق و محبوب واقعی /
- ازدواج، سنت به هم پیوستن /





عشق

همه ما خواهان عشقیم اما گاهی عادت را با عشق اشتباه می گیریم. عادت در نتیجه خود خواهی و عشق به خود است و وابستگی و ترس به همراه دارد، در حالیکه عشق پاک و خالص، نه تنها ناشی از نیازهای ما و یا بخشندگی دیگران نمی باشد بلکه از توانایی‌ها و بخشندگی ما سرچشمه می‌گیرد.







رهایی

گمان کرد مرد رویاهایش را یافته است. دیدن او همچون تماشای طلوع آفتاب در یک روز برفی و طوفانی بود. طولی نکشید مجذوب شدن به پرستش تبدیل شد، به جز او را نمی دید و جز او را نمی خواست. تمام خوشی‌های دنیا بدون او ناچیز بود و ترک کردنش چنان بود که گویا روحش خراشیده می شد. این چنین سارا گمان کرد عاشق شده‌است. درد ناشی از اسارت در زندان خود ساخته ی جدیدش از تمام دردهایی که تا به حال در زندگی کشیده بود سخت تر و غیرقابل تحمل تر بود. سارا اسیر آرزوها و امیالش گشته بود و این همان اسارتی است که ابن تیمیه در موردش فرمودند:«زندانی واقعی کسی است که قلبش از خداوند دور نگه داشته شده و خواهش‌های نفسانی و امیالش او را به بندگی گرفته باشد.»[1]

ما انسان ها با فطرت مشخصی خلق شده‌ایم که ما را به سوی شناخت یگانگی خداوند و به کارگیری آن در زندگی سوق می‌دهد. بنابراین هیچ فاجعه ای، هیچ از دست دادنی و هیچ سختی در زندگی به اندازه ی قرار دادن چیزی به جای خداوند در قلب مان، ما را نمی رنجاند و این همان دلیل درد بی انتهای سارا است و بیانگر حقیقت عمیقی است که داستان او از جهان هستی روایت می‌کند.

۱. ابن قیم.

با عاشق شدن، احترام گذاشتن و یا تسلیم شدن به چیزی یا کسی چنان که تنها لایق خداوند است _درواقع شرک در هر سطحی_ چنان روح بشری ما را می آزارد که هیچ مصیبت دنیوی نمی‌تواند چنین اثری داشته باشد. شاید اهمیت شناخت معبود زمانی آشکار شود که بدانیم از دست دادن معبود ما را به چه سویی خواهد کشاند و چه عواقبی در پی خواهد داشت.

در ۲۲ جولای سال ۲۰۱۰ نشریه‌ی *The time of India* گزارشی مبنی بر خودسوزی خانمی چهل ساله به دلیل عدم توانایی در باروری بعد از نوزده سال ازدواج منتشر کرد و چند روز قبل از این اتفاق در ۱۶ جولای، گزارشی از سوی پلیس منتشر شد که جوانی بیست و دو ساله به دلیل ترک شدن توسط دوست دخترش دست به خود کشی زده است. بیشتر مردم می‌توانند با دردی که این افراد تجربه کرده‌اند همدردی کنند و عده ی زیادی ممکن است در موقعیت مشابه دل شکسته و یا دچار اندوه بسیار شوند. اما اگر دلیل زیستن ما بچه دار شدن و یا بودن شخص به خصوصی در زندگی مان است، باید در هدف آفرینش خود و زندگی مان به طور اساسی بیاندیشیم. اگر هدف زندگی و دلیل پیدایش ما فانی، موقت و زودگذر باشد، نتیجه ای جز درهم شکستن و به تباهی کشاندن ما در پی نخواهد داشت. چه اتفاقی می‌افتد اگرهنگام بالا رفتن از کوه به شاخه ی نازکی آویزان شویم که ما را نگه دارد؟ مسلما شاخه خواهد شکست وسقوط خواهیم کرد.

این حقیقت در مورد جهان معنوی نیز صدق می‌کند، چنان‌که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾ (حج: ۷۳)

«ای مردم! مثلی زده شده‌است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند هرچند برای این کار دست به دست هم دهند! و هرگاه مگس چیزی از آن‌ها برباید نمی‌توانند آن را باز

پس گیرند! هم این طلب‌کنندگان ناتوانند هم آن مطلوبان (هم این عابدان، هم آن معبودان).»

این آیه پیام بسیارعمیقی دارد: هر زمانی که در جستجو و یا در طلب چیزی غیر از خداوند هستید، به دلیل سست و ضعیف بودن آن، شما نیز ضعیف و سست می گردید. حتی اگر آنچه خواهانش هستید را به دست بیاورید، برای شما کافی نخواهد بود و خواهان به دست آوردن چیز دیگری خواهید شد و هرگز قناعت واقعی و خرسندی را تجربه نخواهید کرد. شاید به همین دلیل است که هرچیزی در دنیای ما جدید و به روز می‌شود، تلفن، ماشین، کامپیوتر و.... و ما هر روز در جستجوی مدل بهتری هستیم.

تنها یک راه برای آزادی از این اسارت وجود دارد، آن زمان که تمام تکیه مان را بر آنچه تنزل ناپذیر، شکست ناپذیر و پایان ناپذیر است قراردهیم، سقوط نخواهیم کرد و نخواهیم شکست. چنانچه خداوند در قرآن می‌فرمایند:

﴿لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىَ لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۵۶)

«در قبول دین اکراهی(تردیدی) نیست،(زیرا) راه درست از راه انحرافی روشن شده‌است. بنابراین کسی که به طاغوت (بت، شیطان و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره‌ی محکمی چنگ زده است که گسستن برای آن نیست. خداوند شنوا وداناست.»

وقتی نگه‌دارنده‌ی شما قوی است، شما نیز قوی می‌شوید و با آن قدرت و نیرو به آزادی حقیقی خواهید رسید. چنانچه ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «از دست دشمنان من چه کاری ساخته است؟ بهشت و باغ و بستان من در قلب من است و همیشه با من اند و هرگز مرا ترک نخواهد کرد. اگر مرا زندانی کنند، در باغم خلوت کرده‌ام. اگر مرا اخراج و تبعید کنند، سیاحت و سفر است و اگر هم مرا بکشند شهادت است.»[1]

---

۱. ابن قیم.

ابن تیمیه بنده‌ای را توصیف می‌کند که قلبش آزاد و رهاست. کسی که قلبش از قید و بندهای این دنیا و هر آن چه در آن است، آزاد گشته است و به خوبی دریافته است که فاجعه و مصیبت واقعی فاصله گرفتن از توحید و یگانگی است. کسی که به خوبی دریافته است پرستش شخص یا چیزی غیر از آن کسی که ارزش پرستیدن را دارد رنجی بر طرف نشدنی در پی خواهد داشت. این همان قلبی است که به خوبی دریافته است که زندان حقیقی زندانی است که در نتیجه قرار دادن عابد به جای معبود است و آن معبود می‌تواند امیال شخصی، ثروت، شغل، همسر و فرزندان و یا حتی عشق به شخصی باشد. همین خدایان دروغین هستند که ما را به دام می اندازند، به بندگی می گیرند و ما آن‌ها را هدف نهایی خود قرار می دهیم. درد ناشی از این بندگی و اسارات، عمیق‌ترین دردی است که ممکن است این زندگی به ما تحمیل کند.

داستان حضرت یونس علیه‌السلام این حقیقت را به زیبایی بیان می‌کند. آن زمان که در تاریکی شکم نهنگ به دام افتاد، تنها یک راه خروج وجود داشت و آن هم بازگشت کامل به سوی خداوند، درک یگانگی او و اعتراف به ضعف بشری خود بود. همان طور که از دعای ایشان می توان به این حقیقت پی برد:

﴿...لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (انبیاء: ۸۷)

«... (خداوندا) جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستمکاران بودم!»

بسیاری از ما درون شکم نهنگ هایی از امیال و خواهش های نفسانی‌مان و معبودهایی که می پرستیم به دام افتاده‌ایم و توسط آن‌ها به اسارت گرفته شده‌ایم. این اسارت نتیجه ی قراردادن هرچیزی در جای مخصوص خداوند در قلب مان است که باعث می‌شود ما دردناک ترین زندان ها را برای خویش خلق کنیم. یک زندان دنیوی تنها چیزهایی که موقت و ذاتاً ناقص اند را از ما دور می‌کند. ولی این زندان معنوی خود ساخته، آنچه را که نهایی و کامل است را خداوند و ارتباط با ایشان را از ما می‌گیرد.

■ ■ ■



آیا احساسی که تجربه می‌کنم، عشق است؟

«عشق یک بیماری روحی است.» و یا حداقل تصور افلاطون از عشق چنین است. اما در واقع اگر یک فرد عاشق یا کسی که به تصور خود عشق را تجربه کرده است با این جمله و حقیقت آن بنابر تجربه شخص‌اش موافق باشد، باید در حقیقت عشق خود کمی تردید کند که مبادا اشتباهی رخ نداده باشد و مفهوم عشق را به درستی درک کرده باشد. زیرا آنچه که یک بیماری روحی است نمی‌تواند عشق باشد، بلکه هوی و هوس است. برخلاف آنچه که فیلم ها نمایش می دهند و تفکر رایج در فرهنگ ماست، آن علاقه‌ی ویران کننده‌ی شدیدی که حاضر شویم هرچیزی را در راه آن فدا کنیم عشق نیست. بلکه «هوی» است و این دقیقا همان کلمه‌ای‌ست که قرآن برای اشاره به امیال و خواسته‌های پوچ وهوس‌های انسان به کار می برد. خداوند مردمی که امیال شان را کورکورانه دنبال می‌کنند را به کسانی که به شدت گمراهند شبیه می‌داند :

﴿فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (قصص: ۵۰)

«اگر دعوت تو را اجابت نکردند، بدان که آنان تنها از هوس‌های خود

پیروی می کنند و آیا گمراه تر از آن کسی که پیرو هوای نفس خویش است و هدایت الهی را نمی پذیرد کسی یافت می‌شود؟! مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کنند.»

آنگاه که به جای پذیرفتن هدایت خداوند، تسلیم هوای نفس شدن را برمی گزینیم و آن دم که عشق و علاقه‌ی ما به خواسته‌های مان از عشق ما به خداوند پیشی می‌گیرد، در واقع ما آنچه را که مشتاق و در آرزویش هستیم را به عنوان معبود و پرستش امیال و خواهش‌های نفسانی‌مان را برگزیده‌ایم. چنانچه خداوند می‌فرمایند:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾ (بقره: ۱۶۵)

«بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آن‌ها را همچون خدا دوست دارند. اما آن‌ها که ایمان دارند عشق‌شان به خدا (از مشرکان به معبودشان) شدیدتر است و آن‌ها که ستم کردند (و معبودی غیر از خداوند برگزیدند) هنگامی که عذاب الهی را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت ازآن خداست و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که ازآن‌ها می‌هراسند.)»

اگرعشق و علاقه ما به کسی یا چیزی باعث شود که از خانواده، عزت و کرامت، بدن، عقل و شعور، آرامش ذهنی، دین و حتی از خدای مان که ما را از**هیچ** خلق کرده است دست بکشیم؛ باید بدانیم که ما عاشق نیستیم بلکه برده خواسته‌های خود هستیم. در چنین حالتی همچون شخصی خواهیم بود که خداوند در موردش می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلا تَذَكَّرُونَ﴾ (جاثیه: ۲۳)

«آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و

خداوند او را با آگاهی (بر این‌که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟ با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟!»

باید همواره به یاد داشته باشیم که هوی و هوس، لذت و خوشی نیست بلکه نوعی زندان است. اسارتی ذهنی، جسمی، روحی، اعتیاد و نوعی پرستش است. نمونه‌های فراوانی را در مورد این حقیقت در ادبیات جهان می‌توان یافت. در کتاب آرزوهای بزرگ از چارلز دیکنز، پیپ در مورد عشق به استلا چنین توضیح می‌دهد:

«من با تمام غم و اندوهم این را می‌دانم که غالبا (اگر همیشگی نباشد) عشق او مخالف عقل، منطق و دلیل، بر خلاف قسم و سوگند، آرامش، امیدواری و شادی است و این عشق سراسر یأس و ناامیدی است.» شخصیت دیگر رمان آرزوهای بزرگ، خانم هاویشام، در مورد عشق چنین توضیح می‌دهد: «من به تو خواهم گفت... که عشق واقعی چیست. عشق پرستشی کورکورانه، تسلیم مطلق، اهمیت ندادن به خود و جهان پیرامون، حتی دست کشیدن از قلب و روح و کوچک شمردن و تحقیر شخصیت خود می باشد. این درست همان تجربه است که من از سر گذراندم.»

عشق واقعی چنان که خداوند می‌فرماید یک بیماری و ابتلا نیست، بلکه محبت و رحمت است:

﴿مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (روم: ۲۱)

«و از نشانه‌های او این‌که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و درمیان‌تان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند.»

بنابراین عشق حقیقی سراسر آرامش است نه عذاب و بیماری روحی، احساس ناشی از عشق است که به شما اجازه می‌دهد با خودتان و با خدای تان در آرامش باشید. ولی هوای نفس برخلاف آن است و باعث می‌شود احساس بدبختی کنید.

مانند دارو و یا مخدر عمل می‌کند، شما را مشتاق نگه می دارد و هرچه بیشتر به دست آورید، احساس قناعت نخواهید کرد و برای شما کافی نخواهد بود. تمام تلاش تان را به منظور دستیابی به آن خواهیم نمود و حتی ممکن است خودتان را در این راه فدا کنید اما هرگز شادی و آرامش پایدار را به همراه نخواهد داشت.

اگرچه هدف هرکسی رسیدن به شادی نهایی و پایدار است اما هستند کسانی که در تشخیص هوای نفس از عشق دچارمشکل می شوند. روشی موثر به منظور تشخیص عشق از هوای نفس وجود دارد و آن نیز پاسخ به این پرسش است: که آیا نزدیک شدن به معشوق مرا به خداوند نزدیک می‌کند یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا معشوق جایگزین خداوند در قلب من شده‌است؟

عشق واقعی هرگز نباید در تناقض و یا در رقابت با عشق به خداوند باشد بلکه باید عشق به خداوند را تقویت کند. به همین دلیل است که عشق واقعی تنها درمحدوده ای که از جانب خداوند مجاز شمرده شده‌است، امکان پذیر است و خارج از آن محدوده، چیزی به جز هوی نیست.

بندگی خداوند و بندگی هوی و هوس اساسا مخالف و ناسازگار یکدیگر هستند. بنابراین ما یا بندگان خداییم یا بندگان هوی وهوس مان، و بندگی هردو با هم امکان پذیر نیست. تنها با مبارزه در مقابل لذت های کاذب است که می توانیم به لذت های واقعی دست یابیم. به همین دلیل مبارزه و تلاش کردن به منظور کنترل خواهش های نفسانی‌مان شرط لازم و اساسی برای دستیابی به بهشت است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى ۴۰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى ۴۱﴾ (نازعات: ۴۰-۴۱)

«وآن کسی که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی باز دارد، قطعاً بهشت جایگاه اوست!»

■ ■ ■



در جستجوی عشق

محتاج بود و بخشی از زندگی ام را در طلب و جستجوی مخلوق سپری کردم. به دوستان و اطرافیانم نیاز داشتم و حاصل آن نیازمندی همیشگی، احساس یأس دائمی بود. در واقع قلب من دائماً در پی دیگران بود و به تعبیری ساده آنچه قلب ما را مشغول می‌کند عشق است.

نیاز به دادن و ستاندن عشق همچون سایر نیازهای ما توسط خداوند به منظور و هدف مشخصی در وجود ما نهاده شده‌است. در واقع این نیازها همچون محرکی عمل می‌کنند که ما را به سوی خداوند بازگردانند. ما با خداوند آغاز شده‌ایم و خداوند خواهان بازگشت ما به سوی خویش حتی در همین زندگی دنیوی است، درواقع چنین محرک هایی در وجود ما به منظور بازگشت ما به خانه نهاده شده‌است. ما نمی‌توانیم اشتیاق بازگشت به اصل‌مان را انکار کنیم اما به دلیل برآوردن نیازهای مان در جای اشتباه، همان نیازها به جای بازگرداندن ما به سوی خالق، ما را به سوی مخلوق می کشانند و این همان جایی است که در مسیر گم می‌شویم.

چرا ما به دنبال پول، توجه دیگران، مقام و یا قدرتیم؟ شاید به این دلیل باشد که

از نظر ما با داشتن چنین چیزهایی می توانیم به عشق و احترام دست یابیم و درواقع ما خواهان عشق و احترامیم. همه‌ی ما محرک های مشابهی درون خود داریم اما از آنجایی که بشر عجول است، ترجیح می‌دهیمبی درنگ آنچه که خواهانش هستیم را به دست آوریم. ابتدا به سوی آنچه که توان دیدن، احساس کردن و یا لمس کردنش را داریم، به سوی آنچه می پنداریم نزدیک تر است و امکان دسترسی به آن آسان تر می‌نماید می رویم و این چنین است که رو به مخلوق می‌آوریم.

گمان می‌کنیم هرچه بیشتر به دنبال عشق مردم، ثروت، زیبایی، مقام و **دنیا** بدویم بیشتر به دست خواهیم آورد. می پنداریم هرچه بیشتر مشتاق چیزی باشیم که خواهان آنیم، احتمال دست یابی به آن بیشتر خواهد بود و زمانی که به آن دست نمی یابیم خشمگین می گردیم، حتی از خدای خود خشمگین می‌شویم. مانند این است که اشتیاق ما و خواسته‌های ما به نوعی ما را محق بر داشتن آن می سازد. اما هر چه بیشتر در این باور اشتباه غرق شویم بیشتر در رسیدن به اهداف مان شکست می خوریم زیرا که هرچه بیشتر خواهان مخلوق باشیم احتمال دستیابی به آن کاهش می یابد. اگر آنچه بدان نیاز داریم عشق باشد و ما از مخلوق طلبش کنیم، هرگز به آن دست نخواهیم یافت و یا به اندازه کافی آن را به دست نخواهیم آورد. هر چیز مطلوبی که تنها به خاطر مخلوق خوشایند ما باشد، از ما فاصله خواهد گرفت و هیچ گاه برای ما کافی نخواهد بود و خلأ درونی ما را پر نخواهد کرد.

حتی خود شادی: هرچه بیشتر در پی آن بدویم، بیشتر از ما فاصله می‌گیرد. اما اگر به جای دویدن به سوی شادی به سوی خداوند رویم، شادی به سوی ما خواهد آمد. اگر به سوی خداوند بشتابیم، عشق مردم به سوی ما خواهد شتافت؛ موفقیت واقعی در این دنیا و در جهان دیگر و به دنبال آن نعمت و برکت نیز به سوی ما خواهد شتافت. این همان فرمول پنهانی است که ظالمان و پادشاهان در طول تاریخ، شهرها را ویران و جهان را جستجو کرده‌اند که آن را بیابند اما موفق نبوده اند. این یک قاعده کلی است که نیاز به دانستن و درک آن داریم.

این مفهوم به زیبایی در کلام پیامبرمان بیان شده‌است زمانی که شخصی نزد پیامبر آمد و به ایشان گفت: «ای رسول خدا! مرا به کاری راهنمایی کن که اگر آن

را انجام دهم الله و مردم مرا دوست بدارند؛ پیامبر فرمودند:

«اِزْغَبْ فیما عِنْدَ اللهِ یُحِبَّکَ اللهُ، وَ ازْهَدْ ما فی اَیْدِی النّاسِ یُحِبَّکَ النّاسُ»

« آنچه را نزد خداست بطلب تا خدا تو را دوست بدارد و از آنچه نزد مردم است چشم بپوش تا مردم تو را دوست بدارند. »[1]

با تمام آنچه خداوند به ما بخشیده است، با تمام وجود به سوی خداوند حرکت کنیم. هر هدف، هر فکر و هر پایانی را به منظور رسیدن به خداوند قرار دهیم و این چنین خداوند معنا و هدف تلاش های ما می گردد و زمانی که خداوند پایان هر چیزیست، ما هیچ گاه نباید از تلاش کردن به منظور بهترین بودن، بهترین مادر، بهترین پدر، بهترین همسایه، شاگرد، فرزند و کارمند و... در راه و برای خداوند دست بکشیم. درسی که از پیامبران (سلام و درود خداوند بر همه‌ی آنان) برای ما به ارث گذاشته شده‌است نیز همین است: تلاش، تلاش، تلاش کردن.

به عنوان مثال پیامبر اسلام ﷺ بهترین رهبر، بهترین پدر، بهترین شوهر و بهترین دوست بودند. جسم ایشان در این دنیا بود و به سختی می کوشید اما قلب‌شان با خداوند مشغول بود و می توان گفت در آن واحد قلب شان در خانه بود زیرا ایشان فراتر از وهم و خیالات این دنیا را ببینند. با این حال به شدت در این جهان زحمت کشیدند، شکنجه شدند و حتی گریستند اما دست از تلاش و کوشش بر نداشتند و با تمام سختی ها و مشغله های دنیا، قلب شان تنها رو به سوی خداوند داشت و لحظه ای از یاد خداوند غافل نشد.

همان طور که حضرت ابراهیم نیز به زیبایی فرمود:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (انعام: ۷۹)

«من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید. من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم!»

---

۱. ابن ماجه.

حضرت ابراهیم عليه‌السلام قلب خود را به‌طور کامل و تنها رو به سوی خداوند متمرکز کرده بود و این تنها حالتی است که قلب ما دیگر زجر نخواهد کشید. در واقع در صورت منحرف شدن‌مان از تسلیم کامل و بی چون و چرا نسبت به خالق‌مان و متناسب با میزان انحراف مان زجر خواهیم کشید.

در اطاعت ناقص دردی ناشی از به طور کامل وارد نشدن به تنها منبع آرامش و امنیت نشأت می‌گیرد. در قرار دادن قلب مان، حتی بخشی از قلب‌مان در دستان شخصی غیر از خداوند، درد و رنج است و آن درد پایان نمی‌پذیرد مگر زمانی که قلب‌مان را به‌طور کامل رو به سوی هدف حقیقی‌اش، رو به سوی خداوند قرار دهیم، همان‌طور که ما حداقل ۱۷ مرتبه درروز می‌گوییم: «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.»

خداوند تنها پایان حقیقی است و تنها معنای حقیقی آن پایان است. هیچ‌کس بدون خداوند، خدا را نمی‌یابد. «لا حول ولا قوة الا بالله ...» نیرویی نیست جز خداوند توانا...

کسی که به‌طور کامل قلبش را به سوی خداوند بگرداند، آزادی حقیقی را خواهد یافت. چنین شخصی از مخلوق رنج نخواهد کشید؛ هم‌چنان که آتش نتوانست حضرت ابراهیم را بسوزاند، آتش مخلوق نیز نمی‌تواند به چنین کسی آسیبی- چه آسیب مالی، چه جسمی، چه احساسی، اجتماعی و حتی روانی- برساند. ممکن است به نظر برسد که چنین شخصی آسیب دیده است، ولی در حقیقت برای چنین شخصی در هر چیزی خیر و خوبی است. همان‌طور که از کلام پیامبر محبوب‌مان می‌توان بدان پی برد: «حال مؤمن عجیب است که کار او همه برایش خیر است و هیچ‌کس جز مؤمن چنین نیست؛ اگر نعمتی به او رسد، شکر کند که این برای او خوب است و اگر سختی به او رسد، صبر پیشه می‌کند که آن نیز برای او خوب است.»[1] و این تنها مختص به ایمان آورنده است وکسی است که قلبش به‌طور کامل رو به یک هدف و آن هم خداوند قرار داده است.

و به یادآوریم که خداوند می‌فرماید:

---

۱. مسلم.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (بقره: ۲۰۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در صلح و آشتی درآیید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.»

پیامبر در دعایی به زیبایی فرمودند: «یا مُقَلبَ الْقُلُوبِ، ثَبتْ قَلْبِی عَلی دِینِک»

«ای گرداننده‌ی دل‌ها، دلم را بر دینت استوار بدار.»

و ما نیز باید همچون پیامبر عزیزمان به‌طور مداوم خداوند و مددش را بجوییم و به سوی او برگردیم، دوباره و دوباره و دوباره... تا آن دم که او را ملاقات کنیم. این جهت‌گیری‌های مجدد به سوی خداوند همان توبه است. تنها کسی که از این تلاش دست بکشد و ناامید گردد و آن کسی که به علت غرور یا نومیدی و یأس دست از تلاش جهت متمرکز کردن قلبش بردارد، در این جهان و جهان دیگر بازنده خواهد بود.

همه‌ی ما خواهان عشقیم و خداوند منبع عشق است. در حدیث قدسی به زیبایی چنین بیان است: «اگر خداوند بنده‌ای از بندگان خودش را دوست داشته باشد، جبرئیل را صدا می‌زند و می‌فرماید: من فلانی را دوست دارم، پس او را دوست بدار. از این رو جبرئیل او را دوست خواهد داشت. سپس در آسمان‌ها و زمین صدا می‌زند و می‌گوید: خداوند فلانی را دوست دارد، پس او را دوست بدارید. ساکنان آسمان او را دوست خواهند داشت. ایشان (پیامبر) فرمودند: سپس پذیرش برای او بر روی زمین برقرار می‌شود.»[1]

همه‌ی ما در تلاشیم ولی تعداد اندکی از ما در مسیر درست در حرکتیم. همه‌ی ما هدف مشترکی داریم، اما برای دستیابی به آن نیاز به توقف کردن در بینِ مسیر داریم که تأمل کنیم آیا به سوی منبع در حرکتیم یا به سوی سراب و یک بازتاب چنین در شتابیم؟

■ ■ ■

۱. مسلم - بخاری - ترمذی- مالک.



حقیقت عشق

افرادی هستند که تمام زندگی شان را با جستجو کردن، دادن و ستاندن، طلب کردن و غالبا انتظار کشیدن می گذرانند. به تصور چنین افرادی عشق، مقصد و پایان یک مسیر طولانی است و بی صبرانه در انتظار به پایان رساندن آن راه و رسیدن به مقصد هستند. چنانچه در داستان های رمانتیک غمگین، عاشقان ناکام و هواداران بی ریا و مخلص واقعی را می بینیم که به طور دائم در جستجو و تلاش برای یافتن عشق هستند، کسانی که قلب های شان به تپش قلب دیگران پیوند خورده است. انتظار کشیدن و در آرزوی عشق بودن دردناک است، اما می‌تواند درس‌هایی به همراه داشته باشد؛ درس‌هایی در مورد حقیقت عشق، این جهان و مردمش، حتی قلب خود شخص و مهم‌تر از همه می‌تواند درس‌هایی درباره خالق عشق به همراه داشته باشد. مسافر راه عشق ممکن است به این حقیقت پی ببرد که عشق، مقصد و پایان نیست بلکه یک وسیله است. وسیله‌ای که اگر آن را پایان بپنداریم، سقوط خواهیم کرد و در این صورت تمام زندگی مان را با تمرکز بر هدفی اشتباه و دروغین خواهیم گذراند و تبدیل به شخصی خواهیم شد که هدف را قربانی وسیله کرده است و زندگی مان را در رسیدن به مقصدی دنیوی و تکامل یافتن در آن خواهیم گذراند.

همچون کسی که به دنبال سراب می‌دود و هرگز به آن نمی‌رسد ولی به دویدن و تلاش برای رسیدن ادامه می‌دهد، ما نیز به تلاش و تکاپو ادامه می‌دهیم و خواهان رنج کشیدن و قربانی کردن بخش ارزشمندی از وجودمان- حتی شأن و منزلت مان- خواهیم شد اما نمی‌توانیم سراب مان را به دست آوریم؛ زیرا آن نوع از کمال که خواهان آنیم و آن را می‌جوییم در این دنیای مادی یافت نمی‌شود. تصور ما از عشق زمینی‌مان و آنچه خواهان آنیم، سرابی است که اهمیتی ندارد به گمان خود چه اندازه به آن نزدیکیم؛ هرگز به آن نخواهیم رسید.

ما صاحب آن تصور و خیال نیستیم و نمی‌توانیم زائیده‌ی خیال خویش را به دست آوریم، ولی با این حال، تمام زندگی‌مان را برای دستیابی به آن خیال هزینه می‌کنیم؛ زیرا در داستان‌های پریان و پرنسس ها، درست در لحظه یافتن آن مکان، یافتن عشق، در لحظه ی به هم پیوستن و در ازدواج کردن است که داستان پایان می یابد و تمام اطرافیان، جوانان را وادار می‌کنند که چنین بیندیشند که پایان مسیر همان جاست، همان جایی که نیمه گمشده مان را بیابیم، در نقطه ای از مسیر که ازدواج کنیم و تنها آن زمان است که در نهایت به کمال می رسیم! البته این دروغی بیش نیست زیرا که در هیچ چیزی جز خداوند نمی توان کمال را یافت.

با این حال ما از کودکی، از هر داستان، هر ترانه، هر فیلم یا اطرافیان مان می‌آموزیم که کامل نیستیم و اگر به خواست خداوند در زمره‌ی کسانی باشیم که نتوانیم ازدواج کنیم یا از همسرمان جدا شویم، شخص ناقصی به شمار می‌آییم! به ما تلقیین می‌شود که در پایان داستان ، با ازدواج کردن است که بهشت آغاز می‌شود و نجات می‌یابیم یا زخم‌های مان التیام می‌یابد و به تکامل می‌رسیم.

اما درواقع این جایی نیست که مسیر پایان می‌یابد بلکه این خود نقطه آغاز است، آغاز یک زندگی، آغاز شکل‌گیری شخصیت ما، آغاز صبور بودن، استقامت ورزیدن و ازخودگذشتگی ما است. آغاز راه عشق و راه بازگشت به سوی خداوند است.

اگر ازدواج هدف نهایی ما باشد، مبارزه و کشمکش اصلی ما بعد از ازدواج

آغاز می‌شود و همان طور ممکن است شریک زندگی ما بزرگترین آزمون ما گردد. البته تا زمانی که بیاموزیم مکانی در قلب ما وجود دارد که مختص خداوند است و او را از آن مکان به خصوص کنار زنیم.

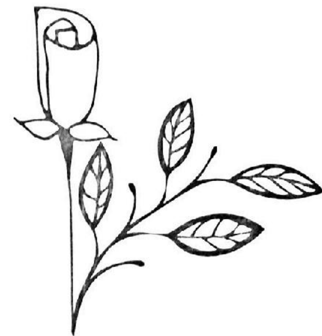
در میان درس‌های دیگری که می‌توان طی این مسیر طولانی با از دست دادن‌ها و به دست آوردن‌ها، موفقیت‌ها و شکست‌ها، و اشتباهاتی که از ما سر می زند بیاموزیم این است که حداقل دو نوع عشق وجود دارد. افرادی هستند که به دلیل آن‌چه از آنان دریافت می‌کنیم، دوست‌شان داریم و شاید دلیل اکثر علاقه ها و دلیل بی ثباتی اکثر عشق ها نیزهمین باشد زیرا ظرفیت و توان بخشش هر شخص تغییر پذیراست همان طور که پاسخ ما به آن بخشش ها نیز نیست. اگرعشق وابسته به عاملی بی ثبات باشد، بی ثبات و تغییر پذیر می‌گردد و درست مانند هرچیزی در این دنیا هرچه بیشتر در جستجوی آن باشیم بیشتر از ما فاصله می‌گیرد.

اما گاهی کسانی وارد زندگی مان می شوند که ما به دلیل آنچه هستند نه آنچه می توانند به ما ببخشند، دوست شان داریم. زیبایی که در آن‌ها می بینیم، بازتابی است از خالق مان و این چنین عاشق آنان می‌شویم. این عشق به دلیل آنچه که دریافت می‌کنیم نیست بلکه به دلیل آن چیزیست که می توانیم ببخشیم. این عشق به دوراز خودخواهی و عشقی کمیاب است که اگر بر پایه عشق به خداوند نه در رقابت با آن باشد، برای ما مسرت و آرامش به همراه خواهد داشت. عشق ورزیدنی که نتیجه‌اش نیازمند بودن، وابسته بودن و انتظارداشتن از بقیه باشد، نتیجه‌ای جز احساس بدبختی، ناامیدی و یأس به دنبال خواهد داشت.

زمانی که آغاز کنیم در هر زیبایی خداوند را ببینیم، دوست داشتن در مسیر درست را خواهیم آموخت. برای رضایت خداوند هرچیزی و هرکسی را دوست خواهیم داشت و مبنای همچین عشقی خداوند است، در نتیجه نگهدارنده ی ما تنها حسی ناپایدار و زودگذر نخواهد بود و باقی خداوند می‌شود تمام آنچه می‌جوییم و بدان عشق می‌ورزیم و هر چیز دیگری تنها وسیله‌ای در طی مسیر، خواهند بود نه پایان و هدف راه. آنچه می‌بخشیم و یا دریافت می‌کنیم، آنچه می‌پسندیم و یا بیزاری می جوییم دلیل خداوند خواهد بود در واقع آنچه را خداوند

دوست بدارد، دوست خواهیم داشت و آنچه خداوند نمی پسندد ما نیز نخواهیم پسندید . در این حال نیاز ما و آنچه دریافت می کنیم، دلیل عاشق شدن ما نخواهد بود. و خداوند برای ما کفایت می‌کند و آن کسی که خداوند برایش کافی باشد، ثروتمندترین و بخشنده ترین عاشق و اینچنین عشق ما از جانب خداوند و برای او خواهد بود. حاصل این مرحله از عشق، رهایی یافتن از بندگی هر مخلوقی، ازادی واقعی، شادی و آرامش حقیقی خواهد بود.

■ ■ ■





یافتن معشوق و محبوب واقعی

رها کردن آسان سخت و رها کردن آنچه محبوب‌تر است، سخت‌تر است. اما گاهی تنها کاری که باید انجام دهیم، رها کردن است. گاهی آنچه را که نمی‌توانیم داشته باشیم، آنچه را که به ضرر ماست و یا آنچه را که خداوند نمی پسندند را خواهانیم. رها کردن این علاقه ها سخت است و دست کشیدن از آنچه که قلب به آن عشق می ورزد یکی از سخت ترین جدال هایی است که باید به انجام آن تن دهیم.

اما چه می شد اگر این جدال ها و کشمکش‌ها اجتناب پذیر بود؟ چه می‌شد اگر تا این حد مشکل نبود؟ با توجه به مشکل بودن این کارزار اجباری، باید راهی باشیم که رها کردن دلبستگی ها را تسهیل بخشد. آن راه این است که چیز بهتری را به منظور جایگزینی با آن بیابیم. به عنوان انسان، نمی‌توانیم به خوبی با پوچی کنار بیاییم، از نظر ما هر فضای خالی باید فوراً پر شود؛ زیرا درد ناشی از پوچی و احساس خلاء آزاردهنده است و حتی ممکن است ما را وادار به فدا کردن دارایی مان به منظور پر کردن آن خلأ کند. درد شدید ناشی از احساس خلأ است که ما را وادار به دویدن از یک وابستگی به وابستگی دیگر می‌کند .

به منظور آزادسازی قلب به کرار سخن از رها شدن از وابستگی‌های کاذب گفته‌ایم و شنیده‌ایم، اما سؤالی که با آن مواجهیم این است که چگونه؟ زمانی که یک وابستگی نادرست و اشتباه توسعه یافته است، چگونه رهایش کنیم؟

اغلب به نظر می‌رسد که ما به دل‌بستگی‌هایمان اعتیاد داریم، آن‌چنان که نمی‌توانیم از آن‌ها رها شویم. حتی زمانی که به ما، زندگی ما و حتی به رابطه‌ی ما با خداوند آسیب می‌زنند و برای ما مضر هستند نیز نمی‌توانیم به آن‌ها اجازه‌ی جدا شدن دهیم؛ به شدت به آن‌ها وابسته هستیم و دوست شان داریم.

ما خواهان دست یابی به آن ها و یا حفظ کردن‌شان هستیم زیرا به گمان خود پاسخ گویی نیازهای‌مان هستند و خلأیی در وجودمان را پر می‌کنند. به تصور ما، بدون آن‌ها نمی‌توانیم زندگی کنیم و این چنین است که حتی زمانی که به منظور ترک کردن آن‌ها تلاش می‌کنیم، پس ازچندی دست از تلاش می‌کشیم زیرا رها کردن آن دلبستگی ها مشکل است. چرا چنین اتفاقی می‌افتد؟ چرا فدا کردن آنچه را که می‌پسندیم به خاطر عشق خداوند این حد برای ما مشکل است؟ شاید به این دلیل است که ما چیزی را نیافته ایم که جایگزین شان کنیم.

تمام این زندگی و هرچه در آن است را نمی‌توانیم رها کنیم زیرا نمونه‌ی اصلی و واقعی آن را نیافته‌ایم، همچون کودکی که دل در گرو ماشینی اسباب‌بازی دارد ولی با دیدن نمونه‌ی واقعی ماشین، دل از بند آن می‌گیرد و به ماشین واقعی دل می‌بندد. چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (عنکبوت: ۶۴)

«این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و زندگی واقعی سرای آخرت است، اگر می‌دانستید.»

خداونددراین آیه برای زندگی این دنیا، **الْحَيَاة** و برای جهان آخرت و توصیف آن، **الْحَيَوَان**، که کلمه‌ای اغراق‌آمیز است را بکار برده![1] دنیای بعدی دنیای واقعی

۱. حَیَاة به معنای زندگی است. حَیَوَان به معنای زندگانی که در آن مرگ نباشد است (مترجم)

و درواقع نسخه اصلی است و خداوند آیه را این‌گونه به پایان می‌رساند: «اگر می‌دانستند!» اگر ما بتوانیم دنیای واقعی را ببینیم، در نتیجه می‌توانیم از عشق عمیق‌مان به دنیای کاذب دست بکشیم. در آیه‌ی دیگری خداوند می‌فرمایند:

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ١٦ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ١٧﴾ (اعلی: ۱۶-۱۷)

«ولی شما زندگی دنیا را مقدم می‌دارید. درحالیکه آخرت بهتر و پایدارتر است!»

نسخه‌ی اصلی هرچیز، هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی قطعا بهتراست. مهم نیست آنچه را که در این زندگی دنیوی دوست داریم، چقدرعظیم و بزرگ است؛ زیرا قطعا در آن نقص و کمبودی یافت خواهد شد. این چنین نیست که ما نمی‌توانیم دوست دار این زندگی و آن چه درآن است باشیم، بلکه ما به عنوان فردی معتقد باید خواهان خوبی و نیکی هم در این دنیا و هم در دنیای دیگر باشیم اما همچون اختلاف بین ماشین اسباب بازی و ماشین واقعی، تفاوت آن دو را همواره باید به یاد داشته باشیم و متوجه باشیم که دنیا مدل کمتر و پایین‌تری از مدل واقعی‌اش می‌باشد.

اما این درک و بینش که این دنیا، دنیایی کمتر است و سرای آخرت واقعی است، چگونه درزندگی مان به ما کمک می‌کند ؟ بدین‌صورت که هرچه بیش‌تر بتوانیم واقعیت و ماهیت هر چیز را ببینیم، رها کردن آن چه وهم و خیال و غیر واقعی است، آسان‌تر خواهد شد. در پی این نوع بینش است که سعی و کوشش‌هایی همچون روی برگرداندن از حرام و دنبال کردن حلال آسان‌تر خواهد شد. توجه داشته باشیم که منظور، رها کردن کامل هرچه غیرواقعی می‌باشد نیست، بلکه بدین معناست که دنیا در نزد ما جایگاهی یابد که اگر از ما خواسته شود چیزی را به منظور دستیابی به آنچه واقعی است رها کنیم، برای ما سخت و دشوار و یا غیرممکن نباشد.

اگر از ما خواسته شود که ازحرام روی بگردانیم، حتی اگر خواهان آن باشیم از پسش برآییم، یا ثابت قدم بودن در راه خدا حتی اگر دلخواه ما نباشد، برای ما آسان گردد.

این‌چنین همچون کودک بالغی خواهیم بود که مایل به داشتن اسباب‌بازی است، اما اگر از او خواسته شود که بین اسباب‌بازی و نمونه‌ی واقعی یکی را انتخاب کند، به‌طور واضح آن‌چه را که باید برگزیند، می‌بیند و برمی‌گزیند. به عنوان مثال بسیاری از صحابه‌ی رسول خدا متمول و ثروتمند بودند، اما زمانش که فرا رسید به آسانی نیم یا تمام ثروتشان را در راه خداوند بخشیدند.

این نوع نگرش و طرز فکر حتی چیزی را که به وقت نیازمندی یا رویارویی با مشکلات به کمک می‌خوانیم نیز تغییر خواهد داد؛ دست نیاز به سوی قدرتی بی‌انتها و تنزل‌ناپذیر دراز خواهیم کرد. حتی درست دیدنِ ما، نوع دوست داشتن ما را نیز تغییر می‌دهد، چنان‌که ابن تیمیه به زیبایی بیان می‌کند: «اگر قلب شما توسط شخصی به بندگی گرفته شده‌است، یکی از علت‌های اصلی این وضعیت اسفبار، روی برگرداندن از خداوند است. قلبی که طعم ستایش خداوند و صمیمیت با او را چشیده باشد، هیچ چیز برایش شیرین‌تر، دلچسب‌تر، لذت‌بخش‌تر یا باارزش‌تر از خداوند نخواهد بود. هیچ‌کس معشوقش را ترک نخواهد کرد مگر برای دستیابی به آن‌چه نزد او از ارزش بیش‌تری برخوردار باشد یا از چیزی هراس داشته باشد. قلب نیز زمانی از عشقِ فاسد دست خواهد کشید که تمنای عشق واقعی یا ترس از زیانِ آن عشق فاسد در آن جای گرفته شود.»

بنا به آن‌چه رسول خدا در حدیثی فرموده‌اند، یکی از بزرگ‌ترین مشکلات ما به عنوان یک امت، **وهن** (حب دنیا و بیزاری از مرگ) است.

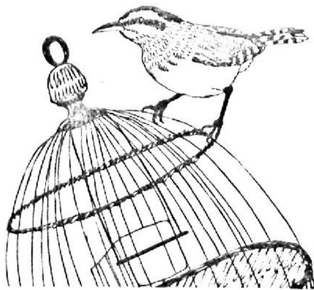
ما اسیر عشق به دنیا شده‌ایم و برای عاشق تقریباً غیر ممکن است که از عشقش بگذرد یا از آن جدا شود، مگر زمانی که قادر به یافتن عشق بزرگ‌تری شود. در صورت یافتن عشقی بزرگ‌تر، دست کشیدن از عشق پیشین آسان‌تر خواهد بود. زمانی که عشق به خداوند و آرزوی بودن در جوار پیامبر در قلبی جای گرفته باشد، غلبه و تسلط بر هر عشق دیگری آسان خواهد شد. هرچه عشق خداوند را بیش‌تر درک کنیم، تسلط و کنترل ما بر قلب‌مان آسان‌تر می‌گردد و در نتیجه، عمل به این جمله‌ی حضرت ابراهیم نیز آسان‌تر خواهد شد:

﴿قُلْ إِنَّ صَلاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (انعام: ۱۶۲)

«بگو نمازم و تمام عبادت من و زندگی و مرگ من همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.»

بنابراین چاره‌ی رهایی از یک عشق، دریافتن عشقی بزرگ‌تر و به وضوح دیدنِ **خانه** است. تنها آن زمان است که ما از بازی کردن در خانه‌ی عروسکی دست خواهیم کشید.

■ ■ ■





ازدواج، سنت به هم پیوستن

نکته: این فصل، سطحی از احترام متقابل بین همسران را به عنوان حداقل در نظر گرفته است. احترام را به هیچ وجه نباید به معنی تحمل توهین و تحقیر قلمداد کرد، نه توهین به خودتان و نه خانواده‌تان. این نوع تحمل به معنای صبر و شکیبایی نیست؛ زیرا خداوند ظلم و بی‌عدالتی را دوست ندارد و ما نیز نباید دوست داشته باشیم.

«و از نشانه‌های او این‌که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میان‌تان مودت و رحمت قرار داد. در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!» (روم: ۲۱)

همه‌ی ما بارها و بارها این آیه را در باب ازدواج شنیده‌ایم، اما چند درصد از ازدواج‌های ما عشقی را در بردارد که در این آیه به تصویر کشیده شده‌است؟ چه چیزی بسیاری از ازدواج‌های ما را به سوی جدایی و طلاق می‌کشاند؟

دکتر امرسن اگریچز[1] در کتاب خود، عشق و احترام[2] چنین می‌گوید: پاسخ ساده است، عشقی که زن خواهان آن است، احترامی که مرد به آن نیازمند است.

1. Emerson Eggeriches
2. Love and Respect

اگریچز در کتابش چنین توضیح می‌دهد که نیاز ابتدایی یک مرد احترام است، چنان که نیاز ابتدایی یک زن عشق است. او توضیح می‌دهد که چگونه این دو یکدیگر را تقویت می‌کنند و هریک، دیگری را سبب می‌شود. به عبارتی هرگاه یک زن احساس کند که شوهرش رفتار عاشقانه‌ای ندارد، رفتاری غیرمحترمانه بروز می‌دهد که سبب می‌شود شوهر رفتار عاشقانه‌ی کمتری را ابراز کند. اگریچز راه حلی را برای این چرخه‌ی دیوانه‌وار ارائه می‌دهد و آن این است که زن احترام بی‌قید و شرطی را نثار شوهرش کند و مرد عشق بی‌قید و شرطی را به همسرش نشان دهد. یعنی زن نباید احترام گذاشتن خود را مشروط بر محبت دیدن قرار دهد؛ زیرا اگر چنان کند عشق کمتری را دریافت خواهد کرد و مرد نیز نباید انتظار احترام دیدن داشته باشد تا پس از آن عشق خود را بروز دهد؛ زیرا در چنین حالتی رفتار محترمانه‌ی کمتری را دریافت خواهد کرد. مرد و زن در قبال یکدیگر باید رفتاری بی‌قید و شرط داشته باشند.

با اندیشیدن به این مفهوم و با نگاهی به قرآن و حکمت نبوی، به خوبی متوجه می‌شوم که اسلام در مورد رابطه‌های زناشویی بیش از هر چیزی به همین دو جنبه تاکید فراوان دارد.

پیامبر در حدیثی خطاب به مردان می‌فرمایند: «به خوبی از زنان مراقبت کنید، آن‌ها از یک دنده‌ی خمیده (و از بالای آن که خمیده‌ترین قسمت آن است) آفریده شده‌اند. اگر تلاش کنید آن را صاف کنید، خواهد شکست و اگر آن را رها کنید، به شکل قوس‌دار باقی خواهد ماند. بنابراین به خوبی از زنان مراقبت کنید.»[1]

پیامبر اسلام به رفتار نیکو با همسران تاکید بسیاری داشتند، چنان که می‌فرمایند: «بهترین و کامل‌ترین ایمان‌آورندگان کسانی هستند که خوش‌رفتارترین آن‌ها باشند و بهترینِ آن‌ها در بین شما کسانی هستند که به نحو احسن با همسران‌شان رفتار می‌کنند.»[2] هم‌چنین می‌فرمایند: «مرد مؤمن نباید فقط به دلیل این‌که یکی از خصوصیات زن مؤمن را نمی‌پسندد، از او متنفر باشد؛ زیرا با خصوصیت دیگری

۱. بخاری - مسلم.
۲. ترمذی.

در او خوش‌وقت خواهد شد.»[1]

خداوند نیز در قرآن می‌فرماید:

﴿... وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ (نساء: ۱۹)

«... و با آنان به‌طور شایسته رفتار کنید و اگر از آن‌ها (به جهتی) کراهت داشتید، (فوری تصمیم به جدایی نگیرید!) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می‌دهد!»

در این سخنان ارزشمند، مردان به مهربان بودن و دوست داشتن همسرانشان توصیه شده‌اند. علاوه بر این، به آنان توصیه شده‌است زمانی که یک زوج به هم عشق و مهربانی می‌ورزند، از اشتباهات طرف مقابل خود چشم‌پوشی کنند.

از سوی دیگر زمانی که زنان مورد خطاب قرار می‌گیرند، مرکز توجه متفاوت است. چرا زنان به مهربانی و عشق ورزی به همسران‌شان سفارش نشده‌اند؟ شاید به این دلیل باشد که عشق بی‌قید و شرط در وجود زنان نهاده شده‌است و مردانِ کمی از بی‌مهری همسرانشان شکایت داشته‌اند، اما مردان زیادی شکایت کرده‌اند که همسران‌شان به آن‌ها احترام نمی‌گذارند و این همان چیزی است که در قرآن و سنت به آن تاکید فراوان شده‌است. احترام گذاشتن می‌تواند به شکل‌های متفاوتی ظاهر شود، یکی از بارزترین آن‌ها احترام گذاشتن به خواسته‌های شخص است. زمانی که شخصی بگوید من به خواسته‌ی شما احترام می‌گذارم، بدین معناست که خواسته‌ی او را اجابت خواهد کرد. احترام گذاشتن به یک رهبر و پیشوا به معنای انجام فرامین و خواسته‌های اوست و یا که احترام به والدین به معنای عمل نکردن بر خلاف میل آنان است، احترام گذاشتن یک زن به شوهرش نیز به معنای احترام به خواسته‌های اوست.

پیامبر می‌فرمایند: «زنی که نمازهای پنجگانه‌اش را به جا می‌آورد، ماهش (رمضان) را روزه می‌گیرد، بدنش را محافظت می‌کند و مطیع شوهرش است، به او

۱. مسلم.

گفته خواهد شد: از هر دری که می‌خواهی وارد بهشت شو.»[1]

چرا به ما زنان احترام گذاشتن و پیروی کردن از خواسته‌های شوهران‌مان سفارش شده‌است؟ شاید به این دلیل که مسئولیت‌های بیش‌تری بر دوش مردان نهاده شده‌است. خداوند در قرآن می‌فرمایند:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ (نساء: ۳۴)

«مردان سرپرست و نگهبان زنان‌اند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاق‌هایی که از اموال‌شان (در مورد زنان) می‌کنند ...»

اما آیا این احترام بی‌قید و شرط به شوهرانمان، ما زنان را درموقعیت ضعف ناشی ازمطیع بودن قرار نمی‌دهد؟ طبق قرآن، مثال‌هایی از زندگی پیامبران و حتی تحقیقات معاصر خلاف این نگرانی‌ها ثابت می‌شود! چنانکه احترام بی‌قید و شرط زن به شوهرش، عشق و محبت فراوانی را برایش به ارمغان خواهد آورد.

در مقابل ممکن است سوال شود که چرا مردان باید مهربانی و عشق‌شان را حتی به زنی که رفتاری غیرمحترمانه دارد نشان دهند؟ در جواب به این سوال، کافی است به مثالی از عمر بن خطاب ﷺ اشاره کرد. در زمان خلافت حضرت عمر مردی نزد ایشان آمد که شکایت از همسرش را با ایشان مطرح کند. آن مرد صدای فریاد همسر خلیفه را شنید و قصد رفتن کرد که عمر او را صدا زد و برگرداند. مرد گفت که آمده بود تا از مشکل مشابهی- که خود عمر با آن مواجه بود- شکایت کند. عمر پاسخ داد که همسرش با او مدارا می‌کند، لباس‌هایش را می‌شوید، خانه‌ی او را تمیز می‌کند، وسایل آسایش او را فراهم می‌کند و از فرزندان او مراقبت می‌کند. حال که همسرش تمام این کارها را برای او انجام می‌دهد، چگونه او نمی‌تواند زمانی که صدایش را بالا می‌برد با او مدارا کند؟

این داستان برای همه‌ی ما- نه تنها مردان- مثالی زیبا است. این داستان بیان

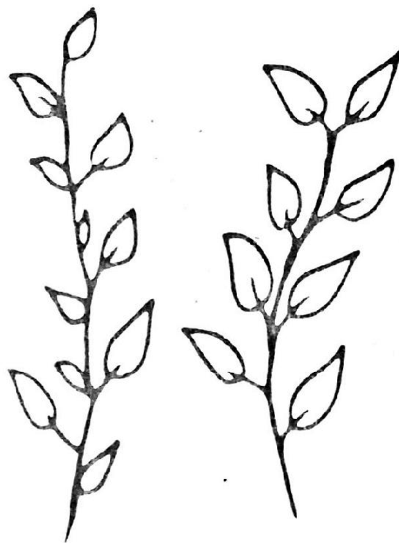
۱. ترمذی.

می‌کند که مدارا و صبر برای هر ازدواج موفقی ضروری است. علاوه بر این در آخرت برای صبر پیشگان پاداشی در نظر گرفته شده‌است. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿... انَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَیْرِ حِسَابٍ﴾ (زمر: ۱۰)

«... که صابران اجر و پاداش خود را بی‌حساب دریافت می‌دارند!»







فصل سوم



سختی‌ها

همیشه از خداوند بخواهیم که سختی‌ها و مشکلات‌مان را آسان کند و فراموش نکنیم همان سختی‌ها شفا بخش قلب ما و سازنده‌ی ایمان ما هستند.







تنها پناهگاه در طوفان

تصور کنیم در میان امواج اقیانوس، در یک روز طوفانی که ابرهای سیاه جایگزین روشنایی خورشید شده‌است و تنها صدایی که به گوش می رسد غرش امواج خشمگین و رعد است، گرفتار شده‌ایم.در چنین حالتی چه خواهیم کرد؟ ایستادگی و استقامت در طوفان مشکل است اما با این حال تلاش خواهیم کرد راه‌مان را بیابیم. ابتدا از گارد دریایی کمک می‌گیریم و اگر پاسخی دریافت نکردیم درصدد استفاده از قایق نجات و جلیقه نجات بر خواهیم آمد و اگر آن‌ها را معیوب بیابیم یا نتوانیم از آنان استفاده کنیم، خسته و درمانده از هر وسیله‌ای، روی و قلب خود را به سوی خداوند می‌گردانیم و از او مدد می‌جوییم.

ویژگی منحصر به فرد این لحظه که شاید پیش از این تصوری از آن نداشته‌ایم، تجربه‌ی توحید واقعی است. در ساحل و آرامش، خدا را می‌خوانیم ولی ممکن است دیگران را نیز همراه او بجوییم، اما در این لحظه‌ی به خصوص، کسی را که می‌خوانیم و به او وابسته‌ایم، خودِ خداوند و تنها اوست. نکته قابل توجه نیز همین است.

آیا تا به حال توجه کرده‌اید که به وقت نیازمندی و مشکلات، به سوی هر دری از مخلوقات که می‌روید بسته است و هر مسیری از مخلوقات به بن‌بست می‌رسد؟ از دری به سوی در دیگری می‌روید و درها را یک‌به‌یک می‌کوبید، حتی درهایی را که ابتدا بازبوده‌اند نیز بسته می‌یابند. چرا چنین است؟

هریک از ما دارای ظرفیت مشخصی هستیم که خداوند به عنوان خالق ما از آن آگاه است. ما دائماً در حالتی از نیازمندی، ضعف، عجول بودن و ناشکیبایی هستیم و در زمان رویارویی با مشکلات، درصدد کمک گرفتن و یافتن پناهگاه برخواهیم آمد. بنابراین خداوند (سبحانه و تعالی) طوفان را می‌فرستد و موقعیتی را ایجاد می‌کند که ما به سوی پناهگاه حرکت کنیم. در زمان نیازمندی به سوی آنچه به نظر می‌رسد نزدیک است، می‌توانیم آن را ببینیم، بشنویم و لمس کنیم، حرکت می‌کنیم و خاصیت دنیا نیز همین است، اما این سرابی بیش نیست. در حقیقت چیز نزدیک‌تری نیز وجود دارد.

لحظه‌ای بیندیشیم: چه چیزی به ما نزدیک‌تر است؟ شاید پاسخ دهیم خود ما و یا قلب ما، اما خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق: ۱۶)

«ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم.»

خداوند از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است. اما چرا رگ گردن؟ چه چیز درباره‌ی این بخش از بدن قابل توجه و منحصر به فرد است؟ رگ گردن مهم‌ترین رگ بدن است که خون را از قلب، به بدن می‌رساند و اگر قطع شود، فوراً خواهیم مرد. درواقع به معنای رگ حیات ماست و خداوند می‌فرماید از آن به ما نزدیک‌تر است. هم‌چنین خداوند در این آیه به ما اطمینان می‌دهد که از وسوسه‌ها و کشمکش‌هایی که با آن مواجهیم آگاه است و با این اطمینان به ما آرامش می‌دهد؛ زیرا خداوند از آن‌چه نفس مان، ما را بدان می‌خواند، آگاه است. درواقع خداوند از زندگی ما، از خود ما، از نفس ما و ازمهم‌ترین رگ بدن ما به ما نزدیک‌تر است.

است. اما اخیرا این داستان به طور جدیدی به من تلنگر زد و من را به فکر واداشت.

چند ماه پیش با آزمون مشکلی در زندگی مواجه شدم.در زمان سختی ها و مواجه با مشکلات، ممکن است با ارسال یک پیام و یا پست گذاشتن در فیسبوک، دعای گروهی از کسانی را که روح‌هایی پاک، زیبا و فرشته گونه دارند را با خود همراه کنیم. چنین بود که من بزرگ‌ترین هدیه‌ای که شخصی می تواند به دیگری ببخشد را درخواست کردم، در واقع تقاضای من، دعایی از ته دل و صادقانه بود.

آن‌چه دریافت کردم، مرا غرق در اندیشه کرد و هرگز هدیه‌ی خداوند را فراموش نخواهم کرد. من کسانی را داشتم که در نمازهای شب‌شان، ایستاده در مقابل کعبه، حتی طی سفر یا در زمان زایمان‌شان برایم دعا کردند. یکی از آن دعاها واقعاً برای من تکان دهنده بود و آن یک پیام ساده بود: «شاید خانه‌ات در بهشت به تو نشان داده شود و این‌چنین هر سختی برای تو آسان گردد!»

این پیام به شدت ما را منقلب کرد، داستان آسیه را به یاد آوردم و به حقیقتی شگفت‌انگیز پی بردم. آسیه شدیدترین شکنجه‌هایی را متحمل شد که کمتر کسی می‌تواند تصور کند. فرعون بزرگ‌ترین ظالمی بود که زمین به خود دیده است و تنها فرمانروای آسیه نبود، بلکه شوهر او نیز بود. در لحظات نهایی که فرعون دست به شکنجه کردن آسیه به وحشیانه ترین شکل ممکن زد، اتفاق عجیبی افتاد: آسیه لبخند زد! هم‌زمان با تجربه کردن شدیدترین شکنجه‌هایی که قابل تصور باشد، لبخند زد. اما چگونه ممکن است؟

چگونه است که ما موانع پیش رو یا برداشت و قضاوت اشتباه دیگران را نمی‌توانیم تاب بیاوریم؟ چگونه گاهی افرادی که از دارایی دنیا کاملاً بی نصیب‌اند، لب به شکایت نمی‌گشایند و در مقابل هستند کسانی که از دارایی دنیا چیزی کم ندارند اما لب، جز به نالیدن و شکوه کردن نمی گشایند؟ چگونه است که گاهی در چالش‌های بزرگ زندگی‌مان صبر بیش‌تری پیشه می‌کنیم ولی در مورد مشکلات ناچیز چنین عمل نمی‌کنیم؟

تفکر من چنین بود که مصیبت‌ها سخت هستند؛ زیرا سختی‌ها مشخص‌اند.

به این معنا که موارد مشخصی هستند که تحمل‌شان مشکل است و به گمان من چنین بود که یک لیست کلی، یک استاندارد و سلسله مراتب از مصیبت‌ها و سختی‌ها وجود دارد که بر اساس آن بعضی مصیبت‌ها سخت‌ترند، به عنوان مثال، مرگ معشوق از بعضی مشکلات دیگر دردناک‌تر است.

اما تفکر من اشتباه بود، این نوعِ مصیبت نیست که سخت است، بلکه خود مصیبت است، در واقع میزان سختی مشکلات ما مقیاسی دارد که قابل دیدن نیست. من در زندگی با آسانی و سختی‌های زیادی مواجه شده‌ام، نه به این دلیل که سخت یا آسان بوده‌اند! بلکه آسانی و سختی تنها بر اساس سطح امداد غیبی و الهی است که تعیین می‌شود. بدین معنا که هیچ چیزی آسان نیست مگر این‌که خداوند آن را برای ما آسان سازد و اگر خداوند بخواهد هیچ چیزی سخت نیست، نه بیماری، نه مرگ و نه حتی پرتاب شدن در آتش یا شکنجه توسط یک پادشاه ظالم...

ابن عطاالله سکندری به زیبایی این حقیقت را بیان می‌کند: «هیچ چیزی در این دنیا مشکل نیست اگر آن را در پروردگار بجویید و هیچ چیزی آسان نیست اگر آن را در حد خودتان بجویید!»

حضرت ابراهیم به درون آتش پرتاب شد و مطمئناً خداوند به هیچ وجه راضی نیست که هیچ کدام از ما چنین تجربه‌ای را از سر بگذرانیم، اما با این حال، نمی‌توان شخصی را یافت که به نحوی درون آتش‌های احساسی، روحی یا اجتماعی پرتاب نشده باشد. ما حتی لحظه‌ای نیز نمی‌اندیشیم که خداوند است که می‌تواند این آتش‌ها را برای ما خنک کند.خداوند به آسیه، خانه و جایگاهش را در بهشت نمایاند و چنین بود که آسیه تحت شکنجه‌ی شدید جسمی، لبخند زد و تحمل درد و رنج برایش آسان گشت.

ما با چشمان فیزیکی‌مان نمی‌توانیم بهشت را در این دنیا ببینیم. اما اگر خداوند بخواهد با چشم بصیرت‌مان می‌توانیم خانه را با او ببینیم و این‌چنین هر سختی آسان می‌شود و حتی در مواقع سختی نیز می‌توانیم لبخند بزنیم. بنابراین، مشکل ما خود رنج و آزمایش نیست، مشکل سرما یا گرسنگی نیست که ما را آزار می‌دهد،

مشکل این است که ما تدارکات مورد نیاز گرسنگی و سرما را ندیده‌ایم. آیا ما توشه‌ی مورد نیاز سرما و گرما را داریم؟ اگر داریم این مسائل نخواهد توانست به ما آسیبی برساند. مشکل زمانی است که در زمان طوفان و کولاک، پناهگاه و توشه‌ای نداریم.

به راستی خداوند مصیبت‌ها را می‌فرستد که به وسیله‌ی آن پاک شویم، قوی گردیم و به سوی او بازگردیم. باید ایمان داشته باشیم که ما را در آن گرسنگی، تشنگی و سرما بدون توشه و پناهگاه رها نخواهد کرد. خداوند ما را می‌آزماید و به همراه آن صبر و خرسندی و قناعت را نیز به منظور تاب آوردن مشکلات به ما عطا می‌کند.

خداوند حضرت آدم را به زمین فرستاد، جایی که ممکن بود با وسوسه‌ها و کشمکش‌های گوناگونی روبه رو شود اما وعده‌ی کمک آسمانی‌اش را نیز به او داد. چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا..... فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾(طه: ۱۲۳)

« هر دو از آن (بهشت) فرود آیید،... هرکس از هدایت من پیروی کند، نه گمراه می‌شود و نه در رنج خواهد بود!»

یکی از دعاهای مورد علاقه‌ی من سخن پیامبر عزیزمان در طائف است، زمانی که خون آلود و زخمی خدایش را چنین خواند: «پناه می‌برم به نور جمال تو که تاریکی‌ها بدان روشن شده و کار دنیا و آخرت با آن سامان یافته است.»

خداوند کسانی را که دوست دارد، به تناسب سطح ایمان و اعتقادشان می‌آزماید و هم‌چنین امدادهای غیبی و کمک‌های آسمانی‌اش را نیز با هر آزمونی می‌فرستد که می‌تواند آن را آسان سازد و هر آتشی را خنک و امن کند. خداوند کمک‌های آسمانی‌اش را در لحظات سخت و طاقت‌فرسا می‌فرستد که با نمایاندن حتی بخشی بسیار اندک و ناچیز از خانه‌مان در کنار خودش می‌تواند حتی در وسط شعله‌های مصیبت و عذاب لبخند را بر لبان ما بنشاند.

■ ■ ■



آسیب دیدن از دیگران- چطور از عهده‌ی آن برآییم و التیام یابیم؟

به تصور ما این جهان، مکانی بی‌عیب‌ونقص و کامل است، به این معنا که از هیچ‌کس نباید خطایی سربزند و اگر چنین شد، این عدالت است که باید وارد عمل شود. به سختی تلاش کردم که جهان آن چیزی باشد که انتظارش را داشتم. درواقع تلاش من ناشی از غفلت من از حقیقت این زندگی بود. و این درک دست نیافته بودم که ذات این دنیا فانی بودن و ناقص بودن است و ما نیز به عنوان انسان ناقص هستیم.

ما همیشه آشفته‌ایم و در این آشفتگی‌ها، به ناچار، دانسته و ندانسته، عمدی یا غیرعمدی به دیگران آسیب می‌زنیم. این جهان هرگز عادل نخواهد بود. اما این به معنای دست کشیدن از عدالت و یا ناامید شدن نیست، بلکه به این معناست که حقیقت این دنیا را بپذیریم و به این دنیا و دیگران وابسته نباشیم که خود امری بسیار مشکل است.

چگونه می‌توانیم بدون آسیب دیدن در جهانی ناقص که ممکن است ما را به حال خود رها کند تا سقوط کنیم یا حتی خانواده‌ی ما نیز در چنین جهانی ممکن است دل ما را بشکنند یا ما را بیازارند زندگی کنیم؟ مهم‌تر از همه، چگونه

خداوند در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ﴾ (انفال: ۲۴)

«ای کسانی که ایمان آوردید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد وبدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود، و همه‌ی شما (در قیامت) نزد او گردآوری می‌شوید!»

خداوند از قلب و نفس ما آگاه است و می‌داند که ممکن است ما را کنترل کند. خداوند به ما اطمینان می‌بخشد که به ما نزدیک‌تر است. بنابراین هرگاه به سوی چیز دیگری غیر از خداوند می‌رویم یا از چیز دیگری کمک می‌جوییم درواقع از آن‌چه نزدیک‌ترین است می‌گذریم و به سوی آن‌چه دورتر است حرکت می‌کنیم.

همان‌طور که خداوند فطرت ما را می‌شناسد، از آن محافظت می‌کند و گاهی با بسته نگه داشتن درهایی که ما را به بندگی مخلوقات در می‌آورند، ما را در طوفان هدایت و راهنمایی می‌کند. خداوند می‌داند که پشت هر درِ اشتباه یک پرتگاه است و اگر از آن در داخل شویم، سقوط خواهیم کرد. چنین است که رحمت خداوند درهای اشتباه را بسته نگاه می‌دارد.

در خودِ سختی، آسانی است. خداوند با دور کردن نگه دارنده‌های دیگر این آزمون‌ها را آسان می‌کند. ایستادن در طوفان هرگز آسان نیست و این نکته‌ی اصلی است. خداوند با فرستادن طوفان ما را به زانو، به بهترین حالت برای عبادت کردن درمی‌آورد.

■ ■ ■





دیدن خانه‌مان در بهشت

زنی را می‌شناسم که عشقش به محبوب از هر نظر و از هر چه در این دنیاست، بیش‌تر بود. زنی که هرگز اجازه نداد موقعیتش او را محدود یا کنترل کند. او در قلبش ایمانی داشت که حاضر شد به خاطر آن جانش را فدا کند. او یک ملکه بود اما فراتر از تاج و تخت پادشاهی را نگریست و به جای آن، مکانی در جهان دیگر را برگزید. آسیه، همسر فرعون، این مکان را با قلب خود و با چشمان بصیرت خود مشاهده کرد!

خداوند در قرآن می‌فرمایند:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِندَكَ بَیْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ﴾ (تحریم: ۱۱)

«وخداوند برای مومنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت: پروردگارا، خانه‌ای برای من نزد خودت دربهشت بسازو مرا از فرعون و کار او- آن‌چه او انجام می‌دهد- نجات بده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!»

داستان آسیه را بارها و بارها شنیده‌ام و هربار به نحوی مرا تحت تاثیر قرار داده

بیاموزیم کسانی را که در حق ما بدی کرده‌اند ببخشیم و گذشت کنیم؟ چگونه بدون این‌که سنگدل و بی‌رحم شویم قوی بمانیم و بدون این‌که ضعیف شویم دل رحم و مهربان باشیم؟ چه زمانی نگه داریم و چه زمانی رها کنیم؟ چه میزان از مراقبت و توجه، بیش از اندازه است؟ چگونه دریابیم علاقه‌ی ما به آن‌چه دلبسته‌ی آنیم، بیش از آن علاقه‌ای است که باید باشد یا خیر؟

برای یافتن جواب این سوالات باید توجه کنیم که ما اولین و آخرین نفری نیستیم که درد را تجربه می‌کند. بهتر است به کسانی که پیش از ما زیسته‌اند، به مشکلات‌شان، تلاش‌هایشان و آن‌چه به دست آوردند بنگریم و این‌چنین است که می‌توانیم بیاموزیم رشد و ترقی هرگز بدون درد و مشقت به دست نمی‌آید و موفقیت تنها محصول تلاش کردن است، تلاش کردنی که استقامت، مغلوب شدن و حتی تحمل صدمه و زیان از جانب دیگران را نیز شامل می‌شود.

با یادآوری پیامبران به خاطر بیاوریم که ما تنها کسانی نیستیم که درد می‌کشیم. چنان‌که حضرت نوح به مدت ۹۵۰ سال توهین را از سوی قومش تحمل کرد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾ (قمر: ۹)

«پیش ازآن‌ها قوم نوح تکذیب کردند، آری بنده ما (نوح) را تکذیب کردند وگفتند: او دیوانه است! و (با انواع آزارها از ادامه رسالتش) بازداشته شد.»

نوح متحمل آزار و اذیت‌های فراوانی شد که در نهایت خدایش را خواند:

﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ﴾ (قمر: ۱۰)

«او به درگاه پروردگار عرضه داشت: من مغلوب (این قوم ستمگر) شده‌ام، انتقام مرا از آن‌ها بگیر!»

و به خاطر بیاوریم که چگونه پیامبرمحبوب‌مان، و صحابه ایشان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و زجر کشیدند. همه‌ی این آسیب‌ها از سوی دیگران بود و این همان جنبه از ماهیت بشر است که پیش از خلقت ما و آن هنگام که خداوند به

فرشتگان اعلام کرد که مایل است بشر را خلق کند، ملائکه از این استعداد نهانی و آسیب زننده‌ی انسان‌ها پرسیدند چنانکه خداوند در قرآن شرح می‌دهد:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۳۰)

«(به خاطربیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشینی (نماینده‌ای) قرارخواهم داد. فرشتگان گفتند: (پروردگارا!) آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از آدم وجود داشتند نیز به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم. پروردگار فرمود: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

این استعداد و قابلیت انسان‌ها در ارتکاب جنایات ناگوار، حقیقت تلخ این زندگی است. تعداد کمی از انسان‌ها می‌توانند بگویند که تا به حال آسیب ندیده‌اند. اگرچه بسیاری از ما، ازگرسنگی مردن یا درمانده بودن و آوارشدن خانه‌های‌مان را تجربه نکرده‌ایم ولی اکثر ما تجربه‌ی گریه کردن به دلیل قلب خسته یا زخم خورده را داشته‌ایم.

آیا می‌توان از این دردها و آسیب‌ها دوری و اجتناب کرد؟ به نظر من در بعضی سطح‌ها و درجات قابل اجتناب است. ما هرگز نمی‌توانیم از همه‌ی دردها دوری کنیم ولی با تعدیل کردن انتظارات‌مان، واکنش‌هایمان و تمرکزمان می‌توانیم از بسیاری آسیب‌ها دوری کنیم. به عنوان مثال، احمقانه است اگر اعتمادمان را تمام و کمال وابسته به شخصی قرار دهیم و تنها به آن شخص متکی باشیم زیرا باید به یاد داشته باشیم که انسان‌ها انسان ها ممکن است اشتباه کنند و از این روست که باید اعتماد نهایی و توکل‌مان تنها به خداوند باشد.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿... فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىَ لاَ انفِصَامَ

لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۵۶)

«کسی که به طاغوت (بت و شیطان و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست و خداوند شنوا و داناست.»

درواقع دانستن این‌که خداوند تنها نگهدارنده‌ای است که شکسته نمی‌شود ما را از بسیاری ناامیدی و یأس‌ها محافظت خواهد کرد.

لازم به ذکر است که منظور این نیست که ما نباید دوست دار چیزی باشیم و هرچه هست را باید رها کنیم، بلکه به این معناست که نباید به جایی برسیم که چنان دوست دار کسی یا چیزی باشیم که نتوانیم بدون آن زندگی کنیم، چرا که این نوع علاقه، عشق نیست بلکه پرستش است، پرستیدنی که هیچ چیز جز درد را به دنبال نخواهد داشت.

اما چگونه است که حتی با رعایت کردن این مسئله، ما همچنان توسط دیگران آسیب می‌بینیم؟

چگونه می‌توانیم گذشت کنیم؟ چگونه می‌توانیم نحوه‌ی بهبود بخشیدن زخم هایمان را بیاموزیم، رفتار شایسته داشته باشیم و خوب بمانیم حتی زمانی که با ما چنین نیستند؟

به عنوان مثال، می‌توان به داستانی زیبا از حضرت ابوبکر اشاره کرد زمانی که بدترین تهمت‌ها به دخترش حضرت عایشه زده شد، ابوبکر پی برد که آغاز شایعه پراکنی‌ها عموزاده‌ی او مِسطَح بود که ابوبکر از نظر مالی او را حمایت می‌کرد. به‌طور طبیعی ابوبکر تصمیم گرفت دست از حمایت مالی خویش بکشد، تا این‌که خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُوْلُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَةِ أَن يُؤْتُوا أُوْلِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (نور: ۲۲)

«آن‌ها که ازمیان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند، آن‌ها باید عفو کنند و چشم بپوشند، آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد؟ خداوند آمرزنده و مهربان است.»

به دنبال شنیدن این آیه، ابوبکر رضی الله عنه بخشش خداوند را برگزید به طوری که نه تنها صدقه دادنش را ادامه داد، بلکه مبلغ آن را نیز افزود.

این نوع بخشش و گذشت در قلب مؤمن است. در توصیف این مؤمنان خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ (شوری: ۳۷)

«همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می‌ورزند و هنگامی که خشمگین شوند عفو می‌کنند.»

اطلاع و آگاهی ما از کاستی‌های رفتاری‌مان و اشتباهات‌مان در حق دیگران منجر به توانایی راحت بخشیدن دیگران خواهد شد. بیش‌تر از همه دانستن این حقیقت که ارتکاب هر گناه و هر کوتاهی، درواقع بی‌احترامی به درگاه خداوند است، نتیجه‌ای جز فروتنی و تواضع در رفتار ما نخواهد داشت.

خداوند به عنوان مالک این جهان هرروز و هر شب می‌بخشد و گذشت می‌کند، چگونه است که ما نمی‌توانیم چنین کنیم؟ اگر ما چشم به بخشش خداوند داریم، چگونه است که خود نمی‌توانیم ببخشیم؟

و به همین دلیل است که پیامبر می‌فرمایند: «کسی که نسبت به دیگران بخشش ندارد، بخشش و رحمتی نیز ازسوی خداوند شامل حال او نخواهد شد.»[1] درواقع امیدواری به بخشش و رحمت خداوند، تمایل و انگیزه‌ی بخشش را در ما ایجاد می‌کند.

به امید رسیدن آن روز که به جهان ابدی و کامل وارد شویم...

■ ■ ■

۱. مسلم.



رویای زندگی

با دیدن کابوسی در خواب، ممکن است از خود بپرسیم که چرا باید غم و ناراحتی یا هراس از دست دادن را در خواب تجربه کنیم؟ حتی اگر آن تجربه همچون چشم برهم زدنی کوتاه باشد. در مقیاس بزرگ تر، چنین سوال‌هایی در مورد این زندگی نیز پرسیده می‌شود. چرا ما رنج می‌کشیم؟ چرا اتفاقات ناگوار برای انسان‌های نیکوکار رخ می‌دهد؟ چگونه ممکن است خدایی وجود داشته باشد و کودکان معصوم از قحطی و گرسنگی بمیرند و جنایتکاران و ظالمان آزادانه زندگی کنند؟ چگونه ممکن است خدایی رحمان و قادر وجود داشته باشد اما اجازه دهد که این‌چنین سختی‌ها و مصیبت‌هایی رخ دهد؟

و اگرخداوند عادل و سراسر خوبی است، آیا نباید برای خوبان و نیکان تنها اتفاقات خوب وبرای بد کاران اتفاقات بد و ناگوار رخ دهد؟ بله همین طور است.

درواقع تنها اتفاقات خوب برای خوبان و اتفاقات بد برای بد کاران رخ می‌دهد. زیرا خداوند عادل‌ترین و مهربان‌ترین است و در دانش، خرد و فهم او هیچ کمی و کاستی و نقصی وجود ندارد. برای درک درست این جمله، ابتدا باید خوب و بد را تعریف کنیم و بدیهی است که هر فردی تعریف متفاوتی از خوبی و بدی

دارد. به عنوان مثال اکثر افراد معتقدند که موفق بودن در دستیابی به هدف مطلوب یا مقصد مورد نظرمان خوب است و در صورتی که عدم موفقیت در دستیابی به هدف‌های مورد نظر، بد است.

اگر من از کمبود وزن رنج می‌برم، اضافه کردن وزن برای من خوب است ولی اگر به‌طور خطرناکی اضافه وزن دارم، اضافه کردن وزن بد است. به این معنا که اتفاق یکسانی بسته به هدف مورد نظرمان می‌تواند خوب یا بد باشد.

اما هدف چیست؟

در مورد هدف زندگی، دو جهان‌بینی وجود دارد. اولین جهان‌بینی بر اساس واقعی بودن این زندگی است و این‌که این زندگی مقصد نهایی و هدف نهایی ماست. دومین جهان‌بینی بر این اساس است که این زندگی تنها یک پل است و چیزی به جز یک وسیله نیست که به حقیقت خداوند پی می‌بریم.

این جهان‌بینی‌های متمایز، اثرمستقیم بر هدف زندگی‌مان دارد. اگرما در دسته‌ی اول قرارداشته باشیم هدف‌مان دست یابی به این زندگی خواهد بود و براساس این الگو، اتفاقات بد برای افراد خوب رخ می‌دهد و این‌چنین است که به تدریج نتیجه خواهیم گرفت که عدالتی نیست و خدای عادلی وجود ندارد. به این شکل نتیجه گیری کردن چنان است که ما بر اساس کابوس‌های شبانه و تجربه‌های تلخ در خواب نتیجه بگیریم خدایی نیست! اما چرا ما بر اساس تجربه‌ی کابوس هایمان چنین نتیجه نمی‌گیریم؟ به این دلیل که در مقایسه با زندگی واقعی‌مان آن رویا و کابوس‌ها چیزی نیستند و ارزش ندارند.

ولی اگر در دسته دوم این جهان‌بینی‌ها قرار داشته باشیم، هدف ما حداکثرسازی لذت و خوشی و دستیابی به این زندگی که بیش از یک رویا برای ما نیست نخواهد بود. هدف در این جهان‌بینی به وسیله خداوند مشخص شده‌است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶)

«من جن و انس را نیافریدم جز برای این‌که عبادت کنند (و از این راه تکامل

یابند و به من نزدیک شوند)!»

توجه داشته باشیم ساختار این جمله بسیار مهم است، جمله با یک نفی آغاز می‌شود: من خلق نکردم جن و انس را (به هر دلیلی) ... ابتدا خداوند هر هدف دیگری را قبل از هر چیزی رد می‌کند و سپس تنها هدف خلقت را بیان می‌کند: برای این که مرا عبادت کنند. به عنوان یک فرد معتقد من می‌دانم که هدف دیگری از آفرینش من وجود ندارد و این درک هر چیزی را که انجام می‌دهم یا به آن معتقدم را تعریف می‌کند و جهت می‌بخشد. بنابراین با بازگشت به تعریف خوب یا بد، هرآن‌چه ما را به هدف‌مان نزدیک می‌سازد خوب است در غیر این صورت بد است. اگر هدف، این دنیای مادی است، بنابراین مادیات خوب و بد را تعریف می‌کنند و برای کسی که چنین اعتقادی دارد از دست دادن ثروت، مقام، شهرت و دارایی بد است. در این الگو، اگر یک فرد درستکار دارایی‌اش را از دست دهد اتفاق بدی برای فرد خوبی رخ داده است. اما این وهم و این تصورات، نتیجه یک جهان بینی اشتباه است. همچون زمانی که لنزی آسیب دیده است و نتیجه‌ی آن مشاهده‌ی یک تصویر مخدوش و آسیب دیده است.

اما برای کسانی که جهان‌بینی دوم را دارند هر چیزی که ما را به هدف‌مان (عشق به خداوند) نزدیک می‌کند، خوب است و هرچه از خداوند دورمان کند، بد است. بنابراین اگر به دست آوردن مبلغ زیادی پول، مرا از هدف نهایی‌ام (خداوند) دور کند مصیبت و فاجعه است و از سوی دیگر از دست دادن شغل و دارایی یا مریض شدن ممکن است بزرگ‌ترین نعمتی باشد که به من عطا شده‌است، چنانچه مرا به خداوند نزدیک کند. این همان حقیقتی است که در قرآن بیان شده‌است:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّواْ شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۱۶)

«جهاد در راه خدا بر شما مقدر شد درحالیکه برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید حال آن که خیر شما در آن است یا چیزی را دوست داشته باشید حال آن که شر شما در آن است و

خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

به عنوان یک معتقد، داشته‌ها و نداشته‌های من تنها به میزانی که من را به هدفم نزدیک یا از آن دورمی‌کند اهمیت دارد، هدفی که خداوند، عشق و نزدیکی به اوست. این زندگی بیش از یک رویا نیست که پس از تجربه آن بیدار خواهیم شد. در این جهان بینی، عدالت تمام و کمال وجود دارد چنانچه خوبی (نزدیکی به خداوند) برای خوبان و درستکاران و اتفاقات بد (دوری از خداوند) تنها برای بدکاران رخ می‌دهد. و تنها خوبان هستند که مورد رحمت خداوند قرار می‌گیرند و این همان مفهومی است که پیامبر چنین بیانش کرده‌اند: «عجیب است که برای مؤمن درهرچیزی خیر و خوبی است. اگر رحمت و برکتی به او رسد، شکرگزار خدای خویش است که این برایش خوب است و اگر سختی به او رسد صبر پیشه کند که این نیز برای او خوب است.»[1]

همان‌طور که در این حدیث بیان شد خوب یا بد بودن هر اتفاق بر اساس آن‌چه به نظر می‌رسد تعیین نمی‌شود. بر اساس این حدیث خوبی با حالت درونی ما تعریف می‌شود که نتیجه و محصول آن صبوری و حق شناسی است که هر دو مظهر آرامش و نزدیکی به خداوند است و از سوی دیگر بزرگ‌ترین فاجعه، دورشدن ازخداوند، در این دنیا و دنیای دیگر است که تنها برای بدکاران است به موجب آن تنبیه می‌شوند. برای دورافتادگان و فاصله گرفتگان از حق، داشته یا نداشته هایشان چیزی جز وهم و خیال نیست. درمورد این وهم و خیال خداوند می‌فرماید:

﴿وَلا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ (طه: ۱۳۱)

«وهرگز چشمان خود را به دنیای مادی که به گروهی از آنان داده‌ایم میفکن! این‌ها شکوفه‌های زندگی دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم و روزی پروردگارت بهترو پایدارتر است.»

---

۱. مسلم.

و آن زمان که از این رویا برخیزیم، زندگی پایدار آغاز می‌شود و در آن بیداری است و ما وهم و خیال بودن دنیا را در آن روز به وضوح خواهیم دید.

■ ■ ■





درهای بسته و وهم و خیال‌هایی که چشمان ما را می‌بندد!

پسر ۲۲ ماهه‌ام به سختی تلاش می‌کرد درب ماشین را ببندد که بتواند مستقل بودنش را نشان دهد و اگر به حال خودش رهایش می‌کردم، قطعاً به خود آسیب می‌رساند. پس مانعش شدم و در را بستم که به گریه افتاد، در حالی که من در تلاش بودم مانع از انجام کاری شوم که در عین خوشایند بودن، برایش مضر و آسیب زننده بود.

این اتفاق من را به فکر فرو برد و تمام لحظاتی را به من یادآوری کرد که خواهان چیزی بوده‌ام اما خداوند به من اجازه‌ی داشتن آن را نداده بود، تمام آن لحظاتی را که به عنوان فردی بالغ، ناامیدی مشابهی را تجربه کرده بودم، ناامیدی‌هایی که ناشی از واضح نبودن وقایع بوده است. من سعی درمحافظت از پسرم داشتم اما پسرم به دلیل بی‌اطلاعی و ناآگاهی‌اش اشک می‌ریخت. همچون لحظاتی که پروازمان یا شغل‌مان را دست می‌دهیم و یا قادر نیستیم با کسی که دوستش داریم ازدواج کنیم.

فراتراز وهم و خیال و فراتر از آن‌چه به نظر می‌رسد را نگریستن، همیشه آسان نیست. درواقع گاهی ما نابینا می‌شویم. ما به درهای بسته‌ی زندگی‌مان خیره می‌مانیم و به درهای جدیدی که گشوده شده‌اند اعتنایی نمی‌کنیم. برای ما مشکل است که در زمان سختی‌ها یا از دست دادن آن چه یا آن کس که دوستش داریم یک قدم به عقب

برداریم و تلاش کنیم محدوده‌ی بیش‌تری از صحنه زندگی‌مان را بنگریم!

اغلب خداوند چیزی را از ما می‌گیرد که با بهتر از آن جایگزینش کند. حتی ممکن است دچار فاجعه و مصیبت شویم، به عنوان مثال، شاید دردی سخت تراز سوگ فرزند نباشد، با این حال از دست دادن فرزند نیز ممکن است به منظور حفظ و نجات ما باشد و در ازای آن چیزی بزرگ‌تر عایدمان شود.

چنانچه پیامبر می‌فرمایند: «زمانی که بنده‌ای، فرزندش را از دست دهد خداوند به فرشتگانش می‌فرماید: آیا فرزند بنده‌ی من را از او ستاندید؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند بله. خداوند می‌گوید: آیا میوه‌ی قلب او را گرفتید؟ آن‌ها پاسخ می‌دهند بله. سپس خداوند به آن‌ها می‌فرماید: بنده‌ی من چه کرد؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: خداوند را ستایش کرد و گفت ﴿إِنَّا لِلَّـهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ما از خداییم و به سوی او بازمی گردیم- سپس خداوند به آنان می‌فرماید: خانه‌ای برای بنده‌ام در بهشت بسازید و آن را «بیت الحمد» بنامید.»[1] ممکن است فرزندمان از ما گرفته شود ولی در ازای آن زندگی جاودان با او درست در جایی خلاف این دنیا، جایی که اثری از درد، ترس یا بیماری نیست به ما داده شود.

هر دردی و هربیماری در این دنیا، آن‌چه به نظر می‌رسد نیست. درواقع به واسطه آن‌ها خداوند ما را از گناهان‌مان پاک می‌کند. چنانچه پیامبر زمانی که از تب بالا رنج می‌کشیدند فرمودند: «هیچ مسلمانی به واسطه آسیب و دردش پریشان نمی‌شود، حتی اگر خاری باشد در پایش، مگر این‌که آن پریشانی و درد کفاره‌ی گناهانش گردد، همچون درختی که برگ‌هایش می‌ریزد.»

در حدیث دیگری حضرت رسول می‌فرمایند که ناراحتی و نگرانی نیز شامل بخشش گناهان می‌شود: «هر زمان که مسلمانی به واسطه سختی، بیماری، ناراحتی، نگرانی، خسارت و آسیب یا افسردگی، حتی یک خراش خار آزرده شود خداوند گناهان او را به خاطر آن می‌آمرزد.»

اکثر کسانی که سهمی از ثروت و دارایی نبرده‌اند، چنین تصور نمی‌اندیشند

۱. ترمذی.

که شاید آن فقر رحمتی از سوی خداوند باشد، همان‌طور که برای اطرافیان قارون بود! قارون شخصی بسیار ثروتمند بود که در زمان حضرت موسی زندگی می‌کرد و چنان بود که حتی کلیدهای خزانه‌اش نیز از طلا بود. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ (قصص: ۷۹)

«روزی قارون با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آن‌ها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: ای کاش همانند آن‌چه به قارون داده شده‌است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره‌ی عظیمی دارد!»

ثروت قارون او را متکبر، ناسپاس و عاصی در پیشگاه خداوند ساخته بود. خداوند در ادامه می‌فرماید:

﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ. وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَّنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ (قصص: ۸۱-۸۲)

«سپس ما او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کند و خود نیز نمی‌توانست خویشتن را یاری دهد و آن‌ها که دیروز آرزو کردند به جای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: وای برما! گویی خدا روزی را بر هرکس از بندگانش که بخواهد گسترش می‌دهد یا تنگ می‌گیرد! اگر خدا برما منت ننهاده بود، ما را نیز به قعر زمین می‌برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی‌شوند!»

بعد از دیدن سرنوشت قارون، همان مردم شکرگزارِ محروم بودن ازهمان ثروت شدند. درواقع حقیقت هرچیزآن چه به نظر می‌رسد نیست.

وشاید نتوانیم مثالی بهتر از داستان موسی و خضر در توضیح این حقیت بیابیم.

حضرت موسی و خضر (که به گفته مفسران فرشته ای در هیبت انسان بود) همسفر

بودند و موسی طی این سفر آموخت که حکمت خداوند همیشه به راحتی قابل فهم و درک نیست. موسی و خضر به دهکده ای رسیدند و خضر دست به آسیب و صدمه زدن به قایق روستاییان زد. ظاهر این اتفاق آسیب زدن به اهالی فقیر روستا بود، اما بعد از آن خضر توضیح می‌دهد که با این کار درواقع قایق‌های اهالی روستا را برایشان حفظ کرده است چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا. أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُم مَّلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ (کهف: ۷۸-۷۹)

«او گفت اینک زمان جدایی من و تو فرا رسیده، اما به زودی راز آن‌چه را که نتوانستی در برابرآن صبر کنی به تو خبر می‌دهم. اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می‌کردند و من می‌خواستم آن را معیوب کنم (چرا که) پشت سرشان پادشاهی ستمگر بود که هر کشتی سالمی را به زور می‌گرفت!»

گاهی، درزندگی دقیقاً این همان اتفاقی ست که رخ می‌دهد، به منظور حفظ ما چیزی از ما گرفته می‌شود یا آن‌چه را که مطلوب ما نیست به ما داده می‌شود و به تصور ما چنین است که تمامی درها به رویمان بسته شده است.

■ ■ ■





درد کشیدن، از دست دادن و راه رسیدن به خدا

من هنوز هم یأس و ناامیدی را که در گذشته تجربه کردم به یاد دارم، غالبا یأس، تأمل را به دنبال دارد و من تحت تأثیر آن یأس، رو به خداوند آوردم و به درگاهش، عجزونا‌له کردم، نه برای آن‌چه قابل اندازه‌گیری یا محاسبه است نبود، نه برای داشته‌ها و نداشته‌ها، داده‌ها و گرفته شده‌ها و نه برای آن‌چه قابل معامله کردن است. من از آزادسازی خودم ناامید و مستاصل شده بودم، از آزادسازی خودم از ظلم نفسم و از تلاش کردن برای بهتر بودن درمانده گشته بودم.

و چنین بود که قلبم را به خداوند عرضه کردم و دعا کردم که پاک شوم و برای هدایت و قوی شدن به درگاه خداوند دعا کردم. اگرچه ایمان داشتم که خداوند شنوای دعاهای من است، ولی تصوری نداشتم که چه زمانی یا چگونه دعاهای من اجابت خواهد شد. پس از آن دعاها، یکی از سخت‌ترین دوره‌های زندگی‌ام را تجربه کردم. اجابت دعاهایم را ندیدم مگر زمانی که آن دوره گذشت و پس از آن به رشدی که داشتم پی بردم و آن زمان بود که ناگهان دعاهایم را به یاد آوردم! و احساس کردم که سختی که گذارندم درواقع اجابت دعاهایم بوده است، چنان که مولانا به زیبایی توضیح می‌دهد: «زمانی که شخصی با یک چوب به فرشی ضربه

می‌زند، درواقع هدف او فقط ضربه زدن به فرش نیست بلکه هدف او زدودن گرد وغباراست و باطن ما نیز پوشیده از گرد و غبار و حجاب منیت هاست و آن گرد و غبارها یک باره زدوده نمی‌شود. با هر ظلمی و با هر دمیدمی، ذره ذره از صورت قلب ما، گاهی در خواب و گاهی در بیداری زدوده می‌شود.»

گاهی، اتفاق‌هایی در زندگی رخ می‌دهد که ربطی بین آن‌ها نمی‌بینیم و نمی‌توانیم تشخیص دهیم که شاید آن اتفاق نتیجه‌ی عمل دیگری باشد. گاهی نمی‌دانیم که دردهای‌مان در زندگی رابطه مستقیمی با نوع ارتباط‌مان با خداوند دارد.

زمان‌های سختی می‌توانند مانند یک علامت و نشانه جهت نشان دادن رابطه‌ی اشتباه‌مان با خالق و در نتیجه همچون علاج آن عمل کنند. وهم‌چنین ایمان، شکیبایی و استقامت ما را می‌آزمایند. این زمان‌ها سطح ایمان ما را آشکار می‌کند و ماسک احتمالی ما را کنار می‌زند و حقیقت خفته پس شهادتین ما را آشکار می‌سازد و کسانی را که ایمانشان واقعی است از کسانی که ایمانشان دروغین است متمایز می‌سازد.

چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ ٢ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ٣﴾ (عنکبوت: ۲-۳)

«آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟ اما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و این‌ها را نیز امتحان می‌کنیم) باید علم خداوند درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد.»

و هم‌چنین سختی‌ها و دشواری‌ها ممکن است رحمت یا نشانه ای از عشق خداوند باشد. حضرت محمد ﷺ می‌فرمایند: «هرگاه (هر زمان) خداوند خوب بنده ای را بخواهد، او را مشمول سختی‌ها می‌کند.»[1] و با این حال اکثر مردم

۱. بخاری.

نمی‌توانند درک کنند چگونه سختی‌ها و مشقت می‌توانند خوب باشند و بسیاری از افراد نمی‌توانند تشخیص دهند که سختی‌ها در حقیقت پاک کننده‌هایی هستند که ما را به سوی پروردگارمان هدایت می‌کند.

چنانچه فردی متکبر در موقعیتی قرار گیرد که نمی‌تواند کنترلش کند چه اتفاقی می‌افتد؟ شخصی که خود را تنها وسط اقیانوس و طوفان بیابد چه می‌کند؟ چه اتفاقی می‌افتد زمانی که یک کشتی غرق نشدنی مثل تایتانیک غرق می‌شود؟

درک این بیچارگی‌ها در حقیقت زنگ بیداری هستند! آن‌ها ما را می‌شکنند یا می‌لرزانند و حقارت ما را به یادمان می‌آورند و بزرگی خداوند را به تصویر می‌کشند. ما را از خواب غفلت بیدار می‌کنند و ما را از سرگردانی‌مان به سوی خداوند هدایت می‌کنند. درواقع سختی‌ها حجابی را که آسایش بر روی چشمان‌مان افکنده دورمی سازد و به ما یادآوری می‌کنند که ما چه هستیم و به کجا می‌رویم.

چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿... وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (اعراف: ۱۶۸)

«... آن‌ها را با نیکی‌ها و بدی‌ها آزمودیم، شاید بازگردند!»

و در آیه دیگری خداوند توضیح می‌دهد:

﴿وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (اعراف: ۹۴)

«و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر این‌که اهل آن را به ناراحتی‌ها و خسارت‌ها گرفتار ساختیم، شاید (به خودآیند و به سوی خدا) بازگردند و و تضرع کنند.»

و خداوند به ایمان آورندگان وعده می‌دهد و آن‌ها را خاطرجمع می‌سازد که هررنجی که با آن مواجه‌اند، به قصد بالا بردن و عزت بخشیدن به آن‌هاست، چنانچه می‌فرماید:

﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ

وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۱۴۰ وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ۱۴۱ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ﴾ (آل عمران: ۱۴۰-۱۴۲)

«اگر (در میان احد) به شما جراحتی رسید، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر) جراحتی همانند آن وارد گردید. ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم، (و این خاصیت زندگی دنیاست) تا خداوند افرادی را که ایمان آورده‌اند بشناسد و خداوند از میان شما شاهداتی بگیرد و خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد. "وتا خداوند افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند) و کافران را به تدریج نابود سازد." آیا چنین پنداشتید که (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد درحالیکه خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟!»

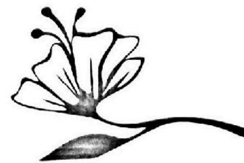
و این نبرد سخت به منظور پاکسازی نفس‌مان، راه صعود به سوی خداوند است که با از خودگذشتی آغاز می‌شود و با تلاش و کوشش صاف و هموار می‌گردد.

این همان مسیری است که خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ (انشقاق: ۶)

«ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد!»

■ ■ ■





واکنش مؤمن به سختی‌ها

دنیای امروز برای مسلمانان، دوره پریشانی و آشفتگی است. گاهی غیر ممکن و یا بسیار دشوار است که مانع مأیوس شدن و متعجبیم که چرا چنین است و چرا دچار چنین احساساتی شده‌ایم؟

این تفکرات و این آشفتگی ها طبیعی است و بخش جدایی ناپذیر این زندگی است، اما باید بتوانیم تمرکز کنیم، به واقعیت نهفته در آن پی ببریم، و چنانچه وجود ما برای دیدن حقیقت پنهان دراین آشفتگی‌ها خلق شده‌است. این حقیقت یکی از تکراری‌ترین درس‌هایی است که از قرآن و آموزه‌های نبوی می‌آموزیم: «همه چیز این زندگی و این دنیا یک آزمون است.»

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾ (ملک: ۲)

«آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهترعمل می‌کنید و او شکست ناپذیر و بخشنده است.»

خداوند در این آیه به ما می‌فرماید که هدف هر مرگ و هر زندگی درواقع آزمون ماست،

برای درک این موضوع لحظه‌ای بیندیشیم که هدف به صدا در آمدن آژیرخطر چیست؟ یک نشانه و هشدار دهنده است که خبر می‌دهد اتفاق خطرناکی درحال وقوع است. زمانی که صدای آژیر را می‌شنویم به‌طور طبیعی وحشت زده و هراسان می‌شویم اما زمانی که آژیرخطر را امتحان می‌کنند، چگونه واکنش نشان می‌دهیم؟ در زمان تمرین یا امتحان کردن، صدای آژیر همان صدای وقت خطر است و به همان شکل واقعی شنیده و احساس می‌شود اما واقعی نیست. این تنها یک آزمون است که بارها و بارها طی امتحان و تمرین به ما یادآوری می‌شود.

و این دقیقاً نحوه توصیف خداوند از این زندگی است، به طورخیلی واقعی به نظر می‌رسد، شنیده و احساس می‌شود. بارها باعث ترس و وحشت ما می‌شود، ما را به گریه می‌اندازند و بارها باعث می‌شود که به جای ایستادگی و مقاومت بگریزیم! اما این زندگی و هرآن‌چه در آن است تنها یک آزمون است و در حقیقت، واقعی نیست و مانند آن زمانی که آژیرهای خطر را می‌آزمایند، ما را برای آن‌چه واقعی است آموزش می‌دهد و ما را آماده می‌سازد. حال تصور کنید اگر آزمون آژیرخطر غافلگیر کننده نباشد و هرکسی بداند هم‌چنین آزمونی در راه است دست آورد آن و واکنش هر شخص با شنیدن صدای آنچه خواهد بود؟

لحظه‌ای به اخطاری از جانب خداوند توجه کنید:

﴿لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ أَذًى كَثِيرًا وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ﴾ (آل عمران: ۱۸۶)

«به یقین (همه شما) در اموال وجان‌های خود، آزمایش می‌شوید! و ازکسانی که پیش از شما به آن‌ها کتاب (آسمانی) داده شده (یهودی) و هم‌چنین از مشرکان، سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید! و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه کنید (شایسته‌تر است، زیرا) این از کارهای مهم و قابل اطمینان است.»

حال تصور کنید از کسانی که به طور مشابه مورد آزمون و امتحان قرار گرفته اند، اطلاعاتی در اختیار ما قرار داده شده است، چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهُمُ الْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء وَزُلْزِلُواْ حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ (بقره: ۲۱۴)

«آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی‌آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانا که گرفتاری و ناراحتی‌ها به آن‌ها رسید و آن‌چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آوزده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟ (در این هنگام تقاضای یاری اورا کردند و به آن‌ها گفته شد:) آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!»

بنابراین، آژیرهای خطر قبل پیش بینی هستند و به خوبی می دانیم که با رویدادی جدیدی و نوظهور غافل‌گیر نخواهیم شد. و به خوبی می‌دانیم که منحصر به فرد(تافتهٔ جدا بافته) نیستیم. بعد از همه‌ی این‌ها بار اولی که آژیر به صدا می‌آید (برای امتحان و تمرین) ما چه واکنشی نشان می‌دهیم؟ قطعاً نباید وحشت زده، پریشان یا بی‌اعتقاد شویم. نکته بسیار مهم این جاست که بیاندیشیم چه کسی ما را می‌آزماید؟ چه کسی ما را به تماشا نشسته است؟تمام اطرافیان‌مان که می‌پنداریم ما را به تماشا نشسته اند، درواقع قسمتی از این امتحان و آزمون و این وهم و خیال هستند. ما تنها و تنها برای یک قاضی، برای تنها حقیقت راستین (الحق) زندگی می‌کنیم. وآن زمان که به این حقیقت پی ببریم و باور کنیم که این زندگی آزمونی بیش نیست، سوال‌های‌مان در مورد ماهیت زندگی تغییر می‌کند. به جای پرسیدن «چگونه ممکن است این اتفاق‌ها بیفتد؟ یا چرا دنیا به این اندازه از عدل به دوراست؟»خواهیم پرسید: «چگونه باید واکنش نشان دهیم؟»، «چگونه باید این امتحان را بگذرانیم؟»، «منظور از این آزمون، یادگیری چه چیزی است؟»، «چگونه باید فراتر از این وهم، فراتر از آن‌چه (یا آنکس) که مرا می‌آزارد و آن‌چه مرا پریشان می‌سازد، فراتر از این آزمون بنگرم؟»، «این آزمون چگونه مرا به هدفم و به خدایم نزدیک‌تر می‌کند؟»

زیبایی آزمون‌های خداوند این است که پس از آگاه ساختن ما پیش از وقوع شان

به ما دستورالعمل دقیقی جهت سرفراز شدن در این آزمون‌ها نیز ارایه می‌دهد و آن دستورالعمل صبور بردن و تقوا پیشه کردن است.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ ١٨٥ لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ أَذًى كَثِيرًا وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ﴾ (آل عمران: ۱۸۵-۱۸۶)

«هرنفسی (هرشخصی) مرگ را می‌چشد و شما پاداش خود را به‌طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت، آن‌ها که از آتش (دوزخ) دور شده و به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده‌اند و زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست. به یقین (همه‌ی شما) در اموال و جان‌های خود آزمایش می‌شوید! و از کسانی که پیش از شما به آن‌ها کتاب (آسمانی) داده شده (یهود) و هم‌چنین از مشرکان سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه کنید (شایسته‌تر است، زیرا) این از کارهای مهم و قابل اطمینان است.»

در آیه دیگری خداوند به این دو مؤلفه جهت دفع کردن هر آسیب و ضرری که نتیجه توطنه‌های پیش روی ما باشد، تاکید می‌کنند و می‌فرمایند:

﴿إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُواْ بِهَا وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لاَ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ (آل عمران: ۱۲۰)

«اگر نیکی به شما برسد آن‌ها را ناراحت می‌کند و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ دهد، خوشحال می‌شوند. (اما) اگر (در برابرشان) استقامت و پرهیزگاری پیشه کنید نقشه‌های (خائنانه) آنان به شما زیانی نمی‌رساند، خداوند به آن چه انجام می‌دهند احاطه دارد.»

قرآن، به عنوان کتاب راهنمای ما، به منظورموفقیت در آزمون‌های زندگی بیان می‌کند که آن آزمون‌ها چگونه‌اند و ما چگونه باید درقبال آن‌ها واکنش نشان دهیم.

چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ١٧٣ فَانقَلَبُواْ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُواْ رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ١٧٤ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءهُ فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ١٧٥﴾ (آل عمران: ۱۷۳-۱۷۵)

«این‌ها کسانی بودند که (بعضی از) مردم به آنان گفتند: مردم (لشکر دشمن) برای حمله به شما اجتماع کرده‌اند. ازآن‌ها بترسید! اما این سخن، بر ایمان‌شان افزود و گفتند خدا ما را کافیست و او بهترین حامی ماست. به همین جهت آن‌ها (از این میدان) با نعمت و فضل پروردگارشان بازگشتند، در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید و از رضای خدا پیروی کردند و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی ست. این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس) می‌ترساند. ازآن‌ها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید!»

خداوند این داستان‌ها را برای ما نقل می‌کند که ما از واکنش کسانی که پیش از ما در معرض آزمون قرار گرفته بودند آگاه شویم و از آنان بیاموزیم. واکنش آنان را نیز برای ما بیان می‌کند:

﴿وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلاَّ أَن قَالُواْ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۷)

«و آن‌ها جز این نمی‌گفتند که پروردگارا، از گناه و ستمی که ما در حق خود کرده‌ایم در گذر، و ما را ثابت قدم بدار و ما را در مقابل کافران یاری کن.»

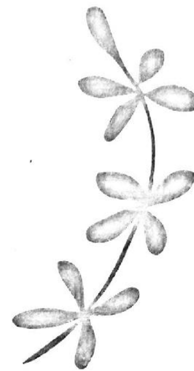
و «خداوند برای ما کافی است و او بهترین محافظ است.»

آن‌ها فراتر از آزمون و فراتر ازاین وهم و خیال را نگریستند و بر خداوند، بر حقیقت پشت آن تمرکز کردند. آن‌ها به خوبی دانستند که خداوند آن آزمون‌ها را تدارک دیده است و تنها کسی است که می‌تواند طی آن محافظ شان باشد، به

همین دلیل بخشش، صبر و تقوی را از خدایشان طلب می‌کردند.

به محض تغییر دادن نوع نگاه‌مان، واکنش درونی و خارجی ما به طورکامل تغییر می‌کند. پرهیزگاران پیش از ما، مورد آزمون قرار گرفتند و آن آزمون‌ها باعث رشد آنان در ایمان و فرمانبرداری‌شان شد. همچنین این آزمون ها ما را وادار می کند بیندیشیم، در پی‌اندیشیدن به هدف نهفته در هرآزمون و امتحانی که در زندگی با آن مواجه ایم پی‌ببریم و به وضوح ببینیم که چگونه آزمون‌ها و سختی‌های زندگی مان باعث پاکسازی، تصفیه، قوی ساختمان‌مان و نزدیک کردن ما به خالق‌مان، خالق خودمان و دشمنان‌مان می شود و این همان هدف نهفته در پس هر آشفتگی و سختی این دنیاست.

■ ■ ■





این زندگی: بهشت یک زندانی

در صف بازرسی فرودگاه منتظر بودم و هم زمان دختر بچه‌ای را از نظر گذراندم، دخترک ناخوش و گریان ومادرش در پی یافتن دارویی برای او بود. گویا به اسیری درمانده می‌نگریستم، در واقع روح معصوم و پاکی را می دیدم که در جسم دنیوی‌اش گرفتار شده و محکوم است درد بکشد، رنجور و بیمار گردد.

این‌جا بود که حدیثی از پیامبرﷺ را به یاد آوردم که فرمودند: «این دنیا زندانی است برای مؤمن و بهشتی است برای کافران.»[۱]

و برای اولین بار گویا مفهوم گفته‌ی پیامبر را به‌طور متفاوتی درک کردم. فکر می‌کنم بعضی افراد درک نادرستی از این حدیث دارند، که گویا کافران در این دنیا لذت می‌برند، اما مومنان در این دنیا با حلال و حرام محروم شده‌اند و باید صبر کنند تا زمانی که در دنیای دیگر بتوانند لذت ببرند. یا شاید این حدیث را چنین تفسیر می کنند که این زندگی برای مومنان بدبختی و برای کافران برکت و سعادت است! اما من چنین تصور نمی‌کنم. من با دیدن دخترک دیدم که یک روح محبوس چگونه به نظر می‌رسد، روحی که متعلق به جهانی بهتر است، جهانی که مجبور

۱. صحیح مسلم.

به بیمار شدن در آن نباشد.

اما چه اتفاقی می‌افتد اگر روح بیاندیشد که در حال حاضر در بهشت است؟ آیا این روح مایل است بهشتش را ترک کند؟ نه! زیرا برای چنین روحی جای بهتری وجود ندارد و این دقیقاً همان جایی است که می‌خواهد باشد. زمانی که شما در بهشت هستید، نمی‌توانید جای بهتری را تصور کنید و مشتاق جای دیگری نخواهید بود و از بودن در آن مکان راضی هستید و این حالت کافران است.

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾ (یونس: ۷)

«آن‌ها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند و به زندگی دنیا خوشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آن‌ها که از آیات ما غافلند»

برای روح کافران، این جهان موقت و دردناک و ناامید کننده بهشت است. این تمام آن چیزی است که آن‌ها می‌پندارند. عذابی را تصور کنید که ناشی از شناخت شما از دنیایی باشد که مجبور به درد کشیدن، سقوط کردن و درنهایت مردن باشید و این تنها بهشتی باشد که می‌شناسید. کسانی که مکان بهتری را نمی‌شناسند و این دنیا بهشت آن‌هاست، در زمان ناکامی بسیار ناشکیبا و عصبی خواهند شد و به سرعت فرو می‌ریزند، زیرا این دنیا قرار بوده بهشت شان باشد. این دنیا تمام آن چیزی است که برایش می‌کوشند، هر تلاشی، هر قابلیت و توانایی، هر فرصت یا هدیه ای را که توسط خالق‌شان به آن‌ها عطا شده‌است را جهت دستیابی به این زندگی به کار می‌گیرند، برای دستیابی به آن‌چه مقدور و از پیش نوشته شده‌است. روح آن‌ها متصل به جسم دنیوی‌شان است زیرا می‌اندیشند که جسم‌شان تنها بهشتی است که دارند. تمایلی برای رها کردنش ندارند و به هر قیمتی خواهان نگه داشتن آن هستند. جدا کردن روح از بهشتش با مردن، بزرگ‌ترین عذاب ممکن است. خداوند مرگ کافران رابه پاره کردن روح از بدن تشبیه می‌کند. چنانچه در قرآن می‌فرماید:

﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا﴾ (نازعات: ۱)

«سوگند به فرشتگانی که جان مجرمان را به شدت از بدن‌هایشان برمی‌کشند.»

پاره می‌شود، زیرا روح نمی‌تواند جسمش را ترک کند و معتقد است در حال حاضر در بهشت است و درکی از جای بهتر و عظیم تری ندارند.

اما برای روح مؤمنان متفاوت است. مؤمن در زندان است اما زندان چیست یا زندانی کیست؟ زندانی کسی است که به دام افتاده‌است و از خانه‌اش دور است و خواهان بودن در جای بهتری است. جسم دنیوی زندانی است برای روح مؤمن، نه به این دلیل که دنیا برایش بدبختی است، بلکه به این دلیل که روح مشتاق بودن در جای بهتر و عظیم‌تری، مشتاق بودن در خانه است و مهم نیست این دنیا چقدر شگفت انگیز و زیباست به هرحال در مقایسه با جهانی بی‌عیب‌ونقص و کامل که در انتظار آن است زندانی بیش نیست.

وابستگی و اتصال این روح به خداوند است و بهشت واقعی برای چنین روحی با خداوند است. اما این زندگی دنیوی آن روح را از آن باز می‌دارد و مانع و زندانی برای اوست. روح در هر لحظه در جستجوی بهشت است و باید زمان بگذرد تا بتواند رها شود و به خانه باز گردد. وابستگی روح مؤمن به بدن، اسیر کننده نیست و زمانی که حکم به پایان رسید و به اسیر گفته شود که می‌تواند به خانه بازگردد، هرگز در آرزوی ماندن نیست و برای ماندن تقلا نمی‌کند. بنابراین خداوند مرگ مؤمن را به‌طور متفاوتی توصیف می‌کند:

﴿وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا﴾ (نازعات: ۲)

«فرشتگانی که (روح مومنان) را با مدارا و نشاط جدا می‌سازند.»

روح مؤمن به راحتی از بدنش به بیرون می‌لغزد، چنانکه حکم اسارتش به پایان رسیده و به سوی خانه روان است. و به راستی که این زندگی زندانی برای مؤمن و بهشتی برای کافران است و همه‌ی ما توسط یک ندا دهنده فرا خوانده می‌شویم. حال، بهتر است با خود بیاندیشیم و از خود بپرسیم که ما چنان زندگی می‌کنیم

که وقت سر دادن ندای بازگشت مان، همچون رها شده‌ای از زندانیم یا همچون کسی که حصار زندان‌مان را می‌جوییم و خواهان ماندن درآن زندانیم؟ و آیا از نظر ما فراخوانی برای بازگشت به خانه است یا خیر؟







فصل چهارم



در جستجوی خداوند

محرک‌های درونی ما چنان طراحی شده‌اند که ما را به سوی برآورده کردن یک نیاز فطری سوق دهند و آن نیاز فطری توحید است، توحید به معنای «جستجو کردن، تشخیص و شناختن، تسلیم شدن به تنها قدرت برتر» است.

خداوند خلائی را با هدف مشخصی در وجود ما انسان ها نهاده است و آن هدف، سوق دادن ما به سوی یافتن راهی جهت جبران و پرکردن خلاء درونی ماست. اما مشکل این است که ما به‌طور اشتباهی سعی در پر کردنش داریم. تلاش می‌کنیم با یافتن همسر خوب، شغل مناسب، پول یا شهرت آن را پر کنیم؛ اما زمانی که آن چه به دست آورده‌ایم نمی‌تواند خلأ درونی‌مان را پر کند، مأیوس می‌گردیم.

هر نیازی، هر احساسی و هرآن‌چه در وجود ماست، می‌تواند ما را به سوی آن‌چه به‌طور حقیقی خلأ ما را پر می‌کند، به سوی خداوند هدایت کند. حتی شیطان و نفس‌مان که بزرگ‌ترین دشمنان ما هستند نیز می‌توانند ما را به خداوند برسانند البته اگر واکنش صحیحی در مقابل آن‌ها داشته باشیم. با تفکر و تلاش برای یافتن پاسخ سؤال‌هایی نظیر: «چگونه می‌توانیم خود را از شر شیطان محافظت کنیم؟»،

«آیا اطرفیان، پول و ثروت، سلاح و قدرت‌مان می‌توانند ما را در مقابل بزرگ‌ترین دشمنانمان محافظت کنند؟»، «پناهگاه ما کجاست؟» **می‌توان پی برد که حافظ ما و تنها پناهگاه ما در مقابل شیطان، خداوند است.**

و یا گناهان‌مان نیز می‌توانند ما را به خداوند برسانند، به طوری که اگر پی ببریم تنها کسی که می‌تواند گناهان ما را ببخشد، ما را از وحشت گناهان‌مان حفظ کند و گناهان ما را علاوه بر پاک کردن‌شان به اعمال صالح تبدیل کند، خداوند است. حتی ترس‌های‌مان می‌توانند وسیله وابزاری جهت یافتن خداوند باشند. زمانی که ترسیده‌ایم، تنها حافظ ما کیست؟ چه کسی می‌توانند راحتی و امنیت را به ما ارزانی دارد؟

در زمان فقر، روزی رسان ما کیست؟ در زمان سختی‌ها، غم و ناراحتی چه کسی التیام بخش قلب ماست؟ علاج، زندگی و قدرت از آن کیست؟ خداوند، تنها پناه ما در وقت هراس و وحشت است. این بهترین و با ارزش‌ترین دست آورد ترس‌های درونی ماست. گمان می‌کنیم طوفان، ترس، ناراحتی، اشتباه، از دست دادن و شکست همگی برای‌مان بد است، اما درواقع تمامی این‌ها ابزار و وسیله‌اند که ما را به خالق‌مان مایل و ما را به سویش هدایت کنند. درواقع ما را به سوی تکامل، شادی و زندگی، ما را به سوی آغازمان، به سوی آن‌چه قلب ما خواهان بازگشت به آن است، به سوی خداوندمان بازمی گردانند.

■■■





نماز- هدف فراموش شده زندگی

بشر سفرهای بسیاری را تجربه کرده است، اما مسیری هست که تنها یک نفر آن را پیموده و سفری که تنها یک مسافر داشته و مکانی که تنها یک نفر برآن پای نهاده است؛ آن سفر، معراج پیامبر حضرت محمد ﷺ به منظور دیدن خداوند و رفتن به عرش اعلی است. طی آن سفر، خداوند پیامبر محبوبش را به عرش خود برد، مکانی که حتی جبرئیل نیز اجازه ورود به آن‌جا را نداشت.

در زمان رسالت حضرت محمد، هر حکم و فرمانی توسط جبرئیل به ایشان نازل می‌شد، اما تنها یک حکم بود که توسط جبرئیل نازل نشد و خداوند برای ابلاغ آن حکم بسیار مهم، حضرت محمد را به سوی خود بالا برد و آن حکم، نماز بود.

حضرت محمد حکم نماز خواندن را که ۵۰ بار در روز بود دریافت کرد و از خداوند درخواست آسان کردن آن را نمود که تعداد آن به ۵ بار در روز کاهش پیدا کرد اما ثواب آن معادل با همان ۵۰ بار در روز و بدون تغییر باقی ماند![1]

۱. «در معراج، خداوند نماز را ۵۰ بار مقرر نمود و با برگشت پیامبر نزد حضرت موسی، موسی فرمود که قومت تاب ۵۰ بار نمازگذاردن در روز را نخواهد داشت، نزد خداوند برگرد و تقاضای کاهش تعداد نماز را بنما، با تکرار شدن رفتن و برگشتن رسول نزد خداوند جهت تقاضای کاهش تعداد نماز و به ۵ بار رساندن آن، حضرت موسی فرمودند نزد خداوند برگرد و تقاضای کاهش آن را بنما اما پیامبرعزیزمان به دلیل شرم از خداوند از بیان تقاضایش سرباز زدند، به همین دلیل خداوند فرمودند که مسلمانان ۵ بار را با بردن ثواب همان ۵۰ بار ادا کنن.
و در جایی دیگر عنوان شده‌است که با انجام کار خیری، ۱۰ ثواب به پرونده اعمال ما افزوده خواهد شد اما با هر عمل شر و بدی، تنها یک گناه اضافه خواهد شد، به این شکل نیز می‌توان متوجه شد ثواب ۵ بار نماز روزانه ما معادل ۵۰ بار نماز است. پاک و منزه هست خداوند متان. (مترجم)

لحظه‌ای تصور کنیم در صورت ۵۰ بار نمازخواندن در روز، آیا قادر به انجام کار دیگری هستیم؟ نکته همین است؛ چه راه بهتری را برای نشان دادن هدف واقعی این زندگی می‌توان یافت؟ اما، ما به گونه ای زندگی می‌کنیم که گویا دقیقاً برعکس این است! نماز چیزی هست که ما به زور در زندگی روزمره‌مان گنجانده‌ایم و اگر زمانی بیابیم انجامش می‌دهیم. درواقع این زندگی‌های ما نیست که حول نماز می‌چرخد بلکه نماز است که حول زندگی ما می‌چرخد! لحظه ای با خود بیاندیشیم که آیا ما به خاطر تماشای فوتبال تیم مورد علاقه مان، به خاطر کلاس و یا خریدمان هدف اصلی آفرینش مان را کنار می زنیم یا خیر، که اگر چنین است و نماز اولویت اول زندگی ماست، اشتباه بزرگی در باور و هدف زندگی ما وجود دارد و یا در حال شکل گیری است.

البته این در مورد کسانی است که حداقل نماز می‌خوانند؛ کسانی وجود دارند که تنها هدف زندگی‌شان را به حاشیه نرانده‌اند بلکه آن را به‌طور کامل رها کرده‌اند.

و یک نکته در مورد ترک نماز وجود دارد، هیچ عالم دینی، تا به حال زناکار، دزد، کسی که الکل می‌نوشد یا مصرف کننده مواد مخدر را کافر نخوانده است، اما بعضی از دانشمندان در مورد تارک نماز گفته‌اند که چنین کسی مسلمان نیست. این دسته از عالمان بر اساس این حدیث چنین نظری دارند: «عهد و پیمان بین ما و آن‌ها نماز است، بنابراین اگر کسی آن را ترک کند، او کافر شده‌است.»[1]

بزرگی عملی که پیامبر چنین در موردش فرموده است را تصور کنید و لحظه‌ای در مورد آن‌چه شیطان به اشتباه انجام داد و از درگاه خداوند رانده شد بیندیشید. او به خداوند اعتقاد داشت اما از به جا آوردن یک سجده، تنها یک سجده سرباز زد! حال تصور کنید سجده‌هایی را که ما از انجام شان سرباز زده‌ایم! نماز اولین چیزی است که در روز قیامت از ما سؤال خواهد شد، اما آخرین چیزی است که

۱. امام احمد.

در ذهن و برنامه‌های ماست. پیامبر می‌فرمایند: «اولین چیزی از اعمال انسان که در روز رستاخیز قضاوت خواهد شد، نماز است. اگر به خوبی انجام شده باشد، آن شخص موفق و کامیاب خواهد بود اما اگر ناقص باشد، شکست خورده و بازنده خواهد بود.»[1]

در آن روز، اهل بهشت از اهل جهنم خواهند پرسید که چرا آن‌ها داخل جهنم شده‌اند. قرآن دقیقاً به ما می‌گوید که پاسخ آن‌ها چه خواهد بود:

﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ۴۲ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ۴۳﴾ (مدثر: ۴۲-۴۳)

«چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟ می‌گویند ما از نمازگزاران نبودیم.»

چه تعدادی از ما خواهیم گفت «ما از نمازگزاران نبودیم» یا «ما از کسانی نبودیم که سر وقت نماز می‌گزاردیم» و یا «نماز، جزو اولویت‌های ما در زندگی نبود!»

اگر ما سر کلاس، سرکار یا در خواب خوش وقت سحر باشیم و نیاز به قضای حاجت داشته باشیم، آیا برای آن وقت می‌گذاریم؟ در حقیقت چنین سؤالی بی‌معنی است و ما حتی به گزینهٔ **انجام ندادن** آن نمی‌اندیشیم، درواقع پیامدهای بالقوه ناشی از نرفتن، آن را گزینه غیرممکن می‌کند. افراد زیادی وجود دارند که معتقد هستند که سرکار، سر کلاس یا حتی وقتی بیرون از خانه‌اند وقت نماز خواندن ندارند. اما چه تعداد هستند که ادعا کنند وقت رفتن به سرویس بهداشتی را ندارند؟

حقیقت این است که ما حاضریم به منظور قضای حاجت ازخواب برخیزیم، کارو کلاس‌مان را رها کنیم، اما برای نمازخواندن حاضر نیستیم چنین کنیم. به نظر مضحک می‌رسد اما حقیقت این است که ما نیازهای جسمانی‌مان را برتر از نیازهای روح‌مان می‌دانیم. ما جسم‌مان را تغذیه می‌کنیم زیرا اگرچنین نکنیم، از گرسنگی خواهیم مرد، اما خیلی از ما، به روح‌مان گرسنگی می‌دهیم و فراموش

۱. ترمذی.

می‌کنیم که اگر عبادت نکنیم، روح ما خواهد مرد.

و از قضا، جسمی که این‌چنین به آن تمایل داریم موقتی است اما روح‌مان که از آن غافلیم، ابدی و جاودانه است.

■ ■ ■





بدترین شکل دزدی کردن

انسان ممکن است در طول زندگی به شکل های متفاوتی بلغزد و یا سقوط کند، اما هیچ سقوطی تلخ تر از سقوط شخص در دینش نیست. گاهی این سقوط دختریست که به قصد متفاوت زندگی کردن تصمیم به ترک حجاب گرفته است و گاه پسری است که به دلیل دوستان جدید و تحت تأثیر شان از فعالیت‌های مذهبی‌اش دست کشیده است. این چنین داستان‌هایی به کرّات در اطراف ما شنیده می‌شود و خود ما نیز ممکن است بلغزیم و سقوط کنیم. در واقع تنها قسمت ناراحت کننده یافتن راه راست همین زمانی است که آن را گم می‌کنیم و از دستش می‌دهیم.

گاهی کمکی از دست ما برنمی‌آید جز این‌که تماشا کنیم و متعجب شویم که «چرا» و «چگونه» فردی که در مسیر درست بوده است می‌تواند این‌چنین از راه راست دور شود.

در این حیرت و شگفتی، اغلب تشخیص نمی‌دهیم که ممکن است جواب ساده‌تر از آن‌چه ما می‌اندیشیم باشد. گناهان متفاوتی از انسان‌ها سر می‌زند اما یک گناه مشترک بین تمام کسانی که سقوط کرده‌اند، وجود دارد. چه کسانی که ابتدا در مسیر مستقیم بوده‌اند و منحرف شده‌اند، چه کسانی که از ابتدا در مسیر نبوده اند. آن گناه مشترک، کوچک شمردن و یا ترک کردن نمازشان است. اگر شخصی نماز را در زندگی پراز گناهش نگه داشته است، آن نماز احتمالاً فقط حرکت جسم، نه حرکتی ناشی از قلب و روح اوست.

توجه داشته باشیم که نماز یک ویژگی حیاتی دارد که اغلب نادیده گرفته می‌شود، نماز علاوه بر این‌که ملاقات با پروردگارمان است، به معنای واقعی یک محافظت کننده نیز است.

چنانچه خداوند در قرآن می‌فرمایند:

﴿اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾ (عنکبوت: ۴۵)

«آن‌چه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شد. تلاوت کن و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و گناه باز می‌دارد و یاد خدا بزرگ‌تر است؛ و خداوند می‌داند شما چه کارهایی انجام می‌دهید!»

بنابراین، زمانی که انسان نمازخواندن را ترک می‌کند، درواقع این محافظ را نیز از دست می‌دهد. باید دقت داشته باشیم که ترک نماز مرحله به مرحله، نه به طورناگهانی اتفاق می‌افتد. به این صورت که ابتدا با به تأخیر انداختن نماز اول وقت، سپس با قضا کردن نماز و خواندنش با نماز بعدی و در نهایت ممکن است به ترک کردن نماز منجر شود. پیش از آنکه پی ببریم، نماز نخواندن عادت می‌شود و به‌طور ضمنی و هم زمان با آن اتفاق دیگری نیز می‌افتد که قابل دیدن نیست. با هر تأخیر یا ترک نماز، جنگی پنهانی آغاز می‌شود و آن جنگ شیطان است. با ترک نماز، انسان زره و محافظش که خداوند به او بخشیده است را زمین می‌گذارد و وارد میدان نبرد می‌شود و این‌چنین شیطان ممکن است حکمرانی مطلق داشته باشد.

و در مورد این حقیقت، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ (زخرف: ۳۶)

«و هر کس از یاد خداوند روی گردان شود شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست.»

بنابراین عجیب نیست که غفلت در نماز، اولین گام و اولین مرحلهٔ سقوط انسان باشد. کسانی که از مسیر درست جا مانده‌اند، تنها کافی است بیاندیشند که آغاز سقوط‌شان از کجا بوده است و این‌چنین پی‌خواهند برد که آغاز آن با قصور در به جای آوردن نماز و کوچک شمردن آن بوده است.

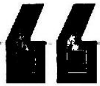
کسانیکه مایلند تغییری در زندگی شان ایجاد کنند، بهتر است به طور جدید و متفاوتی به نماز وجایگاه نماز در زندگی شان بنگرد و اولویت های زندگی شان را بازنگری کنند و در صورت نیاز به اصلاح آن بپردازند و این چنین خواهند توانست تغییر دلخواه شان را در زندگی رقم زنند.

گاهی تفکری در ذهن ما شکل می گیرد که تنها حیله ای از سوی شیطان است و آن تفکر این است که ابتدا باید به زندگی و برنامه هایمان و سپس به نمازمان برسیم. شیطان به خوبی می‌داند این نماز است که انرژی لازم و هدایت جهت اداره زندگی‌مان را به ما می‌دهد. همان طور که ماشین با باک خالی حرکت نخواهد کرد و اگر اقدام به پرکردن باک با هرچه جز بنزین نماییم همچنان بی‌حرکت خواهد ماند، بدون نماز نیز زندگی ما در جهت مثبتی حرکت نخواهد نمود.

خانه، ماشین و دارایی های ما برای‌مان ارزشمند هستند، به همین دلیل بدون محافظ رهایشان نمی‌کنیم و هزینه‌های زیادی را به منظور امنیت و بیمه آن‌ها می‌پردازیم. اما دین‌مان را بدون محافظ رها می‌کنیم و اجازه می‌دهیم توسط بدترین دزد، مورد سرقت قرار گیرد. دزدی که به درگاه خداوند قسم یاد کرده است که تا پایان دنیا دست از دشمنی با ما برندارد.

دزدی که روح ابدی و جاودان ما را و بلیط ورود به بهشت را از ما می‌رباید.

■ ■ ■



مکالمه و گفتگوی روحانی

در طول روز مسئولیت‌های شغلی، درسی و خانوادگی حواس و توجه ما را به خود مشغول می‌کند و به جز زمانی که به نمازهای پنج گانه‌مان اختصاص می‌دهیم، زمان دیگری را نمی‌یابیم که به تأمل کردن و یا حتی استراحت ذهنی‌مان اختصاص دهیم و بسیاری از ما به واسطه شلوغ بودن محیط زندگی‌مان، حتی ممکن است پی نبریم چه چیزی را از دست می‌دهیم. اما زمانی از شب است که تمام جهان دگرگون می‌گردد. زمانی که کار پایان می‌گیرد، ترافیک آرام می‌گردد و سکوت، تنها صدایی است که شنیده می‌شود.

در آن زمان که تمام جهانیان خوابند، یک نفر بیدار و منتظر ماست که او را بخوانیم و با او سخن بگوییم.

در حدیث قدسی چنین شرح داده شده‌است: «خداوند، در یک سوم پایانی شب، تا پایین‌ترین طبقه آسمان پایین می‌آید و می‌فرماید: کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ کسی هست که از من بخواهد که به او ببخشم؟ کسی هست که درخواست بخشش داشته باشد تا او را بیامرزم؟»[1]

---

۱ بخاری- مسلم.

چه اتفاقی می‌افتد اگر پادشاهی به درب منزل ما بیاید و پیشنهاد کند که از او بخواهیم تا به ما ببخشد؟ شاید ساعت‌مان را تنظیم کنیم که برای همچین ملاقاتی، سر وقت بیدار شویم. اگر به ما گفته شود دقیقاً یک ساعت قبل از سپیده دم چکی با مبلغ بالا به درب خانه ما فرستاده می‌شود، آیا برای گرفتن آن بیدار نخواهیم شد؟

خداوند به ما می‌فرمایند که پیش از فجر، نزد بندگانش خواهد آمد. تصور کنیم که پروردگار جهانیان پیشنهاد می‌کند که با ما سخن گوید و منتظر می‌ماند که با او سخن بگوییم ولی با این حال بسیاری از ما، او را منتظر می‌گذاریم زیرا در خواب نازیم! یک روز خواهد آمد که حجاب ازمقابل چشمان ما کنارزده خواهدشد. چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ (ق: ۲۲)

«(به او خطاب می‌شود:) تواز این صحنه (ودادگاه بزرگ) غافل بودی وما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است!»

و در آن روز، ما حقیقت واقعی را درک خواهیم کرد. در آن روز پی خواهیم برد که دو رکعت نماز از آسمان و زمین و هرچه در اوست با ارزش‌تر بوده است و پی خواهیم برد که چکی سفید امضا هر شب درب منزل ما قرار داده می‌شد در حالیکه ما خواب بوده‌ایم در آن روز به ارزش آن چک پی خواهیم برد. روزی خواهد آمد که تنها آرزوی ما بازگشت به دنیا و به جا آوردن تنها ۲ رکعت نماز خواهد بود. در آن روز خداوند از کسانی که او را در این دنیا فراموش کرده‌اند و دل و ذهن و قلب شان مشغول و شیفته سراب این دنیا بوده است رو برمی‌گرداند و آن‌ها را فراموش می‌کند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا. قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى﴾ (طه: ۱۲۵-۱۲۶)

«می‌گوید: پروردگارا! چرا نابینا محشورم کردی؟ من که بینا بودم!

می‌فرماید: آن گونه که آیات من برای تو آمد و تو آن‌ها را فراموش کردی؛ امروز نیز تو فراموش خواهی شد.»

ودرجای دیگری می‌فرماید:

﴿لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ﴾ (مؤمنون: ۶۵)

«(اما به آن‌ها گفته می‌شود) امروز فریاد نکنید، زیرا از سوی ما یاری نخواهید شد!»

این آیه‌ها، در مورد فراموش شدن توسط یک دوست قدیمی یا در مورد عذاب و آتش جهنم، یا پوست سوخته و تاول زده نیست! بلکه در مورد بزرگ‌ترین مجازات، در مورد فراموش شدن توسط خداوند است.

پیامبر ﷺ درمورد بزرگ‌ترین پاداش چنین می‌فرماید: «زمانی که بهشتیان وارد بهشت شوند، خداوند عزوجل می‌فرماید: آیا شما آرزو و درخواستی از من دارید؟ آن‌ها خواهند گفت: مگر صورت ما را درخشان نساختی؟ مگر ما را وارد بهشت نکردی و ما را از آتش جهنم حفظ نکردی؟ و خداوند حجاب را کنار خواهد زد و جلوه‌ای از وجود خود را به آنان نمایان خواهد ساخت که بزرگ‌ترین و با ارزش‌ترین پاداش خواهد بود.»

نیازی نیست که تا آن روز منتظر بمانیم که نتیجه ملاقات‌های شبانه‌مان با خداوند را مشاهده کنیم، حقیقت این است که با هیچ کلمه‌ای نمی‌توان آرامش ناشی از آن را در زندگی توصیف کرد و تنها کسانی که آن را تجربه کرده‌اند، می‌توانند به آن پی ببرند. زمانی که نمازهای قیام را تجربه کنیم، پی خواهیم برد که زندگی ما را دگرگون ساخته است. ناگهان فشاری که زندگی به ما وارد می‌کند و مشکلات حل نشدنی ما، با آن حل خواهد شد.

و نزدیکی به خداوند که شاید در ابتدا دست نیافتی به نظر می‌رسید، دست آورد زندگی‌مان و روشن گر راه ما خواهد شد.

■ ■ ■



تاریک‌ترین ساعت شب و طلوع فجر

می‌گویند، تاریک‌ترین لحظه شب درست قبل از سپیده‌دم است. اگرچه از نظر نجومی تاریک‌ترین لحظه شب بسیار زودتر از آن لحظه است اما حقیقت این سخن کمتر از واقعیت نیست. همان طور که تاریک‌ترین زمان‌های در زندگی‌مان، درست همان لحظاتی که به نظر می‌رسد همه چیز شکسته است و هیچ چیز قابل ترمیم نیست، همان زمان هایی که حتی توان ایستادن روی پاهای خود را نداریم و یا حتی ذره ای امید به بهبود شرایط در دل ما یافت نمی‌شود، برای ما با ارزش ترین ها را به ارمغان می‌آورد.

آیا حضرت ایوب علیه‌السلام همه چیزش را یکی پس از دیگری از دست نداد؟ ایشان شب را به معنای واقعی کلمه تجربه کردند در حالی که برای بسیاری از ما فقط استعاره است! ما در چنین شرایطی گمان می‌کنیم که سختی‌های‌مان تا ابد به درازا خواهد کشید. اما رحمت خداوند نور خورشید را به تاریکی شب‌های ما می بخشد و دل‌های ما را گرما می‌بخشد.

بعضی از ما در لحظات سختی که به تصورمان تا ابد به درازا خواهد انجامید، ممکن است در دین‌مان سقوط کنیم و در پی چنین سقوطی گمان کنیم که از

پروردگارمان جدا شده‌ایم. اما همان طور که خورشید در پایان شب طلوع می‌کند، شب و لحظات تاریک زندگی ما نیز خواهند گذشت و خورشید طلوع خواهد کرد. شاید یکی از دلایل قرار دادن ماه رمضان در زندگی ما همین باشد که خداوند به واسطه ی رحمت بیکرانش ما را از انزوا و ظلمت وجودمان خارج کند. و نور رمضان را جهت محو کردن تاریکی و روشنایی بخشیدن به شب های ما قرار دهد. خداوند ماه قرآن و رحمت را به منظور پر کردن خلأ و حس پوچی ما، تسکین حس تنهایی‌مان و پایانی برای سختی‌های روح ما، به ما بخشیده است.

چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ (احزاب: ۴۳)

«او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد و فرشتگان او (نیز) برای شما تقاضای رحمت می‌کنند تا شما را از ظلمات (جهل و شرک گناه) به سوی نور رهنمون کند، او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است.»

و این رحمت برای تمام کسانی که خواهان آن هستند، ادامه می‌یابد. حتی به کسانی که بزرگ‌ترین گناهان را مرتکب گشته‌اند نیز توصیه شده‌است که امیدشان را از دست ندهند چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (زمر: ۵۳)

«بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

خداوند بخشنده است و ماه رمضان، زمانی است که بیش‌ترین بخشش خداوند شامل حال ما می‌شود. پیامبر عزیزمان در مورد رمضان می‌فرمایند: «آغاز آن رحمت است، وسط آن بخشش است و پایان آن رهایی از آتش جهنم است.»

هر لحظه‌ای از رمضان فرصتی جهت برگشت به سوی خداوند است.

هر چیزی که در طول زندگی با آن مواجه می‌شویم، درواقع نتیجه مستقیم اعمال خود ماست، اگر تحقیر می‌شویم یا احساس کمبود می‌کنیم، گناهان خود ماست که ما را پایین می‌کشد و تنها خداوند است که می‌توانیم به او امیدوار باشیم که دست ما را بگیرد و ما را بالا بکشد. اگر نمی‌توانیم نماز صبح را به جا بیاوریم یا احساس می‌کنیم توانایی دور ماندن از گناه و حرام نداریم؛ باید ارتباط‌مان با خداوند را بررسی کنیم و همواره به یاد داشته باشیم که هر موفقیتی، شکستی، دست آوردی و از دست دادنی در این زندگی با خداوند و در واقع با ارتباط ما با خداوند مرتبط است. حال تصور کنیم فرصتی داریم که از هرچه که از انجام آن پشیمانیم، به لطف و رحمت خداوند به‌طور کامل رهایی یابیم و اثر آن از اعمال‌مان پاک گردد، رمضان همان فرصت است. چنانچه پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «هر کسی در ماه رمضان، به واسطه ایمانش و به امید ملاقات با پروردگارش روزه بگیرد، همه گناهان گذشته‌اش آمرزیده خواهد شد.»[1]

با داشتن چنین فرصتی، بهتر است از خود بپرسیم چگونه می‌توانیم بیش‌ترین سود را از این فرصت بی‌نظیری که به ما عطا شده‌است، ببریم؟ دو مورد که غالباً فراموش می‌شود را نباید از ذهن دور نگاه داشت:

بدانیم که چرا روزه می‌گیریم- بسیاری از افراد روزه می‌گیرند تنها به این دلیل که واجب است بدون این‌که هدف آن را درک کرده باشند. بسیاری نیز ارزش روزه گرفتن را به حدی پایین می‌آورند که گویا دلیل آن تنها درک کردن گرسنگی و حال فقرا است، اگرچه این یکی از تاثیرهای زیبای روزه گرفتن است، اما هدف اصلی که از سوی خداوند تعیین شده‌است، نیست. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (بقره: ۱۸۳)

«ای افرادی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همانگونه که بر کسانی

۱. بخاری.

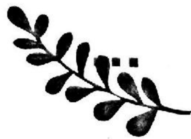
که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزگار شوید.»

با کنترل و مهار کردن نیازهای جسمانی‌مان، توانایی و قدرت برای مبارزه‌ای عظیم‌تر را به دست می‌آوریم و آن کنترل و مهار کردن نفس‌مان در زمان روزه‌داری است. با هر سوزش معده‌مان به دلیل گرسنگی، خداوند را به یاد می‌آوریم، همان خدایی که به خاطر او، این از خودگذشتگی را انجام می‌دهیم. با یادآوری خداوند و از خودگذشتگی برای خوشنودی‌اش، به‌طور مداوم حضور خداوند را حس می‌کنیم و این‌چنین است که می‌توانیم تقوی‌مان را افزایش دهیم. همان طور که یادآوری حضور خداوند ما را از گناه پنهانی خوردن بازمی‌دارد، مانع انجام باقی گناهان و خطاها نیز می‌شود زیرا یقین داریم خداوند در همه حال ناظر اعمال ماست حتی زمانی که هیچ کس در اطراف ما نیست. این باور، همان تقوی است.

بدانیم که روزه گرفتن تنها گرسنگی و تشنگی نیست- پیامبر فرموده‌اند: «کسی که از دروغ و انجام کارهای نادرست دست برندارد، بداند که خداوند به ترک غذا و نوشیدن آنان نیازی ندارد.»[1] و هم‌چنین به ما اخطار کرده‌اند: «بسیاری از مردم روزه می‌گیرند اما چیزی به جز گرسنگی و تشنگی را به دست نمی‌آورند؛ و بسیاری نماز شب می‌خوانند اما چیزی به جز بیدار ماندن عایدشان نمی‌شود.»[2]

به یاد داشته باشیم روزه تنها نخوردن و نیاشامیدن نیست، بلکه در مور تلاش کردن به منظور **انسانی بهتر بودن** است. طی این تلاش کردن، به ما فرصتی داده می‌شود که از تاریکی ناشی از فاصله‌مان با خداوند، خارج شویم.

اما همچون خورشید که در آغاز روز طلوع و در پایان غروب خواهد کرد، رمضان نیز خواهد آمد و خواهد رفت و تنها نشانی از آن بر قلب‌های ما به یادگار خواهد گذاشت.



۱. بخاری.
۲. ترمذی.



تفکر و تأمل بر مرگ

• من این متن را در راه بازگشت از مراسم خاکسپاری شخصی پرهیزگار و درستکار، در ماشین نوشتم. امیدوارم خداوند ایشان را بیامرزد و رحمتش را شامل حال او و خانواده کند. •

شخصی را امروز به خاک سپردیم و اکنون در حال برگشت به خانه‌ایم. در حال حاضر، من و شما زنده‌ایم اما نه به دلیل متفاوت بودن‌مان از کسانی که زندگی را بدرود گفته‌اند! یا به این دلیل که آنان رفتنی بودن و ما ماندگاریم. بلکه زنده‌ایم تنها به این دلیل که واگن ما هنوز به مقصد نرسیده است. ما به سوی خانه، اتاق خواب، سرگرمی‌ها، مشاغل، خانواده و دوستان‌مان در حرکتیم، در واقع به سوی حواس پرتی‌هایمان، به سوی بت‌ها و خدایان دروغین‌مان در حرکتیم. اما این تمام ماجرا نیست!

در مقایسه با فرد متوفی، ما نیز در مسیر مشابهی در حرکتیم، فقط نمی دانیم که حرکت مان به سوی اول و آخرمان، به سوی خداوند چه مدت زمانی به طول خواهد انجامید.

جسم ما فقط یک وسیله است که ما را به آن‌جا می‌کشاند و زمانی که به آن نقطه

رسیم، جسم خود را پشت سر رها خواهیم کرد، همان‌طور که جسم آن شخص امروز جا ماند و به خاک سپرده شد. جسم ما از خاک آمده و به خاک بازخواهد گشت. جسم ما تنها یک کالبد به منظور نگاه داشتن روح ماست. در واقع یک همراه موقت است! و من نیز جسمم را زمانی که به مقصد برسم رها خواهم کرد و آن مکانی که روح بدان رهسپار است، خانه حقیقی ماست. به همین دلیل است که خداوند زمانی که روح فرد درستکار را می‌خواند، می‌فرماید ﴿ارْجِعِي﴾ (فجر: ۲۸) «**باز گرد.**»

روح آن جسمی که به خاک می‌سپاریم، از زندگی رخت برنمی‌بندد؛ بلکه اگر خدا بخواهد وارد مرحله‌ای بهتر و والاترخواهد شد و به خانه‌اش خواهد رفت. جسمی که از مادیات ساخته شده است باید در همین دنیا باقی بماند و توسط روح، رها شود. زیرا جسم از دنیایی پست و حقیر ساخته شده‌است، دنیایی که نیاز به خور و خواب دارد و در آن زجر می‌کشد و درنهایت می‌میرد. اما روح از دنیایی والاتر است و تنها یک نیاز دارد و آن با خداوند بودن است.

زمانی که جسم می‌گرید و درد می‌کشد، روح توسط آسیب‌های دنیوی قابل لمس شدن نیست و تنها یک چیز می‌تواند به روح آسیب بزند و آن را به کشتن دهد و آن هم محروم شدن از تنها نیازش، یعنی نزدیک بودن به خداوند است. بنابراین ما نباید برای روحی که با مرگ، به خانه‌اش رسیده است بگرییم. بلکه باید برای شخصی که هنوز زنده است اما روحش به دلیل دوری از خالقش مرده است گریست و اندوهگین بود. و این چنین است که روح فرد مؤمن و معتقد، حتی در زندگی این دنیا نیز مشتاق رسیدن به خانه است.

پروردگارا، روح ما را از گزند دیگران و آسیب های مختلف حفظ نما به طوری که آرامشش توسط دنیای بیرون قابل لمس و پریشان شدن نباشد، همچون روحی که در قرآن «نفس مطمئنه» خطابش نموده ای:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۲۷ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۲۸ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۲۹ وَادْخُلِي جَنَّتِي ۳۰﴾ (فجر: ۲۷-۳۰)

«تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خوشنودی و هم او از تو خوشنود است، پس در زمره بندگان من درآی و به بهشت وارد شو!»

■ ■ ■



چرا دعاهای من اجابت نمی‌شود؟

گاهی برای داشتن چیزی و یا رسیدن به کسی دعا می کنیم و به شدت تمنای داشتنش را داریم، اما دعای ما اجابت نمی شود و به آنچه می خواهیم نمی رسیم. با اجابت نشدن دعاهای مان چه می کنیم و چه حسی به ما دست می دهد؟ شاید بهتر باشد ابتدا بیاندیشیم آن چه در آرزوی آنیم، وسیله ای در زندگی ماست یا هدف و پایان مان؟ اگر تفکر ما به گونه ای باشد که شاید خداوند چیز دیگری را برای ما برگزیده است یا با نداشتن آن‌چه دلخواه ماست و به واسطه سختی‌ها ما را پاک می‌گرداند، یا به ما صبرگذشتن از مشکلات یا دور بودن از تمنا وآرزوی‌مان را عطا می‌کند که به واسطه آن بتوانیم به هدف و پایان‌مان خداوند برسیم و یا اگر چنین بیاندیشیم که با داشتن آنچه در آرزوی آنیم و در نتیجه داشتنش و مشغول شدن قلب وذهن‌مان با آن، بی‌پروا و بی‌اعتنا نسبت به پایان‌مان می‌گردیم، حال با نرسیدن به آرزوهای مان یا از نظر خودمان اجابت نشدن دعاهای مان چه حسی به ما دست خواهد داد و چه خواهیم کرد؟

ولی ما با اجابت نشدن دعاهای‌مان آشفته و گاهی خشمگین می‌گردیم. شاید به این دلیل است که گاهی هر چیزی راعکس آن‌چه هست، می‌بینیم‌ا و درواقع مرکز

توجه و تمرکز ما اشتباه است. دنیا را پایان خود می‌پنداریم و خداوند را همچون وسیله‌ای به کار می‌گیریم تا به هدف و پایان‌مان برسیم. ما با دعا کردن، خداوند را همچون وسیله‌ای به کار می‌گیریم که به خواسته‌هایمان برسیم. اما خداوند یک وسیله نیست، بلکه پایان است. حتی هدف نهایی از دعا کردن نیز نزدیک ساختن ما به خداوند و ارتباط با اوست.

به عنوان مثال و درک عمیق‌ترین موضوع، به دعای استخاره بنگریم. زیبایی دعای استخاره در این است که توجه و تأکید این دعا بر آن‌چه ما خواهانش هستیم نیست. این دعا، بدون نقص و کامل است زیرا در این دعا ما تصدیق می‌کنیم که تنها خداوند است که خیر ما را می‌داند و ما با این دعا، آن‌چه خیر دنیا و آخرت ما را در بر دارد و دور کردن آن‌چه به صلاح نیست را از خداوند می‌خواهیم. اما این بدان معنا نیست که ما نمی‌توانیم برای داشتن مورد خاصی و آن‌چه به شدت خواهان دسترسی به آنیم دعا کنیم، بلکه به این معناست که ما از خداوند بخواهیم، به بهترین شکل جهت دستیابی به آن تلاش کنیم و به خداوند توکل داشته باشیم و به آن‌چه خداوند مقدر می‌کند، خوشنود و راضی باشیم.

خداوند همیشه پاسخگوی دعاهای ماست، اماگاهی نه به آن شکلی که خواهان آنیم یا تصور اجابت شدنش را داریم. گاهی خداوند، با علم نامحدود خود ممکن است برای ما آن‌چه را که برای ما بهتر است، بفرستد و ما تصورکنیم دعاهای ما اجابت نمی‌شود، شاید به این دلیل باشد که ما اجابت دعایمان را به دلیل علم ناقص خود درک نمی‌کنیم. باید به یاد داشته باشیم که خداوند خیر ما را می‌داند و می‌خواهد.

■ ■ ■





فضای مجازی- دامی پنهانی

کمی به دنیای اطراف‌مان بنگریم، در دنیایی از iphone، ipad، myspace، you-tube و ... احاطه شده‌ایم. مرکز توجه چنین دنیایی مشهود است: من، برای من، من را و ...

هر کدام از ما دارای یک نفس هستیم، بخشی از وجودمان که باید کنترل شود ولی اگر نفس ما تغذیه شود و قوی گردد، ما را به کنترل خویش خواهد گرفت و پس از فرمانروایی نفس‌مان بر ما، دیگر ما بنده خداوند نیستیم، بلکه بنده نفس‌مان گشته‌ایم. نفس ما قسمتی از وجود ماست که عاشق قدرت است و میل به دیده شدن دارد، مایل است تمجید شود و محبوب باشد و این همان کاری است که فضای مجازی انجام می‌دهد. فضای مجازی همان امکانی است که هر کلمه، عکس وهر آن‌چه بدان می‌اندیشیم می‌تواند با آن دیده شود. با درگیر این فضا شدن، با ذهنیت **قرار دادن در فضای مجازی** زندگی خواهیم کرد. تفکری را در ما ایجاد می‌کند که گویا هدف زندگی در معرض نمایش بودن، دیده شدن و تأیید شدن از سوی بقیه و شنیدن نظرات بقیه است. گاهی، حس خود بزرگ‌بینی را به وجود می‌آورد. زیرا در دنیایی که هر حرکت ناچیز من نمایش داده می‌شود، پیامی

را منتقل می‌کند که من خیلی مهم هستم!

و این جهان، متمرکز بر «من» است. دقیقاً شناختی خلاف هدف آفرینش به ما می‌دهد. چنانچه هدف این زندگی پی بردن به بزرگی خداوند، ضعف خود و نیازمندی‌مان به خالق هستی است. هدف، دور کردن خود از مرکز زندگی و قرار دادن خداوند در آن نقطه است. اما فضای مجازی، اگر به درستی مورد استفاده قرار نگیرد، توهمی خلاف حقیقت را در ما ایجاد می‌کند.

گویا من آن قدر مهم هستم که کوچکترین عملم یا وعده‌ی غذایی‌ام، همچون خبر مهمی باید به گوش همگان برسد. پس ازآن منتظر تمجید شنیدن و تأیید شدن می‌مانیم یا حتی خود را با دیگران مقایسه می‌کنیم و در باطن، در تعداد دوستان مجازی با دیگران به رقابت می‌پردازیم! دوستانی که شاید هیچ کدام از آن‌ها را به رسمیت نشناسیم.

خداوند، در قرآن در مورد تمایل به افزون خواهی، به ما هشدار داده است:

﴿أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ (تکاثر: ۱)

«افزون طلبی (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته (و از خداوند غافل نموده) است.»

رقابت در تعداد دوستان مجازی یا حتی تعداد لایک ها! ممکن است نتیجه‌ای همچون رقابت در ثروت اندوزی داشته باشد و آن نتیجه پریشان و حواس پرت شدن ما توسط آن‌هاست. فضای مجازی ممکن است پیامد خطرناک دیگری نیز داشته باشد و آن تمرکز بر زندگی دیگران است. دیگران چه می‌کنند؟ چه چیزی را می‌پسندند؟ در مورد من چه می‌اندیشند؟

و این‌چنین زندگی ما به تدریج وارد مدار مخلوقات می‌شود. بدین معنا که درد، شادی، غم، ارزش من، موفقیت، شکست و درواقع زندگی من در آن مدار توسط مخلوقات تعریف می‌گردد.

زمانی که در مدار مخلوقات زندگی کنیم، رشد و موفقیت یا سقوط‌مان وابسته

به مخلوقات است. اگر از ما راضی‌اند و ما را می‌پسندند، موفق هستیم! در غیر اینصورت سقوط می‌کنیم. همچون یک زندانی که کلید خوشحالی، ناراحتی، کمال، امید و ناامیدی‌اش را به مخلوقات سپرده است که برایش نگاه دارند.

اما زمانی که در مدار خالق زندگی کنیم چگونه است؟ وجه نقد مورد نیاز برای گذران زندگی‌مان چه خواهد بود؟ رضایت خداوند پاداش ما و نارضایتی او تنبیه و عذاب ما خواهد بود. اما نقدینگی زندگی در مدار مخلوق چه می‌تواند باشد؟ تحسین و نکوهش مخلوقات، به گونه‌ای که در صورت ورود به مدار مخلوقات، هر چه عمیق‌تر وارد آن شویم، در به دست آوردن وجه نقد این مدار، بیش‌تر طمع می‌ورزیم و ترس از دست دادن آن بیش‌تر ما را درگیر می‌کند.

در این راه، ممکن است گرفتار ریا، آن شرک پنهانی گردیم. درواقع ریا، نتیجه زیستن در مدارمخلوقات و تلاش برای برانگیختن هر چه بیش‌تر تحسین اطرافیان‌مان و هراس از دست دادن مقام و جایگاه‌مان نزد دیگران است. هر چه بیش‌تر از مردم بترسیم، بیش‌تر بنده آنان می‌گردیم. آزادی واقعی زمانی حاصل می‌گردد که ترس از هر چیزی و هر کسی به جز خداوند را رها کنیم.

روزی شخصی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: «ای پیامبر خدا، مرا به کاری هدایت کن که اگر انجام دهم، هم خداوند و هم مردم مرا دوست خواهند داشت. پیامبر ﷺ فرمودند: خودت را ازمردم جدا کن و به آنان وابسته نباش که در نتیجه خداوند تو را دوست خواهد داشت؛ و به داشته‌های مردم طمع نورز و خودت را از آن چه با آنان است جدا کن که در نتیجه، مردم تو را دوست خواهند داشت.»[1]

بدین معنا که هرچه کمترخواهان عشق و توجه مردم باشیم، بیش‌تر آن را به دست می‌آوریم. و هرچه کمتر به آنان نیازمند باشیم، افراد بیش‌تری خواهان همراهی با ما و دوستی ما خواهند بود. بر اساس آن‌چه این حدیث به ما می‌آموزد، تنها با شکستن مدار مخلوقات است که می‌توانیم هم نزد خداوند و هم مردم محبوب گردیم.

۱. ابن ماجه.

و در آخر، همان طور که یک چاقو می‌تواند هم برای تکه کردن و توزیع غذا بین محرومان و هم برای کشتن یک شخص مورد استفاده قرار گیرد، فضای مجازی نیز می‌تواند در جهت مثبتی نیز مورد استفاده قرار گیرد. همان طور که facebook واژگون کردن دیکتاتوری را تسهیل کرد. فضای مجازی می تواند یک ابزار قدرتمند جهت سازمان دهی کردن، اطلاع رسانی یا متحد ساختن مورد استفاده قرار گیرد.

بنابراین فضای مجازی نیز مانند هر نعمت دیگری در زندگی باید در راه آزادسازی ما مورد استفاده قرار گیرد، نه وسیله‌ای باشد که ما را به بندگی و اسارت خویش درآورد.

■ ■ ■





توکل- دستاویزی که هیچ گاه شکسته نمی‌شود

حسابی هراسان بود، زیرا تنها منبع تغذیه‌ای را که می‌شناخت از دست داده بود، اما نمی‌دانست مراقب او به جای تمام چیزهایی که از او گرفته بود تدارک بهتری را برایش در نظر داشت. تغذیه او که به واسطه خون مادرش بود با شیر مادر و دیواره‌ها بی‌جان رحم که تصور می‌کرد تنها محافظ اوست، با آغوش پرمهر خانواده‌اش جایگزین می‌شد. اما برای نوزاد تازه متولد شده چنین به نظر می‌رسید که همه چیزش را از دست داده است.

زمان‌هایی در زندگی هر یک از ما وجود دارد که احساس می کنیم(همچون چنین نوزادی) همه چیزمان را از دست داده ایم، هیچ چیزی شبیه به انچه تصورش را داشته ایم و یا خواهانش بوده ایم نیست و ترس تمام وجودمان را خدا می‌گیرد. دلیل این ترس و هراس در زمان ناکامی چیست؟ چرا اعتماد به خداوند نمی‌تواند دل ما را آرام کند؟

چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (انفال: ۲)

«مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دل‌هاشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آن‌ها خوانده می‌شود، ایمان شان فزون‌تر می‌گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.»

در جای دیگری خداوند می‌فرماید:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ٢﴾ (ملک: ۱-۲)

«پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست. آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید و او شکست ناپذیر و بخشنده است.»

چگونه است که ما نمی‌توانیم تمام و کمال به خداوند اعتماد کنیم؟ چنانچه شخصی که حقیقت وجود خداوند و قدرت او را درک کرده باشد، به راحتی می‌تواند تمام و کمال به خداوند اعتماد و توکل کند. شاید به دلیل ضعف و ناتوانی ذهن بشری ماست که نمی‌توانیم چنین کنیم. هیچ چیزی در این جهان، حتی یک برگ درخت بدون اذن خداوند از درخت نمی‌افتد.

خداوند به ایمان آورندگان در قرآن می‌فرماید:

﴿قُل لَّن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (توبه: ۵۱)

«بگو هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد، مگر آن‌چه خداوند برای ما نوشته و مقرر داشته است، او مولا (و سرپرست) ماست؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.»

﴿وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (طلاق: ۳)

«وهرکس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند...»

﴿...قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىَ لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: 256)

«... (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده‌است. بنابراین، کسی که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست و خداوند شنوا و داناست.»

و حضرت رسول ﷺ نیز می‌فرمایند: «اگر به خداوند اعتماد و توکل کنید، رزق و روزی‌تان را برای شما مقرر خواهد کرد همان طور که برای پرندگان مقرر می‌دارد، صبح با شکم خالی از لانه شان خارج می‌شوند و غروب با شکم پر بازمی‌گردند.»[1]

و این‌چنین خداوند روزی‌مان را از مکان و جاهایی تأمین می‌کند که ما هرگز تصورش را نمی‌کنیم.

■ ■ ■



۱. ترمذی.



توکل، امید و کوشش: سه جزء تشکیل دهندهٔ یک اصل

وحشت زده شوهرش را صدا زد، همان کسی که قصد ترک کردن او را داشت. «ما را رها می‌کنی که بمیریم؟» پاسخی نشنید. دوباره صدا زد، همچنان جوابی نشنید. دوباره صدا زد وپرسید: «ازخدایت فرمان یافته‌ای که ما را به این‌جا بیاوری؟» حضرت ابراهیم‌ﷺ پاسخ داد: «بله». این‌جا بود که ترس هاجر از بین رفت. اگرچه او خود را وسط بیابان با فرزندی تازه متولد شده بدون هیچ نشانی از آب تنها یافت؛ اما با اطمینان کاملی که به خدایش داشت می‌دانست که به حال خود رهایش نخواهد کرد. پس از رفتن حضرت ابراهیم، اسماعیل از تشنگی زیاد شروع به گریه کرد. اگرچه هاجر به خداوند اعتماد و توکل داشت اما ننشست و منتظر نماند که آب از آسمان ببارد! همراه با توکلی که قلبش را انباشه بود، با تمام قوایش نیز کوشید، آغاز به دویدن بین کوه صفا و مروه کرد که نشانی از آب بیابد. هرگاه هاجر به بالای کوه می‌رسید و نشانی از آب نمی‌یافت، مأیوس نمی‌شد، زیرا اراده و ایمانی راسخ داشت و به تلاش و کوشش خود ادامه می‌داد. درواقع تشریفات و مناسک حج به دلیل تلاش و کوشش هاجر، **سعی** به معنی تلاش کردن و کوشیدن نامیده شده‌است.

بسیاری از مردم توکل را با تسلیم و دست از تلاش برداشتن اشتباه می‌گیرند. در صورتی که چنین نیست و داستان هاجر، مثال زیبایی از توکل و کوشیدن هم زمان است. همان‌طور که مردی نزد پیامبر آمد و پرسید «آیا باید به خداوند توکل کند یا شترش را ببندد؟ پیامبر پاسخ دادند که باید شترش را ببندد و سپس به خداوند توکل کند.»

توکل عملی فیزیکی نیست، بلکه قلبی است. همان‌طور که اعضای بدن باید برای رسیدن به هدف تمام تلاش خود را انجام دهند، قلب نیز به‌طور کامل باید به خداوند توکل کند. چنانچه حاصل و نتیجه به دست آمده ناشی از تلاش فیزیکی ماست، قلب نیز با دانستن موقعیت بی‌عیب خداوند خوشنود خواهد بود.

به منظور دستیابی به این مرحله، باید امیدوار بود و به‌طور فیزیکی تلاش کرد و با اطمینان قلب جلو رفت.

■ ■ ■





بیداری

تصور کنیم تمام زندگی‌مان را درغاری زیسته‌ایم وتفکرما چنین بوده است که آن غار، تمام دنیای ما است. اما ناگهان قدم به خارج از غار می‌گذاریم و برای اولین بار در زندگی آسمان، درختان، پرنده‌ها و خورشید را می‌بینیم. به ناگاه پی می‌بریم که تصور ما از دنیای اطراف‌مان کاملاً اشتباه بوده است و حقیقت زیباتری را درک می‌کنیم و ناگهان اهمیت زندگی پیشین‌مان در غار، در ذهن ما کم رنگ می‌گردد.

برای اولین بار احساس قدرتمندی، زنده بودن و آگاهی داریم. این یک احساس غیرقابل توصیف است. با دست یابی به حقیقت جدید، روح ما به سطح بالاتری صعود خواهد کرد واین تجربه به هوشیار شدن و بیداری ما می‌انجامد. این حس را یک تازه مسلمان یا کسی که از دین جدا بوده و حال بازگشته است می‌داند، این همان مرحله ای است که ابن قیم آن را بیداری می‌نامد و در کتابش «مدارج السلوک» چنین توضیح می‌دهد که این مرحله اولین مرحله‌ی قرار گرفتن در مسیر خداوند و عرفان است.

کسی که اسلام می‌آورد یا به سوی خداوند بازمی‌گردد، سرشار از انگیزه و

انرژی است که دیگران ندارند. این میزان انرژی، مشخصه مرحله بیداری است.

و به واسطه این انرژی و انگیزه، خداوند پرستش را آسان‌تر می‌سازد و آن شخص به راحتی می‌تواند از خود گذشتگی کند و هر چیزی را در راه عشق جدیدی که یافته است، قربانی کند. این ذوق و شوق می‌تواند باعث شود که فرد، صفر تا شصت یک مسیر را بدون صرف زمان طی کند. این حس، مانند تأثیر داروی روان گردان بر مصرف کننده است! وباید به یاد داشت این قدرتی که فرد در این مرحله دارد از خودش نیست، بلکه توفیقی ازسوی خداوند است. عده‌ای معتقدند که با ورود به مسیر دین، زیاد و سریع تغییر نکنید. اما به تصور من مشکل از تغییرات سریع یا اساسی نیست، بلکه به تصور من، مشکل زیاده روی کردن، تکبر ورزیدن و ناامیدی است که دام‌های این مسیراند.

باید همواره به یاد داشته باشیم که اگر خداوند هدیه‌ای را به ما بخشیده است که به موجب آن، می‌توانیم فعالیت بیش‌تری داشته باشیم، از آن استفاده کنیم اما آن قابلیت را از خودمان ندانیم و شکرگذار خداوند باشیم و بدانیم که بالا رفتن قدرت و توانایی وصعود روحی‌مان ممکن است موقتی باشد . همچنین زمانی که آن مرحله طی شد، ناامید نگردیم و اجازه ندهیم که به نقطه صفر مسیر بلغزیم. مسیر رسیدن به خداوند نیز همچون سایر مراحل زندگی، ناهمواری و دست اندازهایی دارد. اگر این حقیقت را درک نکنیم می‌تواند یأس و ناامیدی به دنبال داشته باشد. طی مسیر، دام‌های شیطان را نادیده نگیریم و به یاد داشته باشیم که او، به روش‌های متفاوتی سعی در آزمودن ما دارد.

شاید درک نکردن مشخصات این مرحله که ذکر شد دو دام را به همراه داشته باشد که عبارتند از: «خودبینی و تکبر» و «ناامیدی».

▪ **تکبر** اولین دامی است که می‌تواند حاصل درک نکردن لطف خداوند در افزایش توانایی‌های‌مان باشد. شخص متکبر افزایش توانایی‌هایش را از خود می‌بیند. هم‌چنین می‌اندیشد که به اندازه کافی خوب و کامل است و نیازی به تلاش بیش‌تر جهت خودسازی ندارد، در نتیجه دست از بیشتر تلاش کردن

می‌کشد. خطر دیگری که فرد متکبر را تهدید می‌کند، با چشم حقارت به دیگران نگریستن است. یکی از روش‌هایی که شیطان ممکن است به کار بگیرد، این است که ما را وادار می‌سازد به کسانی که به ظاهر کمتر از ما هستند بنگریم و این‌چنین کم‌کاری‌ها یمان را توجیه کنیم.

به عنوان مثال اگر حجاب نداریم، شیطان ذهنیتی را در ما ایجاد می‌کند که «محجبه‌هایی هستند که کارهایی را انجام می‌دهند که ما انجام نمی‌دهیم» یا «ما کارهای خوبی را انجام می‌دهیم که محجبه‌ها انجام نمی‌دهند.» یا اگر شخصی هستیم که در نمازمان سستی می‌ورزیم، باعث می‌شود که ما چنین بیاندیشیم که «حداقل من اهل دود یا مشروبات الکلی مانند فلان کس نیستم ».

به یاد داشته باشیم که خداوند اعمال همگی ما را به صورت مقایسه‌ای و بر یک نمودار واحد درجه بندی یا مقایسه نمی‌کند! به این معنا که اعمال دیگران بر آن‌چه ما انجام می‌دهیم، تأثیری ندارد و همگی ما در روز قیامت به تنهایی قضاوت خواهیم شد و این ذهنیتی که شیطان ایجاد می‌کند تنها ابزاری در دست او و دامی از سوی اوست.

■ **یأس و ناامیدی:** هر چیزی در این دنیا گذرا و موقتی است و بی‌ثباتی مشخصه اصلی این دنیا است، درک نکردن این حقیقت ممکن است منجر به یأس و ناامیدی شود. باید به یاد داشته باشیم زمانی که حالت روحی ما در اوج است، حالتی موقتی است و زمانی که سیر نزولی را در پیش بگیرد، به این معنا نیست که سقوط کرده‌ایم یا عمل اشتباهی را مرتکب شده‌ایم. فقط باید متوجه باشیم که هم سیر صعودی و هم سیرنزولی روحی‌مان، موقتی است و می‌گذرد.

زمانی که در نقطه پایین این مسیر هستیم، شیطان تلاش خواهد کرد که به‌طور متفاوتی بر ما تسلط یابد و آن روش متفاوت، ناامید ساختن ماست. او تلاش خواهد کرد که ما را متقاعد سازد که بی‌ارزش هستیم و دلیلی ندارد که سعی و تلاش بیش‌تری به کار گیریم. تلاش خواهد کرد ذهنیتی را در ما ایجاد کند که ما شکست خورده‌ایم و هرچه کنیم تفاوتی ایجاد نخواهد کرد، به هر حال به مسیر

درست و جایی که درگذشته بودیم نمی‌توانیم بازگردیم! و ما به قدری گناهکار هستیم که خداوند ما را نخواهد بخشید و این‌چنین ممکن است به خودمان اجازه دهیم که بیش‌ترسقوط کنیم و پایین و پایین‌تر رویم.

باید توجه داشته باشیم که ما بشر هستیم و ممکن است اشتباه کنیم، زمانی که خطایی از ما سرمی‌زند، به خودمان سخت نگیریم و ناامید نگردیم، اگر قرار بود که همیشه در اوج بمانیم و خطا نکنیم که دیگر انسان نبودیم، بلکه فرشته بودیم. اگر معتقد باشیم که نمی‌توانیم اشتباه کنیم، زمانی که خطایی از ما سر بزند، نسبت به خود سخت گیر خواهیم بود و امیدمان را از دست خواهیم داد. این‌چنین به خودمان اجازه می‌دهیم که از دست برویم و دچار گناهان بزرگ تری شویم که تنها ناامیدی ما را تشدید می‌کند و این چرخه معیوب به حرکت دائمی خود ادامه خواهد داد.

شیطان هم‌چنین تلاش خواهد کرد که ما را متقاعد سازد که راه توبه به روی ما بسته است یا اگر با گناهکار بودن‌مان عبادت کنیم نشانه دورویی و ریاکاری ما خواهد بود. شیطان در پی ناامید ساختن ما از رحمت خداوند است. همه این‌ها فریب‌اند، با این حال شیطان در آن‌چه انجام می‌دهد ماهر است. باید به یاد داشته باشیم زمانی که گناهی مرتکب شده‌ایم، نیاز داریم حتی بیش از پیش به سوی خداوند حرکت کنیم و رو به سویش بگردانیم.

زمانی که سیر نزولی مسیر را پیش رو داریم به یاد داشته باشیم که آن‌ها نیز بخشی از مسیرند. مهم نیست که ما چه اندازه بی‌انگیزه‌ایم یا چگونه پایین آمده‌ایم؛ مهم این است به حداقل اعمال‌مان، پایبند باشیم. درست است که در زمان پایین بودن سطح ایمان، انجام امور دینی سخت می‌گردد، اما باید به تلاش‌مان ادامه دهیم. به عنوان مثال، نمازهای پنج‌گانه راحتماً سر وقت ادا کنیم. یا خواندن نمازهای سنت یا اذکار یا قرائت روزانه قرآن حتی به میزان اندک را نباید ترک کنیم و به یاد داشته باشیم که خداوند اعمال ثابت و لو اندک را بیش‌تر از اعمال بزرگ اما موقتی دوست دارد. مهم نیست چقدر بی‌انگیزه‌ایم، این امور را باید همچون اکسیژن و تنفس کردن در نظر بگیریم؛ همان طور که در زمان سختی نمی‌توانیم

تصمیم بگیریم نفس نکشیم.

اگر ما حداقل اعمال دینی‌مان را در زمان پایین بودن ایمان‌مان ترک نکنیم، طولی نخواهد کشید که سوار بر امواج ایمان به بالا باز خواهیم گشت. به خواست و اراده خداوند با بالا آمدن‌مان پی خواهیم برد که به نقطه بالاتری صعود کرده‌ایم.

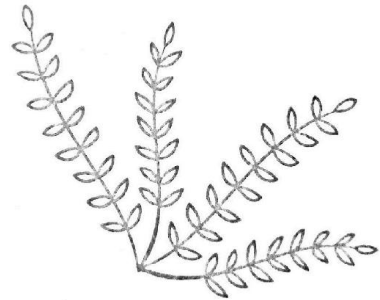
همان طور که گفته شد، مسیر رسیدن به خداوند هموار نیست و سطح ایمان ما نوسان خواهد داشت. کافی است به یاد داشته باشیم که هر بالا رفتنی، پایین آمدنی نیز دارد و هر نزولی، صعودی را در پی خواهد داشت. باید صبور و ثابت قدم باشیم، امیدمان را از دست ندهیم و از خداوند یاری بجوییم.

مسیر دشوار است. اما این مسیر به پایان خواهد رسید و رسیدن به پایان به تمام این سختی‌ها می‌ارزد. چنانچه خداوند می‌فرمایند:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ (انشقاق: ۶)

«ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد.»

■ ■ ■





فصل پنجم

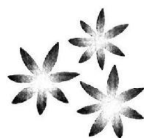


شأن و مقام بانوان

من یک زنم، سراسر روح و ذهن و اندیشه ام. بنده و مخلوق خداوندم. به این دنیا نیامده ام که خودم را به معرض نمایش گذارم و کالایی جهت تبلیغات و فروش ماشین، کفش و یا لوازم ارایشی باشم. ارزش خود را به اندازه یک شیء و کالا بودن تنزل نخواهم داد.

در واقع زیبایی روحم، قلبم و اخلاق من است که ارزش مرا تعیین می‌کند و به همین دلیل است که استاندارد و معیارهای زیبایی جهان امروز را نمی‌پرستم و به مدهای رایج گردن نمی‌دهم، بلکه پیرو و دنبال کننده هدف والاتر و با ارزش‌تری هستم.

▪▪▪





اختیار و قدرت دادن به بانوان

یکی از صحابه پیامبر به منظور تبلیغ اسلام به شهری سفر کردند و اسلام را به زیبایی چنین معرفی نمودند: «من آمده‌ام که شما را از بردگی بردگان وخادمان آزاد سازم و شما را به سوی بردگی وبندگی آفریدگار بندگان رهنمون سازم.» در این سخن، گنج ارزشمندی از معانی نهفته است و آن نشان دادن تنها مسیر واقعی آزادی است.

هر زمان که اجازه دهیم هرچه غیر از خداوند موفقیت، شکست، شادی یا ارزش ما را تعیین کند، درواقع ما به صورت نامحسوس اما مخربی بنده‌ی غیر گشته‌ایم و تحت کنترل آن درآمده‌ایم . در زمان های مختلف، هر بار به شکل متفاوتی ارزش زنان تعریف شده است و هر بار شکل جدیدی به خود گرفته است.

استانداردهای متفاوتی در ادوار مختلف برای بانوان تعیین گشته که یکی از رایج‌ترین این استانداردها، استاندارد" شبیه به مردان بودن" است و ما غالباً فراموش می‌کنیم که خداوند ارزش بانوان را در ارتباط با خود نه با ارتباط یا

مقایسه با مردان تعریف نموده و این‌چنین به ارزش بانوان افزوده و مفتخرشان نموده است.

اما چنانچه حامیان حقوق زنان، خداوند را از صفحه زندگی محو می‌کنند، استانداردی به جز مردان به منظور مقایسه باقی نمی‌گذارند! در نتیجه زنان مجبور شده‌اند جهت یافتن ارزش‌شان با مردان مقایسه شوند چرا که مرد به عنوان استاندارد پذیرفته شده‌است و به منظور تکامل باید به مردان شبیه شوند. چون مردان موهای‌شان را کوتاه می‌کنند، زنان نیز مایل‌اند موهای‌شان کوتاه باشد یا مایلند همچون مردان به ارتش ملحق شوند؛ وآن‌چه اغلب فراموش می‌شود این است که خداوند زن و مرد را با شأن و منزلت متفاوتی خلق کرده است که آن‌ها در خلقت و آفرینش، متمایز و متفاوت باشند.

یکی از آثار قراردادن آقایان به عنوان معیار، این است که هر گاه خصوصیتی زنانه به کار گرفته شود، منظور کوچکی یا پستی موضوع است! به عنوان مثال عاطفی و احساسی بودن نشانه‌ی ضعف است یا مادر خانه‌دار بودن بی‌ارزش است! در مقایسه عقلانیت به عنوان ویژگی مردانه ودلسوزی و احساسات به عنوان ویژگی زنانه، عقلانیت برتر و حکم فرماست. پذیرفتن بهتر بودن هر مشخصه‌ی مردانه تنها یک واکنش را در پی دارد و آن طلب کردن هر مشخصه‌ی مردانه و انجام هر آن چه مردان انجام می‌دهند است.

به عنوان مثال اگر مردان چیزی را دارند ما نیز خواهان داشتن آنیم. اگر مردان در ردیف جلو نماز می‌خوانند ما نیزخواهان انجام آن هستیم، اگر مردان امام جماعت هستند و به تصور ما امام به خداوند نزدیک‌تر است، ما نیز خواهان امامت در نماز هستیم. زیرا جایی در ذهن و عقایدمان پذیرفته‌ایم که جایگاه هر کس در دنیا شاید نشانه‌ای از جایگاه فرد نزد خداوند باشد. اما یک زن مسلمان نیازی ندارد که در این راه ارزش خود را تنزل دهد زیرا خداوند را به عنوان معیار و استاندارد دارد و این خداوند است که به او ارزش می‌بخشد و به یک مرد به

عنوان معیار نیاز ندارد.

ما با تلاش کردن به منظور شبیه مردان شدن، شبیه به آن‌چه نیستیم و صادقانه بگویم نمی‌خواهیم باشیم، تنها از ارزش وجودی‌مان می‌کاهیم، تنها زمانی به آزادی حقیقی دست می‌یابیم که از تقلید مردان دست کشیده و زیبایی خدادادی و متفاوت خودمان را ارج نهیم.

اما جامعه، سعی در تعریف کردن ارزش ما زنان به‌طور متفاوتی دارد، چنانچه به ما حتی از کودکی آموزش می‌دهد و این پیام را منتقل می‌کند که لاغر باش، جذاب باش، به مد روز لباس بپوش و ... در واقع هیچ چیزی جز «زیبا بودن» نباش، به ما می‌آموزد که وقار، شأن و منزلت‌مان را به منظور زیبا بودن کنار زنیم و ما را به جایی می‌رساند که تصور کنیم اهمیتی ندارد چه کرده‌ایم و تفکر و اعتقاد ما چیست؛ تنها زمانی ارزشمند هستیم که از نظر مردان زیبا و خوشایند باشیم!!! چنین است که تمام فکر ما را پوشیدن لباس‌های مارک مشغول می‌کند و بدن ما ابزاری جهت تبلیغات و فروش اجناس می‌گردد.

درحین به بندگی گرفتن‌مان، به ما آموزش می‌دهند که بیاندیشم آزاد هستیم. به سختی می‌کوشند که تصور کنیم به موفقیت بزرگی دست یافته‌ایم در صورتی که از ما تنها یک کالا و شیء زینتی ساخته‌اند. به ما می‌آموزند که هدف زندگی ما، نمایش دادن خود، جذاب و زیبا بودن است؛ اما دروغ است. بدن و روح ما با هدف برتری خلق شده‌است. چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات: ۱۳)

«ای مردم! ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبلیه‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این‌ها ملاک امتیاز نیستند)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!»

و این‌چنین ما محترم شمرده شده‌ایم. این به واسطه‌ی شبیه بودن به آقایان یا حتی بودن با آن‌ها نیست، ارزش ما به عنوان یک زن با سایز دورکمرمان یا تعداد افرادی که خواهان ما هستند اندازه گرفته نمی‌شود. ارزش ما به عنوان انسان با مقیاس برتری که همانا درستکاری و تقوی است برآورد می‌گردد و هدف ما در زندگی برخلاف آن‌چه پیروان مد یا مجلات مد می‌گویند چیزی برتر ازخوب دیده شدن است.

درواقع تکامل ما از سوی خداوند و ارتباط با او حاصل می‌گردد؛ اما از کودکی به ما آموخته‌اند که ما به تکامل نخواهیم رسید مگر زمانی که مردی از راه برسد و ما را کامل کند، همانند سیندرلا ما نیز درمانده و عاجزیم مگر زمانی که شاهزاده‌ای بیاید و ما را نجات دهد یا مانند زیبای خفته زندگی ما به‌طور کامل آغاز نمی‌گردد مگر زمانی که شاهزاده ای ما را ببوسد!

اما حقیقت این است که هیچ شاهزاده‌ای نمی‌تواند ما را به تکامل برساند و هیچ شوالیه‌ای نمی‌تواند از ما محافظت کند، بلکه تنها خداوند است که ما را به کمال می‌رساند و محافظ ماست. شاهزاده ما تنها یک انسان است که خداوند ممکن است به عنوان همراه نه به عنوان ناجی به سوی ما بفرستد؛ درواقع رهایی و تکامل ما در نزدیکی به پروردگارمان، نه نزدیکی به هر مخلوقی (شاهزاده، نزدیکی به مُد یا زیبایی و ...) است.

بنابراین، باید بایستیم و به جهان اطراف‌مان بگوییم که تنها و تنها بنده‌ی خداییم. به جهانیان بگوییم که ما در این دنیا نیستیم که با جسم‌مان، خوشایند مردان باشیم بلکه هدف از بودن ما در این جهان خوشنودسازی خداوند است. بنابراین به کسانی که خواهان آزادی‌مان هستند، لبخندی بزنیم و بگوییم: «این نشانه لطف شماست؛ اما نه! ممنون».

ما به عنوان زن مسلمان، نیازی نداریم که کعیارهای زیبایی و مد جامعه ارزش ما را تعیین کند، نیازی نداریم چشم به راه شاهزاده ای بمانیم که بیاید،

ما را نجات دهد و تکامل بخشد. حتی نیازی نداریم به منظور تکامل یافتن به مردان شبیه شویم، زیرا ارزش ما، رهایی و تکامل ما در بندگی پروردگار بندگان نهفته است.

من زمانی آزادم که از بند بندگی بندگان رها شوم و بندگی خالق بندگان را به جا آورم.

■ ■ ■



یک نامه به جامعه ای که مرا پروراند

برایم داستان جوجه اردک زشت را خواندی وسال‌های سال گمان کردم که آن جوجه اردک، من بوده ام! به مدت طولانی سعی کردی که باور کنم من نسخه‌ی ناقصی از الگو و معیارم (مردان) هستم. زیرا نمی‌توانستم به سرعت مردان بدوم و مانند آنان اجسام سنگین را بلند کنم، به میزان مشابهی درآمد نداشتم یا به سختی می‌توانستم گریه و احساساتم را کنترل کنم، در واقع در دنیایی مردانه رشد کردم که به آن تعلق نداشتم. زمانی که نتوانستم مانند مردان باشم، تنها خواسته من(زن) خوشنودسازی آنان شد؛ آرایشی را که تو (جامعه) خواهان آن بودی و پوششی که تو برای من در نظرگرفتی را برگزیدم؛ زندگی‌ام را، وقارم را، بدنم را تنها به منظور زیبا بودن از دست دادم و تنها خواسته من خوشنودسازی تو بود!

من یک برده بودم، اما به من تلقین کردی که آزادم. چنین به من آموختی که هدف زندگی من در معرض نمایش بودن، جذاب بودن و زیبا به نظررسیدن است.

و با این تفکرمرا پرورش دادی که گویا جوجه اردک زشتم. اما تو به من دروغ می‌گفتی! اسلام به من آموخت که من یک قو هستم و متفاوت بودن همان چیزی است که باید باشم. چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید: «ای مردم! ما شما را

ازیک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینا ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، خداوند دانا و آگاه است.»[1]

و این‌چنین دریافتم هدف من در زندگی برخلاف آن‌چه مجله‌های مد می‌گویند، چیزی برتر از خوب دیده شدن است. در واقع با حجابم، ایمانم را به جای زیبایی‌هایم به معرض نمایش می‌گذارم. ارزش من را آن‌چه به نظر می‌رسم تعیین نمی‌کند و با پوشاندن جسمم، تصمیم می‌گیرم که دیگران با نگریستن به من چه بخشی از ظاهر مرا ببینند.

■ ■ ■



۱. حجرات: ۱۳.



انعکاس امام جماعت بودن زنان

در ۱۸ام مارس سال ۲۰۰۵، امینه ودود اولین خانمی بود که به امامت او نماز جمعه ای برگذار شد. در آن روز زنان، گام بزرگی در بیش‌تر شبیه به مردان بودن برداشتند. اما جا دارد با خود بیاندیشیم که برداشتن این گام بزرگ، ما را به آزادی حقیقی مان نزدیک تر کرده است یا خیر؟ به تصورمن که چنین نیست. آن‌چه اغلب فراموش می‌کنیم این است که ارزش بانوان را ارتباط با خداوند نه مقایسه شدن با آقایان تعیین می‌کند.

به مدت ۱۴۰۰ سال، عالمان دین اجماع نظرشان براین بود که مردان امام جماعت باشند. با توجه به این امر که پیشوا و امام جماعت، در همه جنبه ها برتری معنوی نسبت به سایرین ندارد و مرد بودن امام جماعت تأییدی بر ارزش معنوی کمتر زنان نیست، به عنوان یک زن چرا باید این قضیه برای من مهم باشد؟ چرا هیچ گاه حضرت محمد ﷺ حضرت خدیجه یا فاطمه یا عایشه را که از برترین زن‌های تاریخ هستند و وعده‌ی بهشتی بودن را دریافت کرده بودند، به عنوان امام جماعت انتخاب نکردند؟

اما امروز بعد از ۱۴۰۰ سال، ما به مردان می‌نگریم و می‌اندیشیم که پیشوا

بودن آنان در نماز منصفانه نیست، گمان می‌کنیم که خداوند امتیاز خاصی به پیشوای نماز بخشیده است. در حالی که امام جماعت در نگاه خداوند نسبت به کسانی که به او اقتدا می‌کنند برتر نیست.

اما از سوی دیگر، تنها یک زن است که می‌تواند مادر باشد و خداوند امتیاز ویژه‌ای را به مادران بخشیده است. طبق گفته پیامبرمان، بهشت زیر پای مادران است و مهم نیست یک مرد چه می‌کند یا چه توانایی انجام چه کارهایی را دارد، او هرگز نمی‌تواند یک مادر باشد. شخصی از پیامبرﷺ پرسید: «به چه کسی اول محبت کنم؟ ایشان پاسخ دادند: مادرتان و ایشان در جواب به این سوال ۳ بار فرمودند مادرتان و بار چهارم فرمودند پدرتان». آیا پاسخ پیامبر ناشی از برتری مردان بوده است؟

اما زمانی که ما مردان را به عنوان معیار بپذیریم چه اتفاقی می‌افتد؟ ما از هر چه که داریم و می‌توانیم داشته باشیم دست می‌کشیم که به معیار نزدیک‌تر شویم و به آن شبیه شویم. ۵۰ سال پیش، جامعه به ما گفت که مردان برترند زیرا شاغل‌اند؛ ما مادر بودیم، اما به دنبال آزادی، پرورش فرزندان‌مان را به منظور مشغول شدن در کارخانه و کار کردن با ماشین آلات رها کردیم و پذیرفتیم که کار در کارخانه برتر از پرورش دادن پایه و اساس جامعه است، زیرا مردان چنین می‌کردند! بنابراین پس از شاغل بودن‌مان از خود انتظار داریم که یک اَبَر انسان باشیم. یک مادر کامل، همسری بی‌نقص، خانه داری بی‌نظیر و هم‌چنین جایگاه شغلی عالی داشته باشیم.

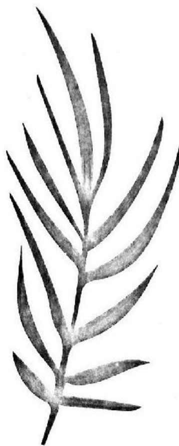
اگرچه از نظر اسلام، شاغل بودن بانوان اشکالی ندارد، اما به زودی به آن‌چه با تقلید کورکورانه قربانی کرده‌ایم پی می‌بریم. ما به مرور زمان فرزندان‌مان را می‌بینیم که غریبه می‌شوند واز ما فاصله می‌گیرند و به زودی به امتیازی که از دست داده‌ایم پی خواهیم برد.

در دنیای امروز غرب اگر زنان حق انتخاب داشته باشند ترجیح می‌دهند که درخانه بمانند و فرزندان‌شان را بزرگ کنند. با توجه به گزارش وزارت امور خارجه

ایالت متحده[1]؛ ۳۱ درصد از مادرانی که یک فرزند دارند، ۱۸ درصد از مادران صاحب ۲ فرزند یا بیش‌تر، به‌طور تمام وقت کار می‌کنند و در میان آن مادران شاغل، طبق بررسی مجله Parenting در سال ۲۰۰۰، ۹۳٪ آنان تمایل به ماندن در خانه و بودن در کنار فرزندان شان دارند. اما به دلیل تعهدات مالی مجبور به کار کردن هستند. این تعهدات توسط دنیای مردانه امروزبه زنان تحمیل شده‌است، دنیایی که از زنان توقع دارد شبیه به مردان باشند.

غرب با یک قرن تجربه و آزمایش، به همان چیزی رسید که اسلام آن امتیاز را ۱۴۰۰ سال پیش به زنان بخشید. بنابراین اگر حق انتخاب بین «عقلانیت مردان» و«محبت و احساسات بی‌قید و شرط زنانه» و هم‌چنین بین «رهبری دنیوی» و «عزت معنوی» را داشته باشم و بتوانم یکی از آنان را برگزینم، من به عنوان یک بانو با افتخار تمام، عواطف زنانه و معنویت را برمی‌گزینم.

■ ■ ■



1.United States department of agriculture



مردانگی و تظاهر به سخت بودن

خواهرم به قصد تحصیل به کشور دیگری سفر کرد و از آن جایی که به کشور اسلامی رفته بود، خاطر جمع بودم که با مشکل خاصی مواجه نخواهد شد، اما پس از صحبتی که با هم داشتیم و توضیحات او در مورد محل اقامت جدیدش به شدت شوکه شدم. بنابر گفته های او، مزاحمت های لفظی مردان و شنیدن متلک اطرافیان نه تنها تعجب آور نبود، بلکه بسیار معمول و عادی قلمداد می شد. و سپس از دختر جوانی گفت که با راننده ای درگیر شده بود وبا بالا گرفتن مجادله، تنها تجمع مردانی نظاره گر رادر پی داشت نه مردانی که قصد کمک داشتند!

با توضیحات خواهرم به شدت آشفته و متعجب گشتم و در پی آن آشفتگی به بررسی تعریف مردانگی در ذهن خود نشستم، تعریفی که تا آن روز بدان باور و اعتقاد داشتم و با خود چنین اندیشیدم که آیا تعریف مردانگی در دنیای امروز تغییر کرده است و به حدی کاهش یافته است که فقط به منظور تفکیک جنسیت به کار گرفته می‌شود؟ مرد ایده آل در دنیای امروز چگونه مردی است؟

امروزه از یک مرد انتظار می‌رود که عاقل، بی‌احساس وخشک، همراه با بنیه فیزیکی قوی باشد و در صورت احساساتی بودن شان، به تمسخر گرفته خواهند شد.

اما به راستی مرد بودن به چه معناست؟ مرد مسلمان چگونه باید باشد؟ و این چنین بود که تصمیم گرفتم به منظور یافتن تعریف مردانگی به پیامبر اسلام بنگرم.

یکی از رایج‌ترین تعاریف مردانگی دنیای امروز، احساساتی نبودن است و تقریباً یک اعتقاد جهانی است که مرد گریه نمی‌کند و گریه کردن مردان نشانه ضعف است. اما پیامبر اسلام این خصوصیت را به‌طور کاملاً متفاوتی شرح می‌دهد.

زمانی که پیامبر پی بردند که پسر دخترشان درحال فوت است، اشک از چشمان‌شان جاری شد. یکی از صحابه ایشان، سعد پرسید: «این چه حالتی است ای رسول خدا؟ پیامبر فرمودند: این رحمتی از سوی خداوند است که به بندگانش عطا نمود. قطعاً خداوند به کسانی که نسبت به سایر بندگان رحم و شفقت دارند، رحم خواهد شد.»[1]

اما امروزه، از یک مرد انتظار می‌رود که نه تنها غم و ناراحتی‌اش را پنهان سازد، بلکه از بیان احساسات دیگرش نیز خودداری کند. در زمان آن حضرت نیز، مردان زیادی چنین می‌انیشیدند. روزی پیامبر در حضور یک روستایی پیشانی نوه شان را بوسیدند، آن فرد با تعجب گفت: من ۱۰ فرزند دارم و تاکنون آن‌ها را نبوسیده ام. پیامبر به او نگریست و فرمود «کسانی که نسبت به دیگران رحم ندارند، رحمت خداوند شامل حال شان نخواهد شد.»[2]

در حقیقت پیامبر برای نشان دادن احساسات ارزش زیادی قائل بود. در جایی دیگر نیز ایشان فرمودند: «اگر مردی برادرش را به خاطر خداوند و به واسطه ایمانش دوست دارد، بهتر است به او بگوید.»[3]

حضرت محمد ﷺ عادت داشتند احساساتش نسبت به همسرانش را نیز بروز دهد. چنانچه حضرت عایشه فرموده‌اند پیامبر از وعده‌های غذایی که ایشان در کنارشان بود، بیش‌تر لذت می‌بردند. آن‌ها از یک لیوان مشترک آب می‌نوشیدند و پیامبر از جای لبان عایشه آب می‌نوشید. حضرت محمد ﷺ برخلاف دیگر

۱. بخاری.
۲. بخاری.
۳. ابو داوود.

تعاریف مردانگی امروز یا حتی گذشته، عادت به کمک کردن در کارهای منزل نیز داشتند. بنا به گفته حضرت عایشه، ایشان عادت به دوختن لباس هایشان، دوشیدن شیر بزها و کمک کردن در کارهای عادی و روزمره خانه داشتند.[1]

برخلاف تفکر رایج که مردان باید سخت باشند و ملایمت از خصوصیات زنانه است، حضرت محمدﷺ می‌فرمایند: «خداوند مهربان است و مهربانان را دوست دارند و کسانی را که با دیگران ملایمت به خرج می‌دهند را می‌بخشد و نسبت به سخت‌دلان، رحم و شفقتی نخواهد داشت.»[2] در حدیث دیگری نیز می‌فرمایند: « کسی که از ملایمت و مهربانی بی‌بهره است، از خیر و نیکی محروم خواهد بود.»[3]

با این حال، مهربانی و ملایمت از تعاریف مردانگی امروز حذف شده‌است و بسیار وحشت‌آور است که یک پسر، خشن بودن نسبت به جنس مخالف را نشانه‌ی مردانگی‌اش بداند و سکوت کردن در صورت مشاهده آزار دیدن یک دختر، مردانگی‌اش را زیر سؤال نبرد.

و جای بسی تعجب است که تعریف ما از مردانگی، بیش‌تر از آن که به پیامبر محبوب‌مان شبیه باشد، به گانگسترهای هالیوود شبیه است!

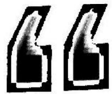
■ ■ ■



اری و مسلم

لم.

لم



فصل ششم

آ



امت.



عناوین را رها کنید

چه نوع مسلمانی هستید؟!! این سوال شاید به نظر سوال عجیبی باشد، اما برای کسانی که خواهان تفکیک و در نهایت کنترل کردن اسلام هستند، سوال مهمی است. اما نگران کننده تر از این سوال، جواب‌های ما و برچسب‌هایی است که به خودمان اختصاص می‌دهیم.

تعداد کمی از ما می‌توانیم ادعا کنیم که تا به حال با خانواده هایمان به مشکل برنخورده‌ایم، اما در زمان مواجه با مشکلات، عضوی از خانواده مان، اشتباه بزرگی را مرتکب می‌شود یا با داشتن دیدگاه متفاوت با دیگر اعضای خانواده، تعداد محدودی از ما تصمیم به جدا شدن از خانواده و یا تغییر نام خانوادگی‌مان می‌گیریم. چنین اصلی باید بین مسلمانان به عنوان خانواده‌ای واحد نیز حکم فرما باشد.

اما امروزه ما، فقط مسلمان نیستیم! بلکه «اسلام‌گرا»، «اهل سنت»، «تازه مسلمان» یا جزء فرقه‌های دیگر هستیم. هر فرقه با فرقه‌های دیگر بیگانه‌ایم و عقاید مشترک‌مان را فراموش کرده‌ایم. اگرچه تفاوت‌هایی اساسی در امت ما وجود دارد، اما آن تفاوت‌ها قابل تحمل‌اند و به لطف و رحمت خداوند می‌توانند تشویق کننده نیز باشند.

اما به محض این‌که شروع به برچسب زدن و نادیده گرفتن کسانی که مانند ما نمی‌اندیشند کنیم؛ سقوط و انحطاط‌مان آغاز می‌شود. به محض پذیرفتن این برچسب‌ها به عنوان هویت‌مان، نتیجه فجیع وخطرناکی پیش رو خواهیم داشت. به عنوان نتیجه، ما اجتماع و گروهی از «خودمان» را می‌سازیم و تنها در جمع‌های خودمان حضورمی یابیم و به تدریج تنها با کسانی که مانند ما فکر می‌کنند هم صحبت می‌شویم. به تدریج گفتگوی میان امت از بین می‌رود و تفاوت‌های میان‌مان بیش‌تر می‌گردد و به زودی نسبت به اتفاقاتی که برای «سایر» گروه‌های مسلمان در گوشه و کنار جهان اتفاق می‌افتد، بی‌تفاوت می‌گردیم؛ درحالیکه پیامبر محبوب‌مان، امت را به یک پیکر واحد تشبیه کرده‌بودند.

این‌چنین دیگرانی که درواقع خواهران و برادران ما هستند، غریبه می‌گردند یا حتی ازشان متنفر می‌گردیم و دیگر خواهان شناخته شدن با یک نام مشترک نخواهیم بود. ممکن است به دشمنان‌مان بپیوندیم و در مقابل یکدیگر قرار بگیریم.

به ناگاه، آن تفاوت‌هایی که رحمتی از سوی پروردگارمان بود، به مصیبت و سلاحی علیه اسلام و به منظور ضربه زدن به اسلام تبدیل می‌شود. دشمنان ما، «یکدیگر را به منظور حمله و آسیب زدن به ما به عنوان افراد یک جامعه، فرا می‌خوانند؛ و حتی حین غذا خوردن نیز یکدیگر را به هم سفره شدن (به منظور متحد شدن علیه ما) دعوت می‌کنند.»[1]

در ۱۸ مارس سال ۲۰۰۴، مأثرترین مرکز فکر ایالت متحده امریکا (RAND) گزارشی را به منظور کمک و تسهیل «متمدن ساختن اسلام» با پاک کردن آن و از نو نوشتنش در قالبی از سکولاریسم غربی منتشر کرد.

شریل بینارد[2] در گزارشی تحت عنوان «دموکراسی مدنی اسلامی: همسران، مهارت‌ها و استراتژی‌ها» می‌نویسد: «آن چه که در دنیای غرب نتیجه می‌دهد نوگرایی ست نه سنت گرایی. به این منظور «جداسازی»، «اصلاح کردن»و«به‌طور انتخابی نادیده گرفتن» اصول مذهبی الزامی است.» و به این منظور، بینارد استراتژی ساده ای

۱. ابوداوود.

2. Cheryl Benard

را مبنا بر «برچسب زدن، جداسازی و کنترل کردن» پیشنهاد می‌کند. پس از برچسب زدن به هر گروه مسلمان، پیشنهاد می‌کند که آن گروه‌ها را در مقابل یکدیگر قرار دهند. در میان سایر استراتژی‌ها، بینارد پیشنهاد می‌کند که به عنوان مثال، اختلافات میان سنت گراها و بنیان گراها را باید تشویق و تقویت کرد و پیوستگی‌ها و پیمان‌های میان شان را تضعیف و سست کرد.

و این‌چنین بینارد امیدوار است که بتوان اسلامی که کمتر عقب افتاده‌است و یک دموکراسی مدنی اسلامی را ایجاد کرد! به خصوص امیدوار به ایجاد اسلامی است که به راحتی تسلیم تفکرات و تصمیمات محافظه کاران گردد.

آن‌چه ما به عنوان مسلمان باید مدنظر داشته باشیم، این آیه از قرآن است که خداوند به ما توصیه می‌کند:

﴿وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ﴾ (آل عمران: ۱۰۳)

«و همگی به ریسمان خداوند (= قرآن و اسلام، و هر گونه وسیله وحدت) چنگ زنید و پراکنده نشوید! و ...»

بنابراین اگر ما دلیل این تلاش و کوشش به منظور متمدن ساختن ما و دین‌مان را در یابیم (متمدن ساختنی که اولین قدم آن برچسب زدن به خواهران و برادرانمان است!)، از آن صرف نظر خواهیم کرد. توجه داشته باشیم که ما تنها آن‌چه را که معیوب، قدیمی یا منسوخ است را بازسازی و ترمیم می‌کنیم و آن‌چه شکسته و آسیب دیده است نیازمند به تعمیر است.

جا دارد به کسانی که خواهان مدرن ساختن ما هستند بگوییم: اگرچه این لطف شماست که مایلید ما را امروزی یا میانه رو بنامید، اما مایلیم بی‌کم و کاست اعمال دینی‌مان را به جا آوریم، زیرا اسلام بنا به تعریف معتدل و میانه‌روست و هرچه ما به اصول آن بیش‌تر پایبند باشیم، میانه‌روتر خواهیم بود. اسلام در بعد مکان و زمان نمی‌گنجد. بنابراین اگر ما حقیقتا اسلامی باشیم، مدرن و امروزی خواهیم بود.

ما «تندرو»، «محافظه کار»، «سلفی نوظهور»، «اسلام گرا»، «سنت گرا»، «وهابی»، «نومسلمان» یا هر آن‌چه به ما نسبت می‌دهید نیستیم؛ ما فقط مسلمانیم.



مسلمان باشید، اما فقط از نوع امروزی و میانه رو آن!

سناتور جان کری در اولین مناظره ریاست جمهوری‌اش در سال ۲۰۰۴، به اولین سؤالی که از او پرسیده شد چنین جواب داد که امریکا به «منزوی کردن مسلمانان اسلامی افراطی» نیاز دارد:

«من به منظور مقابله کردن با فعالیت‌های تروریستی برنامه ای دارم که براساس آن، ابتدا باید مسلمانان اسلامی را منزوی کنیم پیش از آنکه آن‌ها امریکا را منزوی کنند.»

در آغاز، به نظر می‌رسد که تکرار لفظی ناشی از عدم آگاهی در گفته کری رخ داده است.

یک مسلمان بنا به تعریف کسی است که از اسلام پیروی می‌کند و از این رو چنین فردی اسلامی است. بنابراین به کار گرفتن عبارت مسلمان اسلامی مانند این است که بگوییم امریکایی امریکایی! اما آیا واقعا جان کری عبارتی را به اشتباه و ناخواسته به کار برده است؟ یا این عبارت بیش از آن‌چه خود تصور می‌کرد دارای معنایی عمیق است؟

آیا همه مسلمانان، اسلامی هستند؟ حقیقتا خیر! یا حداقل نه از نوع خوب آن (از نظر آنان). هر چه بیش‌تر اساس زندگی ما، اعمال و رفتار ما اسلامی به نظر برسد مسلمان اسلامی «خوبی» نخواهیم بود!!

بنابراین مسلمانی که تنها نام اسلام را به ارث برده باشد، مسلمانی امروزی، میانه رو و در نتیجه قابل قبول است، درواقع یک چیز بد امروزی و میانه روست!

بیان چنین نظراتی مانند این است که به فردی سیاه پوست بگوییم که خیلی سیاه نباشد! بنابراین مسلمانی که خیلی اسلامی‌باشد، افراطی است و با منزوی کردن چنین مسلمانی تحت عنوان مسلمان اسلامی رادیکالی و افراطی باید با آن برخورد شود.

مونا می‌فیلد[1] این قاعده را به خوبی متوجه شد که به منظور دفاع از شوهرش که به اشتباه به شراکت در انفجاری در اسپانیا متهم و دستگیر شده بود، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در مورد مسلمان شدن همسرش چنین اظهار نظر کرد: «ما در خانه یک انجیل داریم، درواقع شوهرم یک بنیادگرا نیست، بلکه او تصور کرد که حقیقتی متفاوت و یکتا را یافته است.»

درواقع می‌فیلد تلاش کرد که تعهدات و اعتقادات شوهرش را کم اهمیت جلوه دهد و حتی احساس کرد که نیاز دارد مسلمان شدن شان را توجیح کند گویا که جرم و جنایتی را مرتکب شده‌اند. حتی امام مسجد، شهریار احمد نیز در دفاع از می‌فیلد روش مشابهی را در پیش گرفت. احمد به خبرنگاران گفت: «می‌فیلد مسلمانی میانه رو به نظر می‌رسید. چنانچه او در نماز جمعه، کفش‌هایش را به کناری می‌نهاد، پاهایش را می‌شست و روی فرش به منظور شنیدن خطبه می‌نشست. مانند بعضی مسلمانان مذهبی نبود که هر ۵ نوبت نماز روزانه‌اش را در مسجد بخواند.» گویا اثبات جرم و یا بی‌گناهی برندا می‌فیلد[2] به تعداد دفعاتی که در مسجد نماز می‌خواند مربوط بود، تا جاییکه احمد ادعا کرد که او از حداقل مذهبی بودن نیز کمتر مذهبی بود.

1. Mona Mayfield
2. Branda Mayfield

در واقع، کمتر مذهبی بودن مسلمانان، به عنوان مسلمان قابل پذیرش را می‌توان در همه رسانه‌ها یافت. نظرات ارشاد منجی[1] به عنوان یک مؤسس شبکه و نویسنده کتاب مشکلِ اسلام[2] یکی از بارزترین این موارد است. منجی به‌طور وسیعی نظرات خود را منتشر کرد و در اختیار عموم قرار داد و حتی به خاطر جسارتش جایزه‌ی Oprah's Chutzpah را دریافت کرد. اگرچه منجی خود را مرتد و از دین اسلام برگشته معرفی می‌کند اما رسانه‌ها او را به عنوان کسی که اعمالش اسلامی است معرفی می‌کنند. دنیل پایپز[3] یکی از اعضای هیئت مدیره سازمان صلح ایالت متحده، او را مسلمانی دلیر، میانه‌رو، مدرن و امروزی معرفی می‌کند. اما در حقیقت به همان اندازه که عقاید پایپز با صلح مغایر است، تفکرات منجی نیز با اسلام مغایر است.

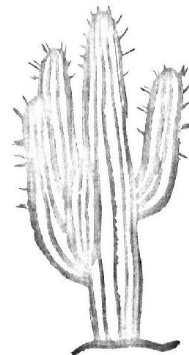
مقاله‌ای در واشینگتن پست تفکرات و نظریه پردازی منجی در مورد ادا کردن نماز به عنوان یک عقیده اسلامی را این‌چنین بیان می‌کند: «منجی آغاز کرد به شیوه جدیدی نمازش را ادا کند. پس از شستن پاها، دستان و صورتش مایل بود که روی جانماز، رو به قبله بنشیند و تصمیم گرفت از سجده کردن، اطاعت و تقلید کردن کورکورانه در عبادتش دست بردارد.» عقیده منجی توسط ۱/۵ میلیارد نفر در سراسر جهان پذیرفته شد. با گذر زمان، او تصمیم به ترک نماز گرفت. او در آغاز بیان نکرد که تصمیم به ترک نماز به عنوان اصل دین و اعتقادش را دارد بلکه به نحوی وانمود کرد که گویا نبردی در مسیر آزادی و مبارزه‌ای علیه ظلم را در پیش گرفته است. او نمونه کاملی از یک مسلمان است که خیلی اسلامی نیست و در مقابل جسور و دلیر است! تمایل در ایجاد چنین مسلمانی مانند خیلی سیاه نبودن یک سیاه پوست یا خیلی یهودی نبودن یهودیان است که باید تلاش کنند سیاه پوست میانه‌رو یا یهودی امروزی باشند و این درخواست را گامی در راه آزادی تصور و معرفی کنیم. منجی در واشینگتن پست در مورد این آزادی چنین گفت: «خشونت در حال جریان است، حال چرا این خشونت به منظور دستیابی به آزادی

1. Irshad Manji
2. The Trouble with Islam
3. Daniel Pipes

اتفاق نیفتد؟» بله، آزادی خوب است و اگرچه مَنجی سعی کرد به خوبی آن را بیان و کری تلاش کرد به نحو زیرکانه آن را معرفی کند؛ پروفسوری در کالج Imperial Valley کالیفرنیا، تعریف واقعی تری را بیان نموده است: «تنها راه پایان دادن به تروریسم اسلامی، حذف کردن مذهب اسلامی است.»

اما صرف نظر از چگونگی بیان کردن این واقیت، از یک مورد می‌توانیم مطمنن باشیم: آن‌چه این روزها در مورد اسلام در حال وقوع است، رو به افزایش خواهد بود.

■ ■ ■





مصیبت غیرقابل‌بیان و موقعیت امروز امت ما

به تصور من شاید جایی در ذهن و قلب انسان باشد که اتفاقات محال و یا مصیبت های غیر قابل بیان را در آن تجسم و یا برای خود بازسازی می کنیم! اگر چه برای مردم سوریه و فلسطین امروز، آن فجایع و مصیبت ها تنها تجسمی در ذهن و قلب نیست، بلکه تمام واقعیتی است که تجربه می کنند و می شناسند.

هم‌چنان که با درماندگی به تماشای قتل عام این مردم نشسته‌ام، دریافتم که خود من نیز مکان مطمئنی برای رفتن و پناه بردن نمی‌توانم بیابم. به همین دلیل، در ذهنم مکانی را جستجو کردم که بتوانم لحظه‌ای در آن آسوده گردم و تصور کنم که چنین وقایعی در حال وقوع نمی‌باشد. در پایان، تنها یک سوال باقی می‌ماند: چرا؟

چرا چنین اتفاقاتی برای ما رخ می‌دهد؟ چرا همه ما در سراسر جهان رنج می‌کشیم؟ چرا ما در متوقف کردن آن درمانده و عاجزیم؟ چرا در کشورهایی که شهروند آن هستیم، هیچ قدرت سیاسی نداریم؟ باید بررسی کنیم که ما به عنوان یک امت، کجا هستیم؟ و به کدام سو در حرکتیم؟

روزگاری ما مسلمانان نزد دوست ودشمن حرمت داشتیم و در جهان محبوب بودیم و دشمنان‌مان هراس ما را در دل داشتند، اما امروز بدنام شده‌ایم، هدف

تهمت‌ها و حمله‌ها قرار گرفته‌ایم و در جهان منفور گشته‌ایم. چنانچه در شماره اخیر Gallup Poll، بیش از نیمی از امریکاییان گفته‌اند که نظرشان نسبت به اسلام «خیلی مساعد» یا «اصلا مساعد» نیست و ۴۳ درصد پذیرفته‌اند که تعصبی که در مقابل مسلمانان دارند، حدودا بیش از ۲ درصد بیش‌تر از تعصب نسبت به مسیحیان، یهودیان یا بودایی‌ها است. علاوه بر منفور بودن، در بسیاری از مکان‌ها شکنجه می‌شویم و عذاب می‌کشیم یا از دارایی‌هایمان محروم می‌گردیم، متهم و حتی به اشتباه زندانی می‌شویم. از این بیزاری، جهت پیشبرد سیاسی استفاده می‌گردد.

و جالب است بدانیم موقعیت ما به عنوان یک امت، توسط پیامبرمان در ۱۴۰۰ سال پیش چنین توصیف شده‌است: «مردم به زودی یکدیگر را به منظور مبارزه با شما، فرا می‌خوانند و حتی یکدیگر را موقع غذاخوردن، به منظور اتحاد علیه شما، برسر سفره شان می‌خوانند و دعوت می‌کنند.» یکی از صحابه پرسید «آیا این اتفاق به دلیل تعداد کم ما در آن زمان رخ می‌دهد؟» ایشان پاسخ دادند: «نه، در آن زمان شما از نظر تعداد، پرجمعیت خواهید بود، اما شما مانند کف روی امواج اقیانوس دیده خواهید شد و خداوند ترس از شما را از دل دشمنان‌تان دور می‌کند و در قلب‌های شما «وهن» شکل می‌گیرد.» شخصی دیگر پرسید: «ای رسول خدا، وهن چیست؟» پاسخ دادند: «عشق به این دنیا و نفرت از مرگ»[1]

اگر به امواج اقیانوس بنگریم، لایه باریکی از جریان آب بالاست که کاملا بی‌وزن است و باد ملایمی نیز می‌تواند به آن آسیب زند. حتی قدرت کافی به منظور تعیین مسیر خودش را نیز ندارد. وبه هرجایی که آب هدایتش کند، می‌رود. این وضعیت کنونی امت ماست، همان طور که پیامبر فرموده‌اند.

به هر حال باید به سوال «چرا» برگردیم که پیامبر به این سوال پاسخ داده اند: قلب‌ها با «الوهن» انباشته شده‌است. مشغول و مجذوب این دنیا شده‌ایم. خودخواه، مادی‌گرا، کوتاه نظر و نسبت به دیدار با خداوند بی‌پروا گشته‌ایم، تبدیل به مردمی دنیا دوست شده‌ایم که شخصیت معنوی شان را گم کرده‌اند.

۱. احمد- ابوداوود.

اما باید توجه داشته باشیم شخصیت معنوی هر شخصی چه از بد به خوب، چه از خوب به بد قابل تغییر است. چنانچه خداوند در قرآن می‌فرمایند:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (رعد: ۱۱)

«... همانا خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آن‌چه را در خودشان است تغییر دهد!...»

و این‌چنین است که به واسطه تغییر قلب‌ها موقعیت مردم می‌تواند از یک ابر قدرت دنیوی تغییر کند و به کف سطح اقیانوس شبیه شود. ما مسلمانان، نباید هرگز امیدمان را از دست دهیم، زیرا نصر (کمک و پیروزی) از آن دین خداوند است و وعده داده شده‌است. اگرچه من و شما مایل باشیم جزئی از آن «نصر» باشیم، خداوند به ما چنین توصیه می‌فرماید:

﴿وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِن كُنْتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۹)

«و سست نشوید! غمگین نگردید! و شما برترید اگر ایمان داشته باشید!»

و تنها به واسطه اخلاص ما در دین و تلاش و کوشش ماست که خداوند موقعیت ما را تغییر خواهد داد. به عنوان یک امت، با مشاهده جنایاتی که در سوریه و فلسطین و سراسر دنیای امروز رخ می‌دهد، باید بیدار شویم و به سوی خداوند بازگردیم.

■ ■ ■





شکافته شدن امروز دریای سرخ: بازتاب وقایع مصر

زمانی که حضرت موسی در مقابل دریای سرخ ایستاده بود و پادشاهی ستمگر همراه با لشکریانش از پشت سر به او نزدیک می‌گشت، تعدادی از یاران موسی از صف ایشان گسستند زیرا تنها شکست را مقابل خود می دیدند:

﴿فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ﴾ (شعرا: ۶۱)

«هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما در چنگال فرعونیان گرفتار آمده‌ایم!»

اما حضرت موسی (ع) نگاه متفاوتی داشت و فراتر از ترس و سختی‌های دنیوی و مغلوب شدن را می‌توانست ببیند. با قلبی مطمئن، به اتفاقی ناممکن می‌نگریست و تنها خداوند را می‌دید:

﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ (شعرا: ۶۲)

«موسی گفت: چنین نیست! یقینا پروردگارم با من است، به زودی مرا هدایت خواهد کرد!»

و خداوند نیز چنین کرد:

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ. وَأَنجَيْنَا مُوسَى وَمَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ. ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ﴾ (شعرا: ۶۳-۶۶)

«و بدنبال آن به موسی وحی کردیم: عصایت را به دریا بزن! (عصایش را به دریا زد،) و دریا از هم شکافته شد، و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود! و در آن‌جا دیگران (= لشکر فرعون) را نیز (به دریا) نزدیک ساختیم! و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم! سپس دیگران را غرق کردیم!»

ماما یادآوری یک داستان کهن و باستانی چه اهمیتی دارد و چگونه ممکن است بیان آن‌چه هزاران سال پیش اتفاق افتاده‌است، در دنیای امروز مفید و کارآمد باشد؟ باید به یاد داشته باشیم این واقعه تاریخی تنها یک داستان نیست بلکه نشانه‌ای ابدی و جاودانه و درسی برای همه زمان‌ها است. چنانچه خداوند نیز می‌فرمایند:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ﴾ (شعرا: ۶۷)

«در این جریان، نشانه روشنی است ولی بیش‌ترشان ایمان نیاوردند! (چرا که طالب حق نبودند)»

شکافته شدن دریای سرخ درواقع نشانه‌ای از سوی خداوند است که بیان می‌کند جباران و ستمگران هرگز پیروز نمی‌شوند و موانع پیش روی ما، تنها وهم و خیالند و به منظور آزمودن، تصفیه کردن و پاک سازی ما خلق شده‌اند. هم‌چنین، یک نشانه از منشأ و مبدأ هستند که آزادی از آن‌جا می‌آید. و بصیرتی از موفقیت به ما می‌دهد.

چرا حتی زمانی که ما به سوی خداوند در حرکتیم، باز هم با مشکلات بسیاری مواجه می‌شویم؟ چرا باز هم پیروزی به آسانی به دست نمی‌آید؟ چرا خداوند پیروزی را بدون تلاش و کوشش بسیار زیاد یا از خود گذشتگی به ما عطا نمی‌کند؟

خداوند به این‌چنین سوال‌هایی، چنین پاسخ می‌دهد:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلاَّ أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء لَعَلَّهُمْ

يَضَّرَّعُونَ﴾ (اعراف: ۹۴)

«و ما در هیچ شهر وآبادی پیامبری نفرستادیم مگر این‌که اهل آن را به ناراحتی و خسارت‌ها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند و به سوی خداوند) بازگردند و تضرع کنند!»

در این آیه، خداوند هدف از رنج و سختی را دستیابی به تضرع، فروتنی و خشوع نسبت به خود بیان نموده اند. به منظور درک کردن مفهوم تضرعی که در این آیه عنوان شده‌است، کافی است خود را تنها بر یک قایق در میان اقیانوس تصور کنیم که طوفانی عظیم به سوی ما در حرکت است و همچون رشته کوهی ما را احاطه کرده است. در آن درماندگی و عجز، رو به سوی خداوند می‌آوریم و نجات‌مان را از او می‌خواهیم. آن نیازمندی، وحشت، وابستگی و خشوع مطلق، تضرع است. درواقع خداوند نیازی ندارد که شرایط را برای ما سخت کند، بلکه شرایطی را به منظور نزدیک شدن ما به خود ایجاد می‌کند که در غیر این صورت شانس چندانی جهت دستیابی به آن نخواهیم داشت.

در آیات دیگری از قرآن، خداوند هدف دیگری از آن سختی‌ها و تلاش را نیز ذکرمی‌کند :

﴿وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الأَرْضِ أُمَمًا مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (اعراف: ۱۶۸)

«و آن‌ها را در زمین به صورت گروه‌هایی، پراکنده ساختیم؛ گروهی از آن‌ها صالح و گروهی ناصالحند. وآن‌ها را با نیکی‌ها و بدی‌ها آزمودیم، شاید بازگردند!»

و در سوره آل عمران، خداوند در آیات ۱۴۰ تا ۱۴۲ می‌فرمایند: **«اگر (در میدان احد،) به شما جراحتی رسید (و ضربه‌ای وارد شد)، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحتی همانند آن وارد گردید. وما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم؛ (-واین خاصیت زندگی دنیاست-) تا خدا، افرادی را که ایمان آورده اند، بداند (و شناخته شوند)؛ و خداوند از میان شما، شاهدانی**

بگیرد. خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد. و تا خداوند، افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را به تدریج نابود سازد. آیا چنین پنداشتند که (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدانی از شما و صابران را مشخص نساخته است؟! »

در آیه ۱۴۱ خداوند هدف از سختی‌ها را خالص گرداندن بیان می‌کند. ﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (لِيُمَحِّصَ: تا سره و خالصشان گرداند. تا از هر عیبی پاکشان دارد) مَحَصَ کلمه مشابهی است که برای گرم کردن و خالص سازی طلا به کار گرفته می‌شود. طلا بدون حرارت دادن، فلز با ارزشی است، اما سرشار از ناخالصی هاست و با حرارت دادن، ناخالصی‌ها از طلا جدا می‌شود. این همان واکنشی ست که برای ایمان آورندگان طی سختی‌ها رخ می‌دهد و آن‌ها را خالص می‌گرداند.

به عنوان مثال، می توان به انقلاب مصر اشاره کرد که چگونه مردم مصر خالص گشتند و با خضوع، نزدیکی و وابستگی مطلق به خداوند برکت داده شدند. این‌چنین مصری‌ها نیز خالص و تصفیه می‌شوند. قبل از انقلاب، جهان تصور می‌کرد که جوانان مصری انگیزه و هدفشان را گم کرده‌اند. گویا تصمیم گرفته بودند که زندگی شان را در خیابان ها با متلک گفتن به دختران و یا با قلیان کشیدن در قهوه‌خانه‌ها بگذرانند. اما طی سختی انقلاب و قیام، از خواب برخواستند و به مخالفت با ظلم و ستم جابران پرداختند و همان مردمی که به ندرت نماز می خواندند، در مقابل خداوند زانو زدند و خدایشان را خواندند. روزهای قبل از انقلاب، اختلاف و تنش میان مسلمانان و مسیحیان به اوج خود رسیده بود، اما طی قیام شانه به شانه و متحد به دفاع از یکدیگر و کشورشان ایستادند.

همان مردمی که قبل از «حرارت دادن شان» به یکدیگر اعتماد نداشتند، مانند خواهر و برادر، همچون اعضای یک بدن به منظور دستیابی به آزادی در کنار هم، حاضر به از خودگذشتگی شدند. همان مردمی که هدف زندگی شان موبایل، سیگار کشیدن و قلیان بود، این چنین متحول شدند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ (یونس: ۳۱)

«بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند؟ به زودی (در پاسخ) می‌گویند: خداوند. بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید (و از خدا نمی‌ترسید)؟»

و همین خداوند نیز ما را از خواب غفلت مان، بیدار می‌کند. و به یاد داشته باشیم که در هر اتفاقی، هدفی نهفته است. به عنوان مثال، مردم مصر ده‌ها سال با ترس‌شان زندگی کردند. آن زمان که اجازه دهیم ترس‌مان ما را کنترل کند، بنده آن خواهیم گشت. خداوند به منظور آزاد سازی مردم مصر، آن‌ها را با بزرگ‌ترین ترسشان روبه‌رو ساخت و آن‌ها در چشمان ستمگر خیره شدند و به او و تمام جهانیان گفتند که دیگر با ترس نخواهند زیست. برای آن‌ها اهمیتی نداشت که «مبارک» بماند یا برود، بمیرد یا زنده بماند، زیراکه مصر دیگر آزاد شده بودند.

«حسنی مبارک» وسیله‌ای بیش نبود، وسیله‌ای که خداوند با آن برنامه‌اش را برای مردم مصر و امت به منظور پاک سازی و آزادسازی شان اجرا کرد. البته اهمیتی ندارد ما در مصر زندگی می‌کنیم یا خیر، زیرا به عنوان یک مسلمان مصر بخشی از پیکر ماست.

و این فرصتی است که از خود بپرسیم چه وابستگی‌ها و دلبستگی‌هایی داریم؟ کجا ایستاده‌ایم؟ به کدامین سو می‌رویم؟

همان گونه که رحمت خداون ما را از خواب عمیق به بیداری فرا می‌خواند و از دنیایی که بی شباهت به مرگ نیست، به زندگی برمی‌گرداند، در زمان غفلت‌مان درست همان زمانی ، که این زندگی را می‌پرستیم و دارایی‌های مادی‌مان را به هر چیزی ترجیح می‌دهیم و ترس از غیر خداوند قلب ما را گرفته است نیز خداوند ما را و قلب ما را از این اسارت رهایی می‌بخشد.

و اگر این‌چنین به زندگی‌مان و سختی‌هایمان بنگریم، هیچ‌گاه نخواهیم پرسید که چرا ما برای تجربه چنین اتفاقی انتخاب شده‌ایم؟ بلکه تلاش خواهیم کرد که یاد بگیریم، دست به تغییر زنیم. زیرا ما خواب بوده‌ایم و خداوند ما را برگزیده که بیدارمان کند. ما مرده بودیم و خداوند خواسته‌اند به ما زندگی ببخشند.

ما عادت کرده‌ایم بیندیشیم دشمن ما که بر ما قدرت و تسلط دارد، خارج از ماست. این چیزی جز تصور و خیال نیست زیرا دشمن ما، درون ماست. دشمنان خارجی ما تنها ضعف‌های ما را نمایان می‌سازد و اگر خواهان پیروزی هستیم باید بر دشمنان درونی‌مان پیروز گردیم.

چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ﴾ (رعد: ۱۱)

«برای انسان، مأمورانی ست که پی در پی، از پیش رو و از پشت سرش او را از فرمان خدا (=حوادث غیر حتمی) حفظ می‌کنند؛ (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آن‌چه را در خودشان است تغییر دهند! و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (به خاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهند داشت!»

ابتدا باید بر طمع و حرص، خودخواهی، شرک، ترس، عشق، امید و وابستگی های نا به جا و اشتباهاتمان غلبه کنیم. ما باید بر عشق به دنیا که پایه و اساس همه ضعف هایمان و تمام فشارهایی است که در زندگی تحمل می‌کنیم، پیروز گردیم.

پیش از آنکه به منظور مغلوب ساختن فرعون زمان‌مان به پا خیزیم، ابتدا باید فرعون درون خودمان را مغلوب کنیم و بیاندیشیم که آیا واقعا ما آزادیم؟ ابن تیمیه به این سوال، اینگونه پاسخ می‌دهد: «زندانی واقعی کسی است که قلب او زندانی و دور از خداوند نگه داشته شده باشد و اسیر کسی است که توسط امیال و آرزوهایش به اسارت گرفته شده باشد.»[1]

۱ . ابن قیم.

زمانی ما از درون آزادیم که اجازه ندهیم کسی آزادی‌مان را از ما سلب کند. با دستیابی به آزادی درونی‌مان، می‌توانیم فراتر از آنچه رو به روی ماست، فراتر از ظالمان و گردن کشان، خدای ظالمان و گردن کشان را ببینیم. زمانی که ما از درون آزادیم، کسی نمی‌تواند ما را به بردگی بگیرد زیرا شما تنها به واسطه وابستگی‌ها و تعلقات یک فرد، می‌توانید او را به بردگی بگیرد.

تنها قادر به تهدید کردن کسی هستید که هراس از دست دادن داشته باشد و در زمان نیز دیگران به شماست که می‌توانید برآنان قدرت داشته باشید. تنها دارایی ما که هیچ کس قادر به گرفتن آن از ما نخواهد بود، خداوند است.

و زمانی که در راه آزادی خودمان قدم برمی داریم، به منظور رهایی از بردگی و بنده‌ی هر چیز غیر از خداوند بودن، بهتر است به فرمول موفقیتی که خداوند به ما می‌فرمایند توجه کنیم: ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران: ۲۰۰)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر مشکلات و هوس‌ها،) استقامت کنید! و در برابر دشمنان (نیز)، پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خداوند پروا کنید، شاید رستگار شوید.»

درواقع خداوند در این آیه، راهکاری به ما ارائه می دهد که آن راهکار، داشتن صبر و تقوا می باشد و همواره باید به یاد داشته باشیم که خداوند هر روز و هر لحظه، به منظور آگاه ساختن و بیداری ما دست به شکافتن دریا نمی زند. گاهی تنها کاری که نیاز به انجام آن داریم، نگریستن به خودمان و دنیای اطاف مان می باشد که بتوانین نشانه ها را بیابیم و پس از یافتن شان، در آن ها تفکر کنیم. و این چنین به نیاز تغییر، پاک سازی و تصفیه خودمان و در نهایت به جایگاه و اهمیت یافتن هدف زندگی‌مان پی خواهیم برد.

■ ■ ■

توسط دام‌های مشابهی همچون دلهره‌ها و ناامیدی‌ها طی مسیر زندگی تهدید می‌شویم و گاهی به اسارت گرفته می‌شویم و چه بسا کسانی که تمام عمر خود را در همین اسارت می‌گذرانند، زنده‌هایی که زندگی نمی‌کنند... «**قلبت را پس بگیر**» در مورد آزادسازی قلب از این اسارت و بندگی و به سلامت گذشتن از دام‌های فریبنده‌ی این دنیاست. این کتاب سعی دارد منظر جدیدی از عشق، فراق، شادی و درد را به تصویر بکشد و هم‌چنین در تلاش است به خواننده‌ی خویش بیاموزد که چگونه می‌توان در این دنیا زیست، بی‌آنکه جزئی از آن بود، و چگونه می‌توانیم از با ارزش‌ترین دارایی -قلب- مان در این راه، محافظت کنیم.

یاسمین مجاهد فارغ‌التحصیل رشته‌ی روان‌شناسی در مقطع لیسانس و روزنامه‌نگاری و ارتباط جمعی در مقطع فوق‌لیسانس می‌باشد. پس از تحصیلات تکمیلی به تدریس علوم اسلامی و هم‌چنین تدریس نویسندگی در دانشگاه Car-dinal strith پرداخت از دیگر فعالیت‌های وی می‌توان به مقاله‌نویسی در بخش اسلامی روزنامه infocus اشاره کرد. در حال حاضر، ایشان یکی از کارکنان مؤسسه‌ی Almaghrib و یکی از نویسندگان Huffigton Post و سخنران بین‌المللی و مؤلف می‌باشد. با مراجعه به سایت yasaminmogahed.com می‌توانید به مجموع مقالات، اشعار و سخنرانی‌های وی دسترسی داشته باشید.





ISBN
9 786003 494398

